نشانه های منافقان

در قرآن وحدیث

نویسنده : امید بن عمر



فهرست مطالب

نفاق چیست ؟

نفاق ، ادعای خوب بودن و درستکاری از طرف انسانهای نادرست و نابکار است. نفاق میوه و ثمره کفر است و کفر به معنای پنهان کردن حقایق و وارونه جلوه دادن آنست. منافق در ظاهر مسلمان و در باطن کافر است. در حقیقت نفاق یکی از نشانه‌های کفر در دل است.

گفــت بــدکار را بــد کیفــر اســت   گفـت منـافق از بـدکار بـدتر اسـت

نفاق از اعمال کسانی است که به زبان ادعای ایمان و صداقت در اقوال و افعال را می‌کنند ، اما در دل حقایق را پنهان کرده و با خودشان صادق نیستند:

﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَهُمۡ لَا يَفۡقَهُونَ ﴾ [المنافقون: ٣]

«این (نفاق و دروغگوئي و بازداشتن از دین) بدان خاطر است كه (نخست با زبان) ایمان آورده‌اند و سپس (با دل) كافر شده‌اند ، پس بر دلهایشان مهر نهاده شد ، و ایشان دیگر (حقیقت را درك نمي‌كنند ، و از ایمان چیزي) نمي‌فهمند».

منافق در ظاهر آراسته و طرفدار حقیقت است ، گیج و منگ نیست بلکه بسیار خوب حرف می‌زند ، اما مانند طبل توخالی فقط صدای قشنگ و بلندی داشته و هیچ مایه ای از خود ندارد:

﴿ وَإِذَا رَأَيۡتَهُمۡ تُعۡجِبُكَ أَجۡسَامُهُمۡۖ وَإِن يَقُولُواْ تَسۡمَعۡ لِقَوۡلِهِمۡۖ كَأَنَّهُمۡ خُشُبٞ مُّسَنَّدَةٞۖ يَحۡسَبُونَ كُلَّ صَيۡحَةٍ عَلَيۡهِمۡۚ هُمُ ٱلۡعَدُوُّ فَٱحۡذَرۡهُمۡۚ قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُۖ أَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ﴾ [المنافقون: ٤]

«هنگامي كه ایشان را مي‌بیني ، تیپ و قیافه آنها نظر تو را جلب می‌کند و به شگفتی مي‌آورد (و به خود مي‌گوئي: چه انسانهاي باوقار و برازنده‌اي !) و هنگامي كه به سخن در مي‌آیند(به علّت قشنگی كلامشان) به سخنانشان گوش فرا مي‌دهي. (با وجود این جاذبه‌ی صورت و گیرائيِ گفتار) آنان انگار تخته‌هائي هستند كه (بر دیوار) تكیه داده شده باشند (بي‌جان و بي‌ایمان ، هیكلهاي

توخالي ، درونهاي بي‌نور و صفا ، نقشهائي بر در و ديوارها). هر فريادي را بر ضدّ خود مي‌پندارند و هر آوازي را به زيان خويش! آنان دشمنان واقعی هستند پس از ايشان برحذر باش. خداوند آنها را بكُشد! چگونه (از حق) رويگردان مي‌شوند (و منحرف مي‌گردند؟!)».

گفت يزدان مر نبی را در مساق　　يک نشانی سهلتر زاهل نفاق

گر منافق زفت باشد نغز و هول　　وا شناسی مر ورا در لحن و قول

انواع نفاق

نفاق در عقيده:

نفاق در باورها و اعتقادات اسلامی انسان را از دايره اسلام خارج كرده و صاحب آن داخل در آتش جهنم می‌شود. همانطور كه خداوند در كتاب خود می‌فرمايد:

﴿ بَشِّرِ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ بِأَنَّ لَهُمۡ عَذَابًا أَلِيمًا ﴾ [النساء: ١٣٨]

«به منافقان مژده بده كه برای آنها عذاب دردناكي خواهد بود».

﴿ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمۡ نَصِيرًا ﴾ [النساء: ١٤٥]

«بيگمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائين‌ترين مكان آن هستند و هرگز ياوري براي آنان نخواهي يافت (تا به فريادشان رسد و آنان را برهاند)».

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ جَامِعُ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱلۡكَٰفِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴾ [النساء: ۱٤۰]
«شك نيست كه خداوند منافقان و كافران را همگي در دوزخ گرد مي‌آورد ؛ (پس از مخالطه و مجالسه با ایشان بپرهیزید تا همراه آنان به آتش دوزخ گرفتار نشوید)».

نفاق در عمل:

تمام اعمالی که انسان در ظاهر انجام می‌دهد اما در درون با اخلاص قلبی همراه نیست و خودش هم این دوگانگی را می‌داند ، از مصادیق نفاق در عمل به حساب می‌آیند. نفاق در عمل شامل دایره بسیار وسیعی از اعمال و کارهای روزمره یک منافق بوده و از گستردگی زیادی برخوردار می‌باشد.

نشانه‌های منافق در قرآن

نشانه یکم : حرف خود را زود زود عوض می کنند (الله سبحانه وتعالی منافقان را به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می شناسد)

﴿ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَن لَّن يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ ﴾ [محمد :۲۹]
«آیا کسانی که در دلهایشان بیماری (نفاق و کینه‌توزی اسلام) است ، گمان می‌برند خدا کینه‌ها و دشمنانگیهای ایشان را (که از اسلام و مسلمین در دل دارند) ظاهر و برملا نمی‌گرداند؟»

﴿ وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ ﴾ [محمد :۳۰]
اگر ما می‌خواستیم آنان را به تو نشان می‌دادیم و تو از روی قیافه و علامتشان ایشان را می‌شناختی. تو قطعاً آنان را از روی طرز سخن و نحوه‌ی گفتار می‌شناسی. خداوند آگاه از کارهایتان می‌باشد (و حقیقت پندار و گفتار و رفتارتان را می‌داند و همگان را خوب می‌شناسد و پاداش و پادافره لازم را به هر کسی خواهد داد).

﴿ وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴾ [التوبة:۱۰۱]
«در میان عربهای بادیه‌نشین اطراف (شهر) شما ، و در میان خود اهل مدینه ، منافقانی هستند که تمرین نفاق کرده‌اند و در آن مهارت پیدا نموده‌اند. تو ایشان را

نمی‌شناسی و بلکه ما آنان را می‌شناسیم. ایشان را (در همین دنیا) دو بار شکنجه می‌دهیم (: یک‌بار با پیروزی شما بر دشمنانتان که مایه‌ی درد و حسرت و خشم و کین آنان می‌گردد ، و بار دوم با رسواکردن ایشان به وسیله‌ی پرده‌برداری از نفاقشان). سپس (در آخرت) روانه‌ی عذاب بزرگی می‌گردند (و به دوزخ گرفتار می‌آیند).»

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:
"فی أصحابی اثنا عشر منافقا منها ثمانیة لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط "
(درمیان اصحاب من ۱۲منافق وجود دارند که ۸ نفر آنان هرگز واردبهشت نمی شوند تا شتر ازسوراخ شتر رد نشود.) { أخرجه أحمد (۳۹۰/۵ ، رقم ۲۳۳۶۷) ، ومسلم (۲۱۴۳/۴ ، رقم ۲۷۷۹) . وأخرجه أیضًا : ابن أبی عاصم فی الآحاد والمثانی (۴۶۵/۲ ، رقم ۱۲۷۰) ، والبیهقی (۱۹۸/۸ ، رقم ۱۶۶۱۳) }
پس رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آن ها را می شناخت.

نشانه دوم : عذر زیاد می آورند (بیشتر اوقات همراه سوگند یادکردن)

﴿ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِن قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴾ [التوبة :۱۰۷]
«و (از میان منافقان) کسانی هستند که مسجدی را بنا کردند و منظورشان از آن ، زیان (به مؤمنان) و کفرورزی (در آن) و تفرقه‌اندازی میان مؤمنان (و درهم کوبیدن صفوف مسلمانان) و کمینگاه ساختن برای کسی بود که قبلاً با خدا و پیغمبرش جنگیده بود و (علم طغیان برافراشته بود) سوگند هم می‌خوردند که نظری جز نیکی نداشته‌اند (و تنها مرادشان خدمت به مردمان و اقامه‌ی نماز در

آن بوده و بس) امّا خداوند گواهی می‌دهد که آنان (در سوگند خود) دروغ می‌گویند.»

«ابْنِ عُمَرَ قَالَ صَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمِنْبَرَ فَنَادَى بِصَوْتٍ رَفِيعٍ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يُفْضِ الْإِيمَانُ إِلَى قَلْبِهِ لَا تُؤْذُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تُعَيِّرُوهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَبَّعَ عَوْرَةَ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ تَتَبَّعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَمَنْ تَتَبَّعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ وَلَوْ فِي جَوْفِ رَحْلِهِ»

(اي كساني كه به ظاهر ايمان آورده ؛ اما هنوز ايمان به قلبتان وارد نشده است ، مسلمانان را اذيت نكنيد و به دنبال عيوب آنان نباشيد ؛ زيرا هر كسي كه به دنبال عيوب برادر مسلمانش باشد الله تعالي به دنبال عيوب او خواهد بود و هر كسي كه الله تعالي عيوب او را بپايد حتماً رسوايش مي كند ، حتي اگر در كنج خانه اش هم باشد) { مسند احمد مجلد۴ صفحه ۴۲۰ ترمذی ۲۰۳۲ طبرانی ۱۱۴۴۲ مجمع الزواید مجلد ۸ صفحه۹۴ ابن حبان ۵۷۶۳ ابوداوود ۴۴۸۰ }

نشانه سوم : مسلمانان را فريب می دهند

﴿ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴾ [النساء :١٤٢]

«بیگمان منافقان (نشانه‌های ایشان را می‌نمایانند و کفر خویش را پنهان می‌دارند و به خیال خام خود) خدا را گول می‌زنند! در حالی که خداوند (دماء و اموال ایشان را در دنیا محفوظ می‌نماید ، و در آخرت دوزخ را برای آنان مهیّا می‌دارد و بدین وسیله) ایشان را گول می‌زند. منافقان هنگامی که برای نماز برمی‌خیزند ، سست و بی‌حال به نماز می‌ایستند و با مردم ریا می‌کنند (و نمازشان به خاطر مردم است ؛ نه به خاطر خدا) و خدای را کمتر یاد می‌کنند و جز اندکی به عبادت او نمی‌پردازند.»

﴿ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴾
[البقرة :۹]
«(اینان به نظرشان) خدا و کسانی را گول می‌زنند که ایمان آورده‌اند ، در صورتی که جز خود را نمی‌فریبند ولی نمی‌فهمند.»

﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴾
[البقرة:۱۱]
«هنگامی که بدیشان گفته شود: در زمین فساد و تباهی نکنید. گویند: ما اصلاحگرانی بیش نیستیم.»

نشانه چهارم : فساد در زمین پخش می کنند ومی خواهند دین وبرادری در بین مسلمانان را خراب کنند

﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴾
[البقرة:۱۱]
«هنگامی که بدیشان گفته شود: در زمین فساد و تباهی نکنید. گویند: ما اصلاحگرانی بیش نیستیم. »

﴿ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ ﴾ [البقرة :۱۲]
«هان! ایشان بی‌گمان فسادکنندگان و تباهی‌پیشگانند ولیکن (به سبب غرور و فریب‌خوردگی خود به فسادشان) پی نمی‌برند»

﴿ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ﴾
[محمد:۲۲]

«آیا اگر (از قرآن و برنامه‌ی اسلام) روی‌گردان شوید، جز این انتظار دارید که در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندی میان خویش را بگسلید؟»

﴿ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ ﴾ [البقرة :٢٠٥]

«و هنگامی که پشت می‌کند و می‌رود (و یا به ریاست و حکومتی می‌رسد)، در زمین به تلاش می‌افتد تا در آن فساد و تباهی ورزد و زرع و نسل (انسانها و حیوانات) را نابود کند (و با فساد و تباهی خود، اقوات و اموال و ارواح را از میان ببرد)، و خداوند فساد و تباهی را دوست نمی‌دارد.»

نشانه پنجم : استهزا کردن مسلمانان

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَٰكِن لَّا يَعْلَمُونَ ﴾ [البقرة :١٣]

«و هنگامی که بدانان گفته شود: ایمان بیاورید همان گونه که توده‌ی مردم ایمان آورده‌اند، گویند: آیا همانند بی‌خردان ایمان بیاوریم؟ هان! ایشان بی‌خردانند ولیکن نمی‌دانند (که نادانی و بی‌خردی منحصر بدیشان و محدود بدانان است).»

﴿ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ ﴾ [البقرة :١٤]

«وقتی که (منافقان) با مؤمنان روبرو می‌گردند، می‌گویند: ما هم ایمان آورده‌ایم. و هنگامی که با رؤسای شیطان‌صفت خود به خلوت می‌نشینند، می‌گویند: ما با شمائیم و (مؤمنان را) مسخره می‌نمائیم.»

﴿ الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ [التوبة :۷۹]

«کسانی که مؤمنان (ثروتمندی) را که مشتاقانه بیش از اندازه به خیرات و صدقات می‌پردازند ، و مؤمنان (فقیری) را که (با وجود تنگدستی) به کمکهای مختصری دست می‌یازند ، مورد تمسخر قرار می‌دهند ، خداوند ایشان را (با کشف رسوائیها و پلشتیهایشان در پیش مردم) مورد تمسخر قرار می‌دهد و عذاب بسیار دردناکی خواهند داشت.»

الله سبحانه وتعالی هم می فرماید:

﴿ يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُم بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ ﴾ [التوبة :٦٤]

«منافقان (خدا و آیات و پیغمبر او را در میان خود به مسخره می‌گیرند و) می‌ترسند که سوره‌ای برضدّ ایشان نازل شود (و علاوه از آنچه می‌گویند) آنچه را (هم که) در دل دارند به رویشان بیاورد و آشکارش سازد. بگو: هر اندازه می‌خواهید مسخره کنید ، بیگمان خداوند آنچه را که از آن بیم دارید (و در پنهان داشتنش می‌کوشید) آشکار و هویدا می‌سازد.»

﴿ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴾ [البقرة :١٥]

«خداوند ایشان را مسخره می‌نماید و آنان را رها ساخته تا کورکورانه به سرکشی خویش ادامه دهند»

نشانه ششم : افتخار کردن به گناهی که انجام داده است

﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴾ [البقرة :٢٠٦]

«و هنگامی که بدو گفته می‌شود: از خدا بترس (و اقوال و افعال برابر دار و به جای افساد اصلاح کن)، بزرگی گناهی که انجام داده است (غرور به وسیله گناهش) او را فرا می‌گیرد پس دوزخ او را بسنده است و چه بد جایگاهی است.»

نشانه هفتم : مسلمانان و متقیان را دوست ندارند

﴿هَا أَنتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ [آل عمران :١١٩]

«هان! (ای مؤمنان!) این شمائید که آنان را (به خاطر قرابت یا صداقت یا مودّت) دوست می‌دارید، و ایشان شما را (به خاطر تعصّب دینی خود) دوست نمی‌دارند، و شما به همه‌ی کتابهای (آسمانی) ایمان دارید (امّا آنان به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند). و وقتی که با شما برخورد می‌کنند (برای گول‌زدنتان، به دروغ) می‌گویند: ایمان آورده‌ایم. امّا هنگامی که تنها می‌شوند، از شدّت خشم بر شما، سرانگشتان خود را به دندان می‌گزند، بگو: با (درد همین) خشمی که دارید، بمیرید، بیگمان خداوند از آنچه در درون سینه‌ها می‌گذرد آگاه است.»

نشانه هشتم : طرفداری از کافران و مشرکان

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴾ [الحشر :١١]

«آیا منافقانی را ندیده‌ای که پیوسته به برادران کافر اهل کتاب خود می‌گویند: هرگاه شما را بیرون کنند، ما هم با شما بیرون خواهیم آمد، و هرگز به زیان شما از سخن کسی فرمانبرداری نخواهیم کرد، و اگر با شما جنگ و پیکار شود، قطعاً

به کمکتان شتافته و یاریتان خواهیم داد. خدا گواهی می‌دهد که آنان دروغ می‌گویند (و به عهد خود وفا نمی‌کنند).»

﴿ الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيَبْتَغُونَ عِندَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴾ [النساء :۱۳۹]

«این منافقان کسانی هستند که کافران را به جای مؤمنان به سرپرستی و دوستی می‌گیرند. آیا عزّت را در پیش کافران می‌جویند؟ (چنین چیزی محال است) چرا که عزّت و شوکت جملگی از آن خدا است (و هر که از خدا عزّت جوید عزیز شود ، و هر که از غیر او عزّت طلبد ذلیل گردد).»

نشانه نهم : بغضاندن مسلمانان وایمان داران

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ ﴾ [آل عمران :۱۱۸]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از غیر خود محرم اسرار برنگزینید ، آنان از هرگونه شر و فسادی در حق شما کوتاهی نمی‌کنند. آنان آرزوی رنج و زحمت شما را (در دل) دارند (و پیوسته در انتظار آنند. نشانه‌های) دشمنانگی از دهان آنان آشکار است ، و آنچه در دل دارند بزرگتر است (از بدسگالیهائی که ظاهر می‌سازند). ما نشانه‌هائی را (که بتوان با آنها دشمن را از دوست باز شناخت) برای شما بیان کردیم اگر اهل عقل و درایت هستید.»

﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ﴾ [البقرة :۲۰۴]

«در میان مردم کسی یافته می‌شود که سخن او در (باره‌ی امور و اسباب معاش) زندگی دنیا، تو را به شگفت می‌اندازد (و فصاحت و حلاوت کلام او، مایه‌ی اعجاب تو می‌شود) و خدا را بر آنچه در دل خود دارد گواه می‌گیرد (و ادّعاء دارد که آنچه می‌گوید، موافق با چیزی است که در درون پنهان می‌دارد، و گفتار و کردارش یکی است). و حال آن که او سرسخت‌ترین دشمنان است.»

﴿ هَا أَنتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴾ [آل عمران: ۱۱۹]

«هان! (ای مؤمنان!) این شمائید که آنان را (به خاطر قرابت یا صداقت یا مودّت) دوست می‌دارید، و ایشان شما را (به خاطر تعصّب دینی خود) دوست نمی‌دارند، و شما به همه‌ی کتابهای (آسمانی) ایمان دارید (امّا آنان به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند). و وقتی که با شما برخورد می‌کنند (برای گول‌زدنتان، به دروغ) می‌گویند: ایمان آورده‌ایم. امّا هنگامی که تنها می‌شوند، از شدّت خشم بر شما، سرانگشتان خود را به دندان می‌گزند، بگو: با (درد همین) خشمی که دارید، بمیرید، بیگمان خداوند از آنچه در درون سینه‌ها می‌گذرد آگاه است.»

نشانه دهم: تحاکم به طاغوت و تحاکم نکردن به اسلام

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴾ [النساء: ٦٠]

«(ای پیغمبر!) آیا تعجّب نمی‌کنی از کسانی که می‌گویند که آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند (ولی با وجود تصدیق کتابهای

آسمانی ، به هنگام اختلاف) می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند (و حکم او را به جای حکم خدا بپذیرند؟!). و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است که (به خدا ایمان داشته و) به طاغوت ایمان نداشته باشند. و اهریمن می‌خواهد که ایشان را بسی گمراه (و از راه حق و حقیقت بدر) کند»

﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودًا ﴾ [النساء :٦١]

«و زمانی که بدیشان گفته شود: به سوی چیزی بیائید که خداوند آن را (بر محمّد) نازل کرده است ، و به سوی پیغمبر روی آورید (تا قرآن را برای شما بخواند و رهنمودتان دارد)، منافقان را خواهی دید که سخت به تو پشت می‌کنند (و از تو می‌گریزند و دیگران را نیز از تو باز می‌دارند).»

﴿ وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُم مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴾ [النور :٤٧]

«(از جمله کسانی که خدا توفیق هدایت قرینشان نفرموده است ، منافقانی هستند که پرتو ایمان به دلهایشان نتابیده است ، ولی دم از ایمان می‌زنند) و می‌گویند: به خدا و پیغمبر ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می‌کنیم ، امّا پس از این ادّعاء ، گروهی از ایشان (از شرکت در اعمال خیر همچون جهاد ، و از حکم قضاوت شرعی) رویگردان می‌شوند ، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند.»

﴿ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ ﴾ [النور:٤٨]

«هنگامی که ایشان به سوی خدا و پیغمبرش فرا خوانده می‌شوند تا (پیغمبر ، برابر چیزی که خدا نازل فرموده است) در میانشان داوری کند ، بعضی از آنان (نفاقشان ظاهر می‌شود و از قضاوت او) رویگردان می‌گردند. (زیرا که می‌دانند

حق به جانب ایشان نیست و پیغمبر هم دادگرانه عمل می‌فرماید ، و حق را به صاحب حق می‌دهد).»

نشانه یازدهم : بسیار ترسوهستند

﴿ أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَٰئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴾ [الاحزاب :۱۹]

«آنان نسبت به شما بخیلند (و برای تهیّه‌ی ادوات و ابزار جنگی کمترین کمکی نمی‌کنند) و هنگامی که لحظات بیم و هراس فرا می‌رسد (و جنگجویان به سوی یکدیگر می‌روند و چکاچاک اسلحه‌ی همدیگر را می‌شنوند ، آن چنان ترسو هستند که) می‌بینی به تو نگاه می‌کنند در حالی که چشمانشان بی‌اختیار در حدقه به گردش درآمده است همسان کسی که دچار سکرات موت بوده و می‌خواهد قالب تهی کند. امّا هنگامی که خوف و هراس نماند (و جنگ به پایان رسید و زمان امن و امان فرا رسید) زبانهای تند و تیز خود را بی‌ادبانه بر شما می‌گشایند (و مقامات شجاعت و یاری خویشتن را می‌ستایند ، و پررویانه سهم هر چه بیشتر غنائم را ادّعاء می‌نمایند!) و برای گرفتن غنائم سخت حریص و آزمندند. آنان هرگز ایمان نیاورده‌اند ، و لذا خدا اعمال ایشان را باطل و بی‌مزد می‌کند و این کار برای خدا آسان است.»

﴿ وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُّحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ ۙ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلَىٰ لَهُمْ ﴾ [مُحَمَّد :۲۰]

«مؤمنان می‌گویند: کاش! سوره‌ای فرود می‌آمد (و ما را به جنگ با دشمنان می‌خواند). زمانی که سوره‌ی محکمی نازل می‌گردد و جنگ در آن ذکر می‌شود (و

روشن و آشکار به جنگ دستور می‌دهد) منافقان بیماردل را می‌بینی همچون کسی به تو نگاه می‌کنند که (در آستانه‌ی مرگ قرار گرفته است و) به سبب (سکرات) موت بیهوش افتاده است. پس مرگشان باد!»

﴿لَأَنتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِم مِّنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ ﴾ [الحشر:١٣]

«هراس شما در سینه‌های ایشان، بیش از هراس آنان از خدا است! این بدان خاطر است که ایشان مردمان نفهم و نادانی هستند (و عظمت خدای را درک نمی‌کنند).»

نشانه دوازدهم: هرصدایی را برعلیه خود می پندارند

﴿ وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِن يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُّسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴾ [المنافقون:٤]

«هنگامی که ایشان را می‌بینی، پیکر، و سیمایشان تو را می‌گیرد و به شگفت می‌آورد (و به خود می‌گوئی: چه انسانهای باوقار و برازنده‌ای!) و هنگامی که به سخن درمی‌آیند (به علّت حلاوت کلامشان) به سخنانشان گوش فرا می‌دهی. (با وجود این جذبه‌ی سیما و گیرائی گفتار) آنان انگار تخته‌هائی هستند که (بر دیوار) تکیه داده شده باشند (بی‌جان و بی‌ایمان، هیکلهای توخالی، درونهای بی‌نور و صفا، نقشهائی بر در و دیوارها). هر فریادی را بر ضدّ خود می‌پندارند و هر آوازی را به زیان خویش! آنان دشمنان بشمارند و از ایشان برحذر باش. خدایشان بکُشاد! چگونه (از حق) برگردانده می‌شوند (و منحرف می‌گردند؟!).»

نشانه سیزدهم : از جهاد می ترسند

﴿ فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَن يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَّوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴾ [التوبة :۸۱]

«(منافقانی که از رفتن به جنگ تبوک سر باز زده‌اند و در خانه‌های خود گرفته‌اند و نشسته‌اند ، این) خانه‌نشینان (منافق) از این که از رسول خدا واپس کشیده‌اند شادمانند ، و نخواستند با مال و جان در راه یزدان جهاد و پیکار کنند (و دین خدا را یاری دهند. تا می‌توانند دیگران را از جنگ می‌ترسانند و با نشستنِ با خود تشویق می‌نمایند) و می‌گویند در گرما (ی سوزان تابستان به سوی میدان نبرد) حرکت نکنید. (ای پیغمبر! بدانان) بگو: اگر دانا بودند می‌فهمیدند که آتش دوزخ بسیار گرمتر و سوزانتر (از گرمای تابستان و از همه‌ی آتشهای جهان) است.»

نشانه چهاردهم : بسیار خوشحال هستند که در جنگ نیستند واز آن دورند

﴿ فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَن يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَّوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴾ [التوبة :۸۱]

«(منافقانی که از رفتن به جنگ تبوک سر باز زده‌اند و در خانه‌های خود گرفته‌اند و نشسته‌اند ، این) خانه‌نشینان (منافق) از این که از رسول خدا واپس کشیده‌اند شادمانند ، و نخواستند با مال و جان در راه یزدان جهاد و پیکار کنند (و دین خدا را یاری دهند. تا می‌توانند دیگران را از جنگ می‌ترسانند و با نشستنِ با خود تشویق می‌نمایند) و می‌گویند در گرما (ی سوزان تابستان به سوی میدان نبرد) حرکت نکنید. (ای پیغمبر! بدانان) بگو: اگر دانا بودند می‌فهمیدند که آتش

دوزخ بسیار گرمتر و سوزانتر (از گرمای تابستان و از همه‌ی آتشهای جهان) است.»

﴿ وَإِنَّ مِنكُمْ لَمَن لَّيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُن مَّعَهُمْ شَهِيدًا ﴾ [النساء :۷۲]

«در میان شما گروهی هستند که (منافقند و خویشتن را جزو شما قلمداد می‌نمایند و به جهاد نمی‌روند و) سستی می‌کنند و دیگران را نیز سست می‌نمایند و از جنگ بازمی‌دارند. پس اگر مصیبتی به شما رسید (طعنه‌زنان) می‌گویند: به راستی خداوند به ما لطف فرمود که جزو آنان (در جنگ) شرکت نداشتیم.»

نشانه پانزدهم : درهنگام رسیدن شکوهمندی درجهاد وبه دست اوردن عزت وغنیمت زیاد آرزوی بودن در آن جنگ را داشتند

﴿ وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمْ تَكُن بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴾ [النساء :۷۳]

«و اگر رحمت خدا دربرتان گرفت (و پیروزی و غنیمتی به شما دست داد) درست مثل این که هرگز میان شما و ایشان مودّت و دوستی نبوده ، می‌گویند: ای کاش! ما هم با آنان می‌بودیم و (از این پیروزی و دستاورد فراوانِ غنیمت) بسی بهره می‌بردیم.»

«أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ - رضي الله عنه - أَنَّ رِجَالاً مِنَ الْمُنَافِقِينَ ، عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - كَانَ إِذَا خَرَجَ رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - إِلَى الْغَزْوِ ، تَخَلَّفُوا عَنْهُ ، وَفَرِحُوا بِمَقْعَدِهِمْ خِلاَفَ رَسُولِ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - فَإِذَا قَدِمَ رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم -، اعْتَذَرُوا إِلَيْهِ ، وَحَلَفُوا ، وَأَحَبُّوا أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَنَزَلَتْ: {لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ__[آل عمران: ۱۸۸]» { بخاری ۴۵۶۷ ومسلم ۲۷۷۷ }

(ابو سعید خدری - رضي الله عنه - گوید: عدّه ای از منافقین در زمان پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - هر وقت پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - برای جهاد عازم می شد از رفتن خودداری می کردند ، و از اینکه در خانه می نشستند و با پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - نمی رفتند ، خوشحال بودند ، وقتی که پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - به مدینه بر می گشت ، به نزد پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - می رفتند و برای او عذر موردند ، و قسم می خوردند و حتّی خوشحال بودند و انتظار داشتند از ایشان تشکّر و قدردانی شود.

که این آیه نازل شد:

﴿ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوا وَّيُحِبُّونَ أَن يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُم بِمَفَازَةٍ مِّنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ [آل عمران :۱۸۸]

«گمان مبر آنان که از کارهای (ناشایستی) که انجام می‌دهند خوشحال می‌شوند ، و دوست می‌دارند که در برابر کارهای (نیکی) که انجام نداده‌اند ستایش شوند ، از عذاب (الهی) نجات یابند و رستگار شوند. بلکه برای ایشان عذاب دردناکی است.»

نشانه شانزدهم : مردم را از جهاد برحذر می کنند(می ترسانند) وخود نیز به جهاد نمی روند

﴿ وَإِنَّ مِنكُمْ لَمَن لَّيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُن مَّعَهُمْ شَهِيدًا ﴾ [النساء :۷۲]

«در میان شما گروهی هستند که (منافقند و خویشتن را جزو شما قلمداد می‌نمایند و به جهاد نمی‌روند و) سستی می‌کنند و دیگران را نیز سست می‌نمایند و از جنگ بازمی‌دارند. پس اگر مصیبتی به شما رسید (طعنه‌زنان) می‌گویند: به راستی خداوند به ما لطف فرمود که جزو آنان (در جنگ) شرکت نداشتیم.

لیبطین ابن کثیر در تفسیرش مجلد۲ صفحه۱۱۹ دراین مورد می فرماید خود به جهاد نمی رود ومردم رانیز از رفتن به جهاد سرد می کنند»

﴿ فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَن يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا ۚ لَّوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴾ [التوبة :۸۱]

«(منافقانی که از رفتن به جنگ تبوک سر باز زده‌اند و در خانه‌های خود گرفته‌اند و نشسته‌اند ، این) خانه‌نشینان (منافق) از این که از رسول خدا واپس کشیده‌اند شادمانند ، و نخواستند با مال و جان در راه یزدان جهاد و پیکار کنند (و دین خدا را یاری دهند. تا می‌توانند دیگران را از جنگ می‌ترسانند و با نشستنِ با خود تشویق می‌نمایند) و می‌گویند در گرما (ی سوزان تابستان به سوی میدان نبرد) حرکت نکنید. (ای پیغمبر! بدانان) بگو: اگر دانا بودند می‌فهمیدند که آتش دوزخ بسیار گرمتر و سوزانتر (از گرمای تابستان و از همه‌ی آتشهای جهان) است.»

﴿ قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا ﴾ [الاحزاب :۱۸]

«خداوند کسانی را به خوبی می‌شناسد که مردم را از جنگ باز می‌داشتند ، و کسانی را که به برادران خود می‌گفتند: به سوی ما بیائید و (به ما بپیوندید و خود را از معرکه بیرون بکشید) ، و جز مقدار کمی (آن هم از روی اکراه یا ریا) دست به جنگ نمی‌یازیدند.»

نشانه هفدهم : مسلمانان ومومنان را می ترسانند

﴿ لَّئِن لَّمْ يَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا ﴾ [الاحزاب :۶۰]

«اگر منافقان و بیمار دلان و کسانی که در مدینه (شایعات بی‌اساس و اخبار دروغین پخش می‌کنند و) باعث اضطراب (مؤمنان و تزلزل دین ایشان) می‌گردند، از کار خود دست نکشند، تو را بر ضدّ ایشان می‌شورانیم و بر آنان مسلّط می‌گردانیم، آن گاه جز مدّت اندکی در جوار تو در شهر مدینه، نمی‌مانند (و بلکه در پرتو شوکت اسلام از آنجا رانده می‌شوند).»

﴿ مَّلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا ﴾ [الاحزاب :٦١]

«(آن وقت ایشان) نفرین شدگان و (از رحمت خدا محروم و) رانده شدگانند. هر کجا یافته شوند، گرفته خواهند شد و پیاپی به قتل خواهند رسید.»

﴿ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ غَرَّ هَٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾ [الانفال :٤٩]

«(به یاد آور) آن زمانی را که منافقان و کسانی که (ضعیف‌الایمان بودند و) در دلهایشان بیماری (کفر و نفاق سَرَک می‌کشید و در غوغا) بود، می‌گفتند: اینان را آئینشان مغرور نموده و گول زده است (این است که چنین آماده‌ی رزم و فداکارند و خویشتن را با دست ما به کشتن می‌دهند. امّا کافران و منافقان و همه‌ی مردمان باید بدانند که) هرکس به خدا پشت بندد (خدا او را بسنده است و وی را پیروز می‌گرداند و به مقصود می‌رساند) چرا که خدا مقتدر و توانا است و کارها را بجا و از روی فلسفه انجام می‌دهد (و حق را بر باطل چیره می‌گرداند).»

نشانه هجدهم : گمان بدنسبت به الله سبحانه وتعالی

﴿ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴾ [الفتح :٦]

«و تا این که مردان و زنان منافق ، و مردان و زنان مشرکی را عذاب کند که به خدا گمان بد می‌برند. بدیها و بلاها تنها ایشان را در برمی‌گیرد (و فقط بر آنان چنبره می‌زند) و خداوند بر ایشان خشمگین می‌گردد ، و آنان را نفرین می‌کند (و از رحمت خود محروم می‌سازد) و دوزخ را برای ایشان آماده ساخته است ، و دوزخ چه جایگاه نهائی بدی است.»

نشانه نوزدهم : شایع کردن کفر وتفرقه درمیان مسلمانان

﴿ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِن قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴾ [التوبة :۱۰۷]

«و (از میان منافقان) کسانی هستند که مسجدی را بنا کردند و منظورشان از آن ، زیان (به مؤمنان) و کفرورزی (در آن) و تفرقه‌اندازی میان مؤمنان (و درهم کوبیدن صفوف مسلمانان) و کمینگاه ساختن برای کسی بود که قبلاً با خدا و پیغمبرش جنگیده بود و (علم طغیان برافراشته بود) سوگند هم می‌خوردند که نظری جز نیکی نداشته‌اند (و تنها مرادشان خدمت به مردمان و اقامه‌ی نماز در آن بوده و بس) امّا خداوند گواهی می‌دهد که آنان (در سوگند خود) دروغ می‌گویند. »

نشانه بیستم : دنیا دوست ومادی هستند وفقط دنبال منفعت خود هستند

﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ﴾ [التوبة :۵۹]

اگر آنان بدانچه خدا و پیغمبرش بدیشان داده است (و قسمت ایشان کرده است ازمال وثروت) راضی می‌شدند و می‌گفتند: (دستور) خدا ما را بسنده است و

خداوند از فضل و احسان خود به ما می‌دهد و پیغمبرش (بیش از آنچه به ما داده است این بار به ما عطاء می‌کند، و) ما (به فضل و بخشایش پروردگار خود چشم دوخته و) تنها رضای خدا را می‌جوئیم، (اگر چنین می‌گفتند و می‌کردند، به سود آنان بود).

﴿ لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَّاتَّبَعُوكَ وَلَٰكِن بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴾ [التوبة :٤٢]

«(منافقان) اگر غنائمی نزدیک (و در دسترس) و سفری سهل و آسان باشد (به طمع دنیا) از تو پیروی می‌کنند و به دنبال تو می‌آیند، ولی راه دور و پردردسر (همچون تبوک) برای ایشان ناشدنی و نارفتنی است. به خدا سوگند می‌خورند که اگر می‌توانستیم با شما حرکت می‌کردیم. آنان (در واقع با این عملها و این دروغها) خویشتن را تباه و هلاک می‌کنند، و خدا می‌داند که ایشان دروغگویند.»

نشانه بیست و یکم : دروغ گفتن (در باور، گفتار و کردار)

﴿ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴾ [المنافقون: ١]

«هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند، سوگند می‌خورند و می‌گویند: ما گواهی می‌دهیم که تو حتماً فرستاده‌ی خدا هستی! - خداوند می‌داند که تو فرستاده‌ی خدا می‌باشی - ولی خدا گواهی می‌دهد که منافقان در گفته‌ی خود دروغگو هستند (چرا که به سخنان خود ایمان ندارند).»

﴿ وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ [آل عمران :۱٦٦]

«و آنچه (در جنگ احد ،) در روزی که دو دسته (ی مؤمنان و کافران) با هم نبرد کردند به شما رسید ، به فرمان خدا (و برابر اراده و قضا و قدر پروردگار) بود ، و برای این بود که خداوند (ایمان) مؤمنان را (به مردم) بنمایاند. »

﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ ﴾ [البقرة :۸]

«در میان مردم دسته‌ای هستند که می‌گویند: ما به خدا و روز رستاخیز باور داریم. در صورتی که باور ندارند و جزو مؤمنان بشمار نمی‌آیند.»

﴿ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ ﴾ [البقرة :۱٤]

«وقتی که (منافقان) با مؤمنان روبرو می‌گردند ، می‌گویند: ما هم ایمان آورده‌ایم. و هنگامی که با رؤسای شیطان‌صفت خود به خلوت می‌نشینند ، می‌گویند: ما با شمائیم و (مؤمنان را) مسخره می‌نمائیم.»

﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ﴾ [البقرة :۲۰٤]

«در میان مردم کسی یافته می‌شود که سخن او در (باره‌ی امور و اسباب معاش) زندگی دنیا ، تو را به شگفت می‌اندازد (و فصاحت و حلاوت کلام او ، مایه‌ی اعجاب تو می‌شود) و خدا را بر آنچه در دل خود دارد گواه می‌گیرد (و ادّعاء دارد که آنچه می‌گوید ، موافق با چیزی است که در درون پنهان می‌دارد ، و گفتار و کردارش یکی است). و حال آن که او سرسخت‌ترین دشمنان است»

﴿ وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِندِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴾ [النساء :۸۲]

«(این گروه متردّد) می‌گویند: (از اوامر و نواهی تو فرمانبرداری و) اطاعت (می‌شود). ولی هنگامی که از پیش تو برخاستند و رفتند، دسته‌ای از آنان در خفاء چیزی را تدارک می‌بینند که مخالف آن (اوامر و نواهی و) چیزهائی است که تو می‌گوئی (و ایشان را بدانها گوشزد می‌نمائی)! خداوند چیزهائی را که در خفاء تدارک می‌بینند و به چاره‌جوئی می‌نشینند بر آنان (در صحیفه‌ی اعمالشان) می‌نویسد (و روزی، پادافره و جزایشان را می‌دهد). پس بدانان اعتنائی مکن (و از نقشه‌ی خائنانه‌ی ایشان باکی به خود راه مده) و به خدا توکّل کن (و کار و بار خویش را بدو تفویض نما) و کافی است که خدا وکیل و حافظ (تو) باشد. »

﴿ وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُم مِّنكُمْ وَلَٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ﴾ [التوبة :۵٦]

«به خدا سوگند می‌خورند که آنان از شمایند (و مؤمن و مسلمانند) در حالی که از شما نیستند (و مؤمن و مسلمان نمی‌باشند) و مردمان ترسوئی هستند (و چون از شما وحشت دارند، دروغ می‌گویند و نفاق می‌ورزند).»

﴿ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ فَإِن يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَّهُمْ وَإِن يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴾ [التوبة :۷٤]

«منافقان به خدا سوگند می‌خورند که (سخنان زننده‌ای) نگفته‌اند، در حالی که قطعاً سخنان کفرآمیز گفته‌اند و پس از ایمان آوردن، به کفر برگشته‌اند و قصد

انجام کاری کرده‌اند که بدان نرسیده‌اند (و آن کشتن پیغمبر به هنگام مراجعه از جنگ تَبوک بود). چیزی که این منافقان را بر سر خشم آورد و سبب انتقام گرفتن آنان شود وجود ندارد ، مگر این که خدا و پیغمبرش به فضل و کرم خود آنان را (با اعطاء غنائم که هدف ایشان در زندگی است) بی‌نیاز گردانده‌اند (و این هم نباید مایه‌ی خشم و انتقام ایشان شود). اگر آنان توبه کنند ، (خداوند توبه‌ی ایشان را می‌پذیرد و) این برایشان بهتر خواهد بود ، و اگر روی بگردانند ، خدا آنان را در دنیا و آخرت به عذاب بسیار دردناکی کیفر می‌دهد ، و در سراسر روی زمین نه دوستی و نه یاوری خواهند داشت.»

﴿ وَمِنْهُم مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِن فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴾ [التوبة :۷۵]

«در میان (منافقان) کسانی هستند که (سوگند می‌خورند و) با خدا پیمان می‌بندند که اگر از فضل خود ما را بی‌نیاز کند (و به نعمت و نوائی برساند) بدون شکّ به صدقه و احسان می‌پردازیم و از زمره‌ی شایستگان (درگاه یزدان و نیکوکاران مردمان) خواهیم بود.»

﴿ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِن قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴾ [التوبة :۱۰۷]

«و (از میان منافقان) کسانی هستند که مسجدی را بنا کردند و منظورشان از آن ، زیان (به مؤمنان) و کفرورزی (در آن) و تفرقه‌اندازی میان مؤمنان (و درهم کوبیدن صفوف مسلمانان) و کمینگاه ساختن برای کسی بود که قبلاً با خدا و پیغمبرش جنگیده بود و (علم طغیان برافراشته بود) سوگند هم می‌خوردند که نظری جز نیکی نداشته‌اند (و تنها مرادشان خدمت به مردمان و اقامه‌ی نماز در

آن بـوده و بـس) امّـا خداونـد گـواهی می‌دهـد کـه آنـان (در سـوگند خـود) دروغ می‌گویند.»

امام عمر می فرماید ایمان دار را از خدا بترسان(می ترسد وسکوت می کند) ومنافق را ازسطان(زمام دار جامعه)بترسان وریا باز را از مردم بترسان(حرف مردم برایش ملاک است)

﴿ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴾ [المجادله :۱۸]

«روزی خداونـد همـه‌ی آنـان را زنـده می‌گردانـد. آن روز بـرای خـدا (بـه دروغ) سوگند می‌خورند همان گونه که (امروز به دروغ) برای شما سوگند می‌خورند، و گمـان می‌برنـد کـه ایشـان دارای چیـزی (از هـوش و زرنگـی) هسـتند! (و بـا ایـن سـوگندهای دروغ، خویشـتن را می‌رهاننـد و بـه جـائی می‌رسـانند). هـان! ایشـان دروغگویانند (و گرفتار خشم و عذاب یزدانند).»

﴿ وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا ﴾ [الاحزاب :۱۵]

«آنان قبلاً با خدا عهد و پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند و نگریزند (و در دفاع از اسلام و مسلمین بایستند). عهد و پیمان خدا پرسش دارد (و از وفای بدان بازخواست می‌شود).»

اولین صفتی که خداوند در سوره منافقون به منافقین نسبت می‌دهد، دروغ گفتن است. یعنی در صحبت کردن چیزهایی را به زبان می‌آورند که خودشان ایمانی و اعتقادی به آن سخنان ندارند و در دل خود میدانند که در حال دروغ و فریبکاری هستند. منافق با دروغگویی حقایق را به نفع خود پنهان میکند. منافق

اگر پیمانی با کسی ببندد یا قولی بدهد ، در قول و پیمانِ خود دروغگو بوده و پیمان خواهد شکست. او همچنین در قول خود دغل باز و نیرنگ باز نیز می‌باشد. بنابراین کسی که به زن ، فرزند ، دوستان و بقیه مردم قولی یا وعده ای بدهد و بدون داشتن عذرِ شرعیِ قابلِ قبول ، آن را بجا نیاورد و در قول و وعده خود دروغگو باشد ، با این کارِ خود ، وارد دایره نفاق خواهد شد و یکی از نشانه‌های نفاق را در خود پرورش میدهد.

نقض میثاق و عهود از احمقیست   حفظ ایمان و وفا کار تقیست

در قرآن هر جا از نفاق صحبت می‌فرماید ، بلافاصله همراه با این واژه از دروغ هم صحبت می‌کند و برعکس هر جا از دروغ سخن می‌گوید ، به همان شکل همراه با آن از نفاق هم سخن می‌گوید.

نشانه بیست و دوم : شرم کردن از مردم و شرم نداشتن از الله سبحانه وتعالی

﴿ يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَلَا يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمۡ إِذۡ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرۡضَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطًا ﴾ [النساء: ۱۰۸]

«آن‌ها (زشتکاری‌های خود را) از مردم پنهان می‌دارند ، اما از الله پنهان نمی‌دارند ، و او با ایشان است ؛ هنگامی‌که در جلسات شبانه سخنانی را که الله نمی‌پسندد ، تدبیر می‌کنند ، و الله به آنچه انجام می‌دهند ؛ احاطه دارد».

این نشانه بزرگترین و بهترین نشانه است که میتوان به وسیله‌ی آن یک منافق را از ایمانداران واقعی جدا کرد و تشخیص داد. منافقی که در جلوی چشمِ مردم ، مرتکب گناه و معاصی نمی‌شود ، اما در تنهایی و خفا به راحتی مرتکب

گناه می‌شود و خداوندِ بزرگ را کمترینِ کس هم به حساب نمی‌آورد تا از وی اندک شرمی داشته باشد. منافق خوشایندِ مردم را بیشتر دوست دارد تا خوشنودی خداوند را.

اما مؤمن واقعی ، خداوند را همواره ناظر و حاضر می‌بیند و در پنهان و آشکار ، خداوند را بر نفس و درون خود شاهد و بینا می‌داند و خوشنودی خداوند را بر رضایت مردم ترجیح می‌دهد.

نشانه بیست و سوم : تنبلی کردن در عبادات

﴿ وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ ﴾ [النساء: ١٤٢]

«هیچ‌چیز مانع پذیرش نفقات و بذل و بخشش‌هایشان نشده است جز این که آنان به خدا و پیغمبرش ایمان ندارند (و کفر هم اعمال را پوچ و بیسود می‌کند ،) و جز با ناراحتی و بی‌حالی و سستی و سنگینی به نماز نمی‌ایستند ، و جز از روی ناچاری احسان و بخشش نمی‌کنند.»

پس باید مومن دین خود را محکم بگیرد ودلیلش فرموده الله سبحانه وتعالی است:

﴿ يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ ۖ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ﴾ [مريم :١٢]

«(هنگامی که یحیی متولّد شد و بزرگ گردید و به سنّ رشد رسید ، خطاب بدو گفتیم:) ای یحیی! کتاب (تورات) را با قوّت و (قدرتِ هرچه تمام‌تر) برگیر (و با جدّ و جهدِ هرچه بیشتر بدان عمل کن). ما در کودکی بدو بینش (دینی و فهم احکام الهی موجود در تورات) دادیم.»

﴿ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾ [البقرة :٦٣]

و (به یاد آورید) آن زمان را که از شما پیمان گرفتیم (که بدانچه در تورات است ، عمل کنید) و کوه طور را بالای سرتان نگاه داشتیم (و به شما گفتیم:) محکم برگیرید آنچه را به شما داده‌ایم (که تورات است) و در عمل بدان جدّی باشید و آنچه را در آن است بررسی کنید و در مدّنظر گیرید تا پرهیزگار شوید (و خویشتن را با مواظبت احکام و دستورات آن ، از عذاب به دور دارید).

منافقین در زمان پیامبر با آن حضرت به نماز می‌ایستادند اما الله سبحانه وتعالی پیامبر را از اینکه منافقین با تنبلی و ناراحتی به نماز می‌آیند ، آگاه نمود. اگر این شرح حال منافقین است ، پس وای به حال کسانی که نه با نشاط و نه با تنبلی نماز نمی‌خوانند!؟.

آن منافق از برون صوم و صلات　　وز درون آب سیاه بی نبات

نشانه بیست و چهارم : ریا کردن و ریاکاری

﴿ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴾ [النساء: ١٤٢]

«بیگمان منافقان (نشانه‌های ایشان را می‌نمایانند و کفر خویش را پنهان می‌دارند و به خیال خام خود) خدا را گول می‌زنند! در حالی که خداوند (دماء و اموال ایشان را در دنیا محفوظ می‌نماید ، و در آخرت دوزخ را برای آنان مهیّا می‌دارد و بدین وسیله) ایشان را گول می‌زند. منافقان هنگامی که برای نماز برمی‌خیزند ، سست و بی‌حال به نماز می‌ایستند و با مردم ریا می‌کنند (و نمازشان

به خاطر مردم است ؛ نه به خاطر خدا) و خدای را کمتر یاد می‌کنند و جز اندکی به عبادت او نمی‌پردازند.»

«جُنْدَبٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ - صلى الله عليه وسلم -: مَنْ سَمَّعَ سَمَّعَ اللَّهُ بِهِ ، وَمَنْ يُرَائِي يُرَائِي اللَّهُ بِهِ»

(جندب - رضي الله عنه - گوید: پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - گفت: هر کس کاری را انجام دهد تا مردم از آن باخبر باشند (و او را تعریف کنند) خداوند او را در حضور عام رسوا و مفتضح می نماید ، و کسی که برای ریا و تعریف کاری بکند خداوند نیّت باطلش را آشکار می سازد و بی آبرو خواهد شد) { متفق علیه }

ریا کردن به این معناست که شخص ، خودش را جلوی چشم مردم خداترس و پرهیزکار نشان می‌دهد تا مورد احترام و قبول مردم قرار گیرد و به چشم آدم خوب به او نگاه کنند. حتی نمازهای انفرادی نیز طوری وانمود می‌کند که بسیار مخلص و متدین است. در اجتماعات و مجالس نیز با ادب و عبادت پیشه نشان می‌دهد اما وقتی به خلوت می‌رود ، برعکسِ آنچه نشان می‌داد عمل می‌کند و انگار هیچ ترسی از خدا ندارد و اصلاً خدا را نمی‌شناسد. تمام سخنان و کارهایش برای جلبِ توجه مردم است و خودش هم به این دوگانگیِ شخصیتی در وجود خود آگاهی دارد.

ریا از گناهان کبیره بوده و به شرک نزدیک می‌باشد ، چون مقصود از عبادتِ شخص ریاکار ، جلب توجه مردم است و این به معنای پرستش مردم بوده و شرک است.

گاهی مقصود ریاکار ، جلب نظر مردم برای رسیدن به مقام و مسئولیتی مانند نمایندگی یا ریاست یا رهبری است.

نمایندگی و قضاوت و ولایت و رهبری که به امور و حقوق مردم تعلق دارد ، اگر همراه با رعایتِ عدالت باشد ، از عبادات بزرگ بشمار می‌رود اما اگر با عدالت

همراه نباشد از گناهان کبیره و بزرگ است. بنابراین کسی که مطمئن نیست بتواند عدالت را رعایت کند و بر آن توانا نیست ، قبول مسئولیت برایش حرام است. (قبول مسئولیت در صورتی حرام می‌باشد که شخص مطمئن باشد از عهده وظیفه اش بر نخواهد آمد و حق دیگران ضایع می‌گردد در حالی که افرادی اولاتر از او وجود دارند که توانایی انجام مسئولیت را دارند. اما در صورت عدم وجود افراد اولاتر و متخصص و همچنین عدم اطمینان به ناکارآمدی و ناتوانی خویش ، قبول مسئولیت جایز بوده و حرام نیست. (مصحح))

نشانه بیست و پنجم : کمتر یاد کردن از الله سبحانه وتعالی و ذکر کم گفتن

﴿ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴾ [النساء: ١٤٢]

«بیگمان منافقان (نشانه‌های ایشان را می‌نمایانند و کفر خویش را پنهان می‌دارند و به خیال خام خود) خدا را گول می‌زنند! در حالی که خداوند (دماء و اموال ایشان را در دنیا محفوظ می‌نماید ، و در آخرت دوزخ را برای آنان مهیّا می‌دارد و بدین وسیله) ایشان را گول می‌زند. منافقان هنگامی که برای نماز برمی‌خیزند ، سست و بی‌حال به نماز می‌ایستند و با مردم ریا می‌کنند (و نمازشان به خاطر مردم است ؛ نه به خاطر خدا) و خدای را کمتر یاد می‌کنند و جز اندکی به عبادت او نمی‌پردازند.»

الله سبحانه وتعالی نفرمود منافقان به یادش نیستند بلکه می‌فرماید آنها کسانی هستند که خدا را یاد می‌کنند اما به کمی و به تنبلی.

﴿ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴾ [المجادله :١٩]

«اهریمن بر آنان چیره گشته است (و با وسوسه‌های خود ایشان را از راستای راه بدر کرده است) و یاد خدا را از خاطرشان برده است. اینان حزب اهریمن هستند. هان! قطعاً حزب اهریمن زیانکار و زیانبارند.»

﴿ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِّن بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾ [التوبة :٦٧]

«مردان منافق و زنان منافق همه از یک گروه (و یک قماش) هستند. آنان همدیگر را به کار زشت فرا می‌خوانند و از کار خوب باز می‌دارند و (از بذل و بخشش در راه خیر) دست می‌کشند. خدا را فراموش کرده‌اند (و از پرستش او روی‌گردان شده‌اند)، خدا هم ایشان را فراموش کرده است (و رحمت خود را از ایشان بریده و هدایت خویش را از آنان دریغ داشته است). واقعاً منافقان فرمان‌ناپذیر (و سرکش و گناهکار) هستند.»

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾ [الحشر :١٩]

«و همسان کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند، و خدا هم خودشان را از یاد خودشان برد! آنان بیرون روندگان (از حدود شرائع الهی) و خارج شوندگان (از دائره‌ی ایمان) هستند.»

نشانه بیست و ششم: سوگند و قسم دروغ خوردن

﴿ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴾ [المجادلة: ١٦]

«آنان سوگندهایشان را سپری (برای حفظ جان و مال خود) ساخته‌اند و بدین وسیله مردمان را از راه یزدان بازداشته‌اند ، و لذا عذاب خوارکننده‌ای دارند.»

﴿ وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُم مِّنكُمْ وَلَٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ﴾ [التوبة :٥٦]

«به خدا سوگند می‌خورند که آنان از شمایند (و مؤمن و مسلمانند) در حالی که از شما نیستند (و مؤمن و مسلمان نمی‌باشند) و مردمان ترسوئی هستند (و چون از شما وحشت دارند ، دروغ می‌گویند و نفاق می‌ورزند).»

﴿ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَن يُرْضُوهُ إِن كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴾ [التوبة :٦٢]

«برای شما ، به خدا سوگندها می‌خورند (که درباره‌ی پیغمبر چیز بدی نگفته‌اند و به دروغ از شرکت در جهاد واپس نکشیده‌اند) تا با سوگندهای خود شما را راضی کنند. در حالی که شایسته‌تر این است که خدا و پیغمبرش را (با عبادت و طاعت و فرمانبرداری) راضی کنند ، اگر واقعاً ایمان دارند.»

﴿ فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا ﴾ [النساء :٦٢]

«امّا چگونه است که چون به سبب (خبث نفوس و سوء) اعمالشان بلائی بدانان رسد (و پناهی جز تو نداشته باشند) به پیش تو می‌آیند و به خدا سوگند می‌خورند که ما (از اقوال و اعمال خود منظوری و) مقصودی جز خیرخواهی (مردم) و اتّحاد (ملّت) نداشته‌ایم.»

﴿ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴾ [التوبة :۹۵]

«هنگامی که به سوی آنان بازگردید ، برای شما به خدا سوگند خواهند خورد (که معذرتهایشان راست و درست است) تا از آنان صرف نظر کنید. (ولی از کار آنان غافل مشوید و از آنان در مگذرید و) از ایشان دوری گزینید ، بیگمان آنان پلیدند (و دارای نیّت و هدف ناپاکی هستند) و به کیفر کارهائی که می‌کنند جایگاهشان دوزخ است.»

﴿ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ فَإِن يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَّهُمْ وَإِن يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴾ [التوبة :۷٤]

«منافقان به خدا سوگند می‌خورند که (سخنان زننده‌ای) نگفته‌اند ، در حالی که قطعاً سخنان کفرآمیز گفته‌اند و پس از ایمان آوردن ، به کفر برگشته‌اند و قصد انجام کاری کرده‌اند که بدان نرسیده‌اند (و آن کشتن پیغمبر به هنگام مراجعه از جنگ تَبوک بود). چیزی که این منافقان را بر سر خشم آورد و سبب انتقام گرفتن آنان شود وجود ندارد ، مگر این که خدا و پیغمبرش به فضل و کرم خود آنان را (با اعطاء غنائم که هدف ایشان در زندگی است) بی‌نیاز گردانده‌اند (و این هم نباید مایه‌ی خشم و انتقام ایشان شود). اگر آنان توبه کنند ، (خداوند توبه‌ی ایشان را می‌پذیرد و) این برایشان بهتر خواهد بود ، و اگر روی بگردانند ، خدا آنان را در دنیا و آخرت به عذاب بسیار دردناکی کیفر می‌دهد ، و در سراسر روی زمین نه دوستی و نه یاوری خواهند داشت.»

باشدت زیاد سوگند می خورند:

﴿ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُل لَّا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَّعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴾ [النور :٥٣]

«آنان مؤکّدانه سوگندهای مغلّظه یاد می‌کنند که اگر بدیشان دستور دهی (جان بر کف به سوی میدان جهاد) بیرون می‌روند (و از خانه و کاشانه و اموال و اولاد خود در می‌گذرند). بگو: سوگند یاد نکنید. اطاعت شناخته شده‌ای است (که شما دارید. هرگز قول به فعل در نیامده است. گفتار چیزی نیست ، کردار نشان دهید) چرا که قطعاً خدا از آنچه می‌کنید آگاه است.»

آنان می دانند سوگندشان دروغ است:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِم مَّا هُم مِّنكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴾ [المجادله :١٤]

«آیا آگاهی از کسانی که گروهی را به دوستی می‌گیرند که خدا بر آنان خشمگین است. اینان (منافقانی بیش نبوده و) نه از شمایند و نه از آنانند. چنین کسانی بگونه‌ی آگاهانه سوگند دروغ یاد می‌کنند!»

به اندازه ای نادان واحمق هستند که برای فریب دادن همانند مومنان برای الله سبحانه وتعالی هم سوگند می خورند وفکر می کنند می توانند الله سبحانه وتعالی را هم باسوگندهایشان فریب دهند والله سبحانه وتعالی می فرماید(فهم لایشعرون)یعنی درک وفهم ندارند ونمی فهمند:

﴿ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴾ [المجادله :١٨]

«روزی خداوند همه‌ی آنان را زنده می‌گرداند. آن روز برای خدا (به دروغ) سوگند می‌خورند همان گونه که (امروز به دروغ) برای شما سوگند می‌خورند ، و گمان می‌برند که ایشان دارای چیزی (از هوش و زرنگی) هستند! (و با این سوگندهای

دروغ ، خویشتن را می‌رهانند و به جائی می‌رسانند). هان! ایشان دروغگویانند (و گرفتار خشم و عذاب یزدانند).»

ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَالِسًا فِي ظِلِّ حُجْرَتِهِ قَالَ يَحْيَى قَدْ كَادَ يَقْلِصُ عَنْهُ فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ يَجِيئُكُمْ رَجُلٌ يَنْظُرُ إِلَيْكُمْ بِعَيْنِ شَيْطَانٍ فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَلَا تُكَلِّمُوهُ فَجَاءَ رَجُلٌ أَزْرَقُ فَلَمَّا رَآهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَعَاهُ فَقَالَ عَلَامَ تَشْتُمُنِي أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ قَالَ كَمَا أَنْتَ حَتَّى آتِيَكَ بِهِمْ قَالَ فَذَهَبَ فَجَاءَ بِهِمْ فَجَعَلُوا يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَمَا فَعَلُوا وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ»

(ابن عباس از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - روایت کرده ، پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در داخل خانه مشغول استراحت بود و زیر سایه قرار داشتند ، فرمود: مردي بر شما وارد خواهد شد که با چشمان شیطان به شما مي نگرد ، با ایشان صحبت نکنید ، مردي چشم آبي وارد شد ، پیامبر فرمود: بر چه اساسي شما ، و فلان ، و فلاني به من ناسزا مي گویید. که اسامي آن ها را برد ، آن ها سوگند خوردند و عذرخواهي کردند ، خداوند این آیه را نازل کرد:){احمد ۲۱۴۷ وطبرانی مجمع الکبیر مجلد ۱۲ صفحه ۶ ومسند بزارمجلد۲ صفحه ۲۰۹ مسند حاکم مجلد ۲ صفحه ۴۸۲ ودلایل بیهقی مجلد ۵صفحه ۲۸۳}

﴿ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴾ [المجادله :۱۸]

«روزی خداوند همه‌ی آنان را زنده می‌گرداند. آن روز برای خدا (به دروغ) سوگند می‌خورند همان گونه که (امروز به دروغ) برای شما سوگند می‌خورند ، و گمان می‌برند که ایشان دارای چیزی (از هوش و زرنگی) هستند! (و با این سوگندهای دروغ ، خویشتن را می‌رهانند و به جائی می‌رسانند). هان! ایشان دروغگویانند (و گرفتار خشم و عذاب یزدانند).»

ودر روایت دیگری امده این آیه نازل شد:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِم مَّا هُم مِّنكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴾ [المجادله :١٤]

«آیا آگاهی از کسانی که گروهی را به دوستی می‌گیرند که خدا بر آنان خشمگین است. اینان (منافقانی بیش نبوده و) نه از شمایند و نه از آنانند. چنین کسانی بگونه‌ی آگاهانه سوگند دروغ یاد می‌کنند!»

منافق اگر شخصی را غیبت کند و آن شخص بشنود و بگوید چرا چنین چیزی را گفته ای ؟می گوید به خدا قسم که من چنین حرفی را پشت سر تو نگفته‌ام. منافق در معامله نیز بی‌پروا قسمِ دروغ می‌خورد و هیچ ابایی ندارد.

چون ندارد مرد کج در دین وفا هـر زمـانی بشـکند سـوگند را

راستان را ، حاجت سوگند نیست زانکـه ایشـان را دو چشـم روشنیسـت

نشانه بیست و هفتم : وقایع را بزرگ نشان دادن و شایعه پراکنی

﴿ لَّئِن لَّمۡ يَنتَهِ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ وَٱلۡمُرۡجِفُونَ فِي ٱلۡمَدِينَةِ لَنُغۡرِيَنَّكَ بِهِمۡ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَآ إِلَّا قَلِيلٗا ﴾ [الأحزاب: ٦٠]

«اگر منافقان و کسانی که در دل‌های شان بیماری است ، و شایعه پراکنان در مدینه (از کار خود) باز نایستند ، یقیناً تو را بر (ضد) آن‌ها می‌شورانیم (و بر آن‌ها مسلط می‌گردانیم) سپس جز اندکی در کنار تو در آن (شهر مدینه) نباشند».

یکی از نشانه‌های منافقین این است که وقایع و چیزهای کوچک را بزرگ جلوه

می‌دهند و با شایعه پراکنی سعی در تضعیف مسلمانان و جامعه اسلامی می‌کنند.

نشانه بیست و هشتم : عیب جویی از قضا و قدر الله سبحانه وتعالی

﴿ ٱلَّذِينَ قَالُواْ لِإِخۡوَٰنِهِمۡ وَقَعَدُواْ لَوۡ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُواْۗ قُلۡ فَٱدۡرَءُواْ عَنۡ أَنفُسِكُمُ ٱلۡمَوۡتَ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴾ [آل‌عمران:١٦٨]

«منافقان كساني هستند كه (خود در خانه) نشستند و (از جنگ كناره گيري كردند و نسبت) به برادران خود گفتند: اگر از ما اطاعت مي كردند (و حرف ما را مي شنيدند) كشته نمي شدند. بگو: پس مرگ را از خود به دور داريد اگر راست مي گوئيد (كه مي توان با پرهيز و حذر از دست قضا و قدر گريخت)».

منافق به قضا و قدر و مشیت الهی راضی نیست و هر اتفاقی در زندگی بیفتد ، می‌گوید اگر چنین می‌کردم ، چنین می‌شد. اما مؤمنین واقعی در پیشامدهای خیر ، شکرگذار و در بلا و مصیبت ، آرام و صبورند و در هر حال به رضای الهی رضایت دارند.

نشانه بیست و نهم : بدگویی کردن از انسانهای صالح و سالم

﴿ أَشِحَّةً عَلَيۡكُمۡۖ فَإِذَا جَآءَ ٱلۡخَوۡفُ رَأَيۡتَهُمۡ يَنظُرُونَ إِلَيۡكَ تَدُورُ أَعۡيُنُهُمۡ كَٱلَّذِي يُغۡشَىٰ عَلَيۡهِ مِنَ ٱلۡمَوۡتِۖ فَإِذَا ذَهَبَ ٱلۡخَوۡفُ **سَلَقُوكُم بِأَلۡسِنَةٍ** حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى ٱلۡخَيۡرِۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَمۡ يُؤۡمِنُواْ فَأَحۡبَطَ ٱللَّهُ أَعۡمَٰلَهُمۡۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا ﴾ [الأحزاب: ١٩]

«آن‌ها بر شما بخل می‌ورزند ، پس هنگامی‌که (زمان) ترس (پیش) آید ، می‌بینی که به تو نگاه می‌کنند ، در حالی‌که چشم‌هایشان (در حدقه) می‌چرخد ، مانند کسی‌که از (سکرات) مرگ بی هوش شده باشد ، پس چون ترس (و وحشت) بر

طرف شد ، شما را با زبان‌های تیز (و تند خود) می‌رنجانند ، در حالی‌که بر مال (غنایم) سخت حریص و آزمندند ، اینان (هرگز) ایمان نیاورده‌اند ، لذا الله اعمال‌شان را تباه (و نابود) کرد ، و این (کار) بر الله آسان است».

منافق وقتی که از نزد مسلمانی خارج می‌شود ، پشت سر او با زبانی تیز و برنده شروع به بدگویی می‌کند.

آن منافق چون درین ظاهر گریخت خون صد مؤمن به پنهانی بریخت

نشانه سی ام : بدگمانی و تهمت زدن به انسانهای درستکار

﴿ وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَغُلَّ وَمَن يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴾ [ال‌عمران:١٦١]

«(منافقان پیامبر را متهم کردند که به آنها خیانت خواهد کرد! در حالي که) هيچ پيغمبري را نسزد که خيانت کند ، و هر کس خيانت ورزد ، در روز رستاخيز آنچه را که در آن خيانت کرده است با خود (به صحنه محشر) مي آورد ، سپس به هرکسي پاداش و پادافره آنچه کرده است به تمام و کمال داده مي شود ، و بدانان ستم نخواهد شد».

نشانه سی ویکم : تلاش در جهت شیوع فساد و تباهی به نام اصلاح و نیکویی

﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا۟ فِي ٱلْأَرْضِ قَالُوٓا۟ إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلَآ إِنَّهُمْ هُمُ ٱلْمُفْسِدُونَ وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ ﴾ [البقرة: ١١ ، ١٢]

«هنگامي که بديشان گفته شود: در زمين فساد و تباهي نکنيد . گويند:همانا ما اصلاحگر هستيم. هان ! ايشان بدون شک فسادکنندگان و تباهي پيشگانند و ليکن (به سبب غرور و فريب خوردگي خود به فسادشان) پي نمي برند».

منافق با کارهای غلط خود به شیوع فساد و تباهی در جامعه دامن می‌زند و وقتی به او گفته شود ، چرا از خدا نمی‌ترسی ؟ در جواب می‌گوید: من کار بدی نکرده‌ام. اگر من نکنم دیگران می‌کنند و ... . در حالی که خودش در دل می‌داند که آن کار او باعث گسترش فساد و تباهی خواهد شد.

نشانه سی ودوم : ظاهر و باطن منافق یکی نیست

﴿ إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ قَالُواْ نَشۡهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَكَٰذِبُونَ ﴾ [المنافقون : ١]

«هنگامي كه منافقان نزد تو مي‌آيند ، سوگند مي‌خورند و مي گويند: ما گواهي مي‌دهيم كه تو حتماً فرستاده خدا هستي! خداوند مي‌داند كه تو فرستاده خدا مي‌باشي ولي خدا گواهي مي‌دهد كه منافقان در گفته خود دروغگو هستند (چرا كه به سخنان خود ايمان ندارند)».

با توجه به آیه بالا ، هر کس که ظاهر و باطنش یکی نباشد و به عبارتی دیگر صورت و سیرتش یکی نباشد ، منافق خواهد بود. گاهی منافق لباس و هیئت آراسته دارد اما درونش فاسد و بدبوست.

ظاهر دستار چون حور بهشت   آن منافق اندرون رسوا و زشت

اما مؤمن واقعی در کنار آراستگی ظاهر ، دل و درونش را هم به ذکر و یاد خدا و به صفات نیک آراسته می‌کند تا زیبایی ظاهر و زیبایی باطن هر دو را با هم داشته باشد و از جمله منافقان نباشد.

نشانه سی وسوم : تکبر کردن

﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ ﴾ [المنافقون :٥]

«چون به آنان گفته شود که بیائید تا پیغمبر خدا برایتان آمرزش بخواهد ، سرهای خود را (از روی غرور و تکبّر ، و به عنوان استهزاء) تکان می‌دهند وآنان راخواهی دید مستکبرانه روی می گردانند و می‌روند.»

نشانه سی و چهارم : امر به منکرات و زشتی‌ها و نهی از معروف و نیکی‌ها

﴿ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِّن بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾ [التوبة: ٦٧]

«مردان منافق و زنان منافق همه از یک گروه (و یک قماش) هستند. آنان همدیگر را به کار زشت فرا می‌خوانند و از کار خوب باز می‌دارند و (از بذل و بخشش در راه خیر) دست می‌کشند. خدا را فراموش کرده‌اند (و از پرستش او روی‌گردان شده‌اند) ، خدا هم ایشان را فراموش کرده است (و رحمت خود را از ایشان بریده و هدایت خویش را از آنان دریغ داشته است). واقعاً منافقان فرمان‌ناپذیر (و سرکش و گناهکار) هستند.»

منافقین می‌خواهند خرابکاری ، زنا ، بی بند و باری و بی‌حجابی گسترش پیدا کرده و موسیقی ، عکسها و فیلمهای لخت و نیمه لخت ، سیگار و تریاک و مخدرات در جامعه انسانی شیوع داشته باشد. اینها همه از جمله منکرات و بزه کاری است. منافق دوست ندارد خیر و نیکی و علم و آگاهی مردم رشد کند و اگر کسی از سر خیرخواهی به او بگوید: این کارها مورد پسند خدا نیست و پیامبر نهی کرده است ، در جواب خواهد گفت لازم نیست تو به ما درس دین بدهی ، ما خودمان از دین آگاهی داریم.

نشانه سی و پنجم : منافق در امور خیر خسیس و بخیل است

﴿ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِّن بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾ [التوبة: ٦٧]
«مردان منافق و زنان منافق همه از یک گروه (و یک قماش) هستند. آنان همدیگر را به کار زشت فرا می‌خوانند و از کار خوب باز می‌دارند و (از بذل و بخشش در راه خیر) دست می‌کشند. خدا را فراموش کرده‌اند (و از پرستش او روی‌گردان شده‌اند)، خدا هم ایشان را فراموش کرده است (و رحمت خود را از ایشان بریده و هدایت خویش را از آنان دریغ داشته است). واقعاً منافقان فرمان‌ناپذیر (و سرکش و گناهکار) هستند.»

﴿ وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ ﴾ [التوبة :٥٤]
«هیچ‌چیز مانع پذیرش نفقات و بذل و بخشش‌هایشان نشده است جز این که آنان به خدا و پیغمبرش ایمان ندارند (و کفر هم اعمال را پوچ و بیسود می‌کند ،) و جز

با ناراحتی و بی‌حالی و سستی و سنگینی به نماز نمی‌ایستند ، و جز از روی ناچاری احسان و بخشش نمی‌کنند.»

﴿ وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾ [التوبة :۹۸]

«برخی از بادیه‌نشینان (منافق) عرب ، چیزی را که (در راه خدا) صرف می‌کنند ، زیان می‌دانند (چرا که به ثواب آن ایمان ندارند) ، و چشم به راه (حوادث دردناک و) بلایا و مصائب (خوفناکی) هستند که شما را از هر سو احاطه دهند (و له و لوردتان کنند) - بلاها و مصیبتها گریبانگیر خودشان باد - (چون مردمان بدخواه و تنگچشم و منافقی هستند ، تیره‌روزیها و ناکامیها و بدبختیها تنها به سراغ آنان می‌رود). خداوند شنوا و دانا است (و لذا نیّات و اقوال و افعال ایشان را می‌داند و می‌شنود).»

منافق را می‌بینی که برای خودنمایی و تظاهر و طلب شهرت ، مهمانی ها می‌گیرد و خرج های سنگین می‌کند ، اما اگر برای کار خیری از او کمک بخواهی ، با اکراه و به سختی مبلغ ناچیزی کمک خواهد کرد.

نشانه سی وششم : فراموش کردن الله سبحانه وتعالی

﴿ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِّن بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾ [التوبة: ٦٧]

«مردان منافق و زنان منافق همه از یک گروه (و یک قماش) هستند. آنان همدیگر را به کار زشت فرا می‌خوانند و از کار خوب باز می‌دارند و (از بذل و

بخشش در راه خیر) دست می‌کشند. خدا را فراموش کرده‌اند (و از پرستش او روی‌گردان شده‌اند)، خدا هم ایشان را فراموش کرده است (و رحمت خود را از ایشان بریده و هدایت خویش را از آنان دریغ داشته است). واقعاً منافقان فرمان‌ناپذیر (و سرکش و گناهکار) هستند.»

منافق از خانواده، سرگرمی ها و لذات دنیوی، آرزوها و داشته‌ها و هر چیز دیگری صحبت می‌کند غیر از خدا! این در حالی است که فراموش کردنِ خداوند، بزرگترین بلا و مصیبت است. چون خداوند نیز او را به فراموشی می‌سپارد. اما مؤمن واقعی همواره و در هر موقعیتی در خواب و در بیداری، در کار و در استراحت، سواره یا پیاده، در نعمت و در مصیبت، هیچ وقتی را از یاد خدا خالی نمی‌گذارد.

نشانه سی و هفتم: وعده‌های الله سبحانه وتعالی و رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را دروغ می‌داند

﴿ وَإِذۡ يَقُولُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورٗا ﴾ [الأحزاب: ١٢]

«و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که منافقان و آنان که در دلهایشان بیماري (نفاق) وجود دارد، مي‌گویند: خدا و پیغمبرش جز وعده‌هاي دروغین به ما نداده‌اند».

منافق باوری به آخرت ندارد، به همین خاطر فقط در طلب دنیا و مقامات دنیوی است.

نشانه سی وهشتم: آگاهی نداشتن از احکام دین و ندانستن برنامه زندگی الله پسندانه

﴿ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِندَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنفَضُّوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ لَا وَالْأَرْضِ وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ يَفْقَهُونَ ﴾[المنافقون : ۷]

«آنان کسانیند که می‌گویند: به آنانی که (از مکّه به مدینه مهاجرت کرده‌اند و) نزد فرستاده‌ی خدا هستند ، بذل و بخششی نکنید و چیزی ندهید تا پراکنده شوند و بروند. (غافل از این که) گنجینه‌های آسمانها و زمین از آن خدا است (و به هر کس که بخواهد از آنها بدو عطاء می‌کند) ولیکن منافقان نمی‌فهمند. »

﴿ صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴾ [البقرة :۱۸]

«(آنان همچون) کران و لالان و کورانند و (به سوی حق و حقیقت) راه بازگشت ندارند.»

دراین ایه ۳بارتاکید امده است که انها احمق ونادان هستند(سه بارتاکید: أَلَا إِنَّهُمْ هُم):

﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَٰكِن لَّا يَعْلَمُونَ ﴾ [البقرة :۱۳]

«و هنگامی که بدانان گفته شود: ایمان بیاورید همان گونه که توده‌ی مردم ایمان آورده‌اند ، گویند: آیا همانند بی‌خردان ایمان بیاوریم ؟ هان! ایشان بی‌خردانند ولیکن نمی‌دانند (که نادانی و بی‌خردی منحصر بدیشان و محدود بدانان است).»

﴿ وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً ۙ وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا ۙ وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ ۙ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلًا كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا

هِيَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْبَشَرِ ﴾ [المدثر :۳۱]

«مأموران دوزخ را جز از میان فرشتگان برنگزیده‌ایم ، و شماره‌ی آنان را نیز جز آزمایش کافران نساخته‌ایم. هدف این است که اهل کتاب یقین و اطمینان حاصل کنند (که آنچه قرآن درباره‌ی خازنان دوزخ می‌گوید ، از طرف خدا است) و بر ایمان مؤمنان نیز بیفزاید ، و اهل کتاب و مؤمنان (درباره‌ی حقّانیّت این کتاب آسمانی) تردید به خود راه ندهند ، و کسانی که در دلشان بیماری (نفاق) است ، و کافران بگویند: خدا مثلاً از بیان این (چنین عددی) چه می‌خواسته است ؟ این گونه خداوند هرکس را بخواهد گمراه می‌سازد ، و هرکس را بخواهد هدایت می‌بخشد. لشکرهای پروردگارت را جز او کسی نمی‌داند ، و این جز اندرزی برای مردم نیست.»

﴿ وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِندِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ﴾ [مُحَمَّد :١٦]

«در میان منافقان کسانی هستند که به سخنانت گوش فرا می‌دهند ، امّا هنگامی که از نزد تو بیرون می‌روند ، به کسانی (از علمای صحابه) که (از سوی خدا) بدیشان علم و دانش بخشیده شده است ، می‌گویند: این مرد الآن چه گفت ؟! (آنچه می‌گوید بی‌ارزش و یاوه است!) آنان کسانیند که خداوند بر دلهایشان مهر نهاده است ، و از هواها و هوسهایشان پیروی می‌کنند.»

﴿ وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَٰذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴾ [التوبة :١٢٤]

«هنگامی که سوره‌ای (از سوره‌های قرآن) نازل می‌شود ، کسانی از آنان (که منافقند ، از روی تمسخر و استهزاء ، برخی به برخی رو می‌کنند و) می‌گویند: این سوره بر ایمان کدام یک از شما افزود ؟ (و آیا چیز مهمّ و مفیدی گفت و نمود ؟!) و امّا مؤمنان ، (همان سوره‌ی قرآن) بر ایمانشان می‌افزاید و (نور آن بیش از پیش راه

حق را بدیشان می‌نماید ، و از این نزول قرآن که مایه‌ی افزایش ایمان و پرتو جان و سعادت هر دو جهان آنان می‌شود) شادمان می‌گردند.»

﴿ أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴾ [التوبة :١٢٦]

«آیا منافقان نمی‌بینند که در هر سالی ، یک یا دو بار (و بلکه بیشتر) مورد آزمایش قرار می‌گیرند (و بلاهائی از قبیل: کشف اسرار و ظهور احوال و پیروزی مؤمنان ، و شکست کافران می‌بینند ، ولی) بعد از آن (همه گرفتاریها و آزمونها ، از کرده‌ها و گفته‌های زشت خود دست نمی‌کشند و) توبه نمی‌کنند و عبرت نمی‌گیرند و بیدار و هوشیار نمی‌شوند.»

﴿ وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُم مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُم بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ ﴾ [التوبة :١٢٧]

«و هرگاه آنان (در مجلس پیغمبر باشند و) سوره‌ای نازل گردد ، برخی به برخی می‌نگرند (و با اشاره به همدیگر می‌فهمانند که) آیا کسی شما را می‌بیند (و متوجّه ما می‌باشد ؟ همین که اطمینان یافتند مؤمنان به سخنان پیغمبر سرگرم و سراپا گوشند) آن وقت (از مجلس) بیرون می‌روند (و ندای هدایت را نمی‌شنوند. چراکه تحمّل شنیدن پیام آسمانی را ندارند و از ایمان و ایمانداران بیزارند). از آنجا که قوم بی‌دانش و نفهمی هستند ، خداوند دلهایشان را (از حق) بگردانیده است.»

﴿ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِندَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنفَضُّوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ﴾ [المنافقون :٧]

«آنان کسانیند که می‌گویند: به آنانی که (از مکّه به مدینه مهاجرت کرده‌اند و) نزد فرستاده‌ی خدا هستند ، بذل و بخششی نکنید و چیزی ندهید تا پراکنده شوند و

بروند. (غافل از این که) گنجینه‌های آسمانها و زمین از آن خدا است (و به هر کس که بخواهد از آنها بدو عطاء می‌کند) ولیکن منافقان نمی‌فهمند.»

در اعراب دور ازدیانت و شهرنشینی و پیشرفت و علم این نفاق بیشتر بود:

﴿ وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾ [التوبة :۹۸]

«برخی از بادیه‌نشینان (منافق) عرب ، چیزی را که (در راه خدا) صرف می‌کنند ، زیان می‌دانند (چرا که به ثواب آن ایمان ندارند) ، و چشم به راه (حوادث دردناک و) بلایا و مصائب (خوفناکی) هستند که شما را از هر سو احاطه دهند (و له و لوردتان کنند) - بلاها و مصیبتها گریبانگیر خودشان باد - (چون مردمان بدخواه و تنگچشم و منافقی هستند ، تیره‌روزیها و ناکامیها و بدبختیها تنها به سراغ آنان می‌رود). خداوند شنوا و دانا است (و لذا نیّات و اقوال و افعال ایشان را می‌داند و می‌شنود).»

منافق به علوم تجربی و دنیوی علاقه دارد و یاد می‌گیرد! اما از درک حقایق دین و قدرت وعده‌های الهی و روز سزا و جزاو ... ، قاصر و عاجز است واین تنها بدین خاطر است که خودش نمیخواهد بفهمد و خداوند نیز بر دل او مهر میزند. منافق دوست ندارد در مجالس و مباحث از عبادت و نماز و یاد خدا بحث شود ، چون فکر می‌کند چیزی از آن نمی‌داند و مایه سرافکندگی اوست. اما مؤمن واقعی به دنبال کسب علم شرعی و احکام دین می‌رود و همیشه در تلاش است کاری را که در آن سود و خیری هست ، انجام دهد.

نشانه سی و نهم : خوشحالی بر مصیبت ایمانداران و دلتنگی در شادی آنها

﴿ إِن تُصِبۡكَ حَسَنَةٞ تَسُؤۡهُمۡ وَإِن تُصِبۡكَ مُصِيبَةٞ يَقُولُواْ قَدۡ أَخَذۡنَآ أَمۡرَنَا مِن قَبۡلُ وَيَتَوَلَّواْ وَّهُمۡ فَرِحُونَ ﴾ [التوبة: ٥٠]

«اگر به تو نیکی برسد، آن‌ها را ناراحت می‌کند، و اگر مصیبتی به تو رسد، می‌گویند: ما پیش از این چارهٔ کار خود را اندیشیده‌ایم و شادمانه باز می‌گردند».

﴿ ٱلَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمۡ فَإِن كَانَ لَكُمۡ فَتۡحٞ مِّنَ ٱللَّهِ قَالُوٓاْ أَلَمۡ نَكُن مَّعَكُمۡ وَإِن كَانَ لِلۡكَٰفِرِينَ نَصِيبٞ قَالُوٓاْ أَلَمۡ نَسۡتَحۡوِذۡ عَلَيۡكُمۡ وَنَمۡنَعۡكُم مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۚ فَٱللَّهُ يَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ وَلَن يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لِلۡكَٰفِرِينَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ سَبِيلًا ﴾ [النساء :١٤١]

«منافقان کسانیند که پیوسته شما را می‌پایند (و در انتظار آن هستند که چه وقت به بلایا و مصائب گرفتار آئید). پس اگر پیروزی و فتحی از سوی خدا نصیب شما گردید، می‌گویند: مگر جز این است که ما با شما بوده و از جماعت شمائیم؟ (لذا ما هم در غنیمت و دستاورد جنگ سهیم هستیم و بهره‌ی ما را بپردازید!)؛ و اگر سهمی (از پیروزی) نصیب کافران گردید، می‌گویند: مگر ما نبودیم که می‌توانستیم (همراه مؤمنان با شما بجنگیم و) بر شما چیره شویم و دست شما را از سر مؤمنان کوتاه کنیم؟ (ولی ما رفیق قافله و شریک دزد بودیم و مسلمانان را دلسرد می‌کردیم و برای شما جاسوسی می‌نمودیم و پیوسته در تحریک شما علیه مسلمانان می‌کوشیدیم. بنابراین با شما سهیم خواهیم بود). روز قیامت خداوند میان شما (مؤمنان و چنین منافقانی) داوری خواهد کرد. و (مادام که مؤمنان دارای ایمان راستین و کردار شایسته و بایسته باشند) هرگز خداوند کافران را بر مؤمنان چیره نخواهد ساخت.»

﴿ لَقَدِ ٱبۡتَغَوُاْ ٱلۡفِتۡنَةَ مِن قَبۡلُ وَقَلَّبُواْ لَكَ ٱلۡأُمُورَ حَتَّىٰ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَظَهَرَ أَمۡرُ ٱللَّهِ وَهُمۡ كَٰرِهُونَ ﴾ [التوبة :٤٨]

«(این گروه منافقان) پیش از این هم به فتنه‌گری و ایجاد فساد (در میان شما) پرداخته‌اند و (در جنگ احد و دیگر موارد) برضدّ شخص پیغمبر (و برخی از مؤمنان و خود آئین اسلام توطئه‌ها چیده‌اند و) نقشه‌ها کشیده‌اند و رایزنیها نموده‌اند و نیرنگها ورزیده‌اند (برای این که جلو اسلام را بگیرند و کار را بر تو تباه کنند) تا زمانی که - علی‌رغم خواست منافقان (و به کوری چشم ایشان) - یاری خدا فرا رسید و آئین اسلام آشکار و پیروز گردید (و دسته دسته مردمان بدان گرویدند و مزه‌ی ایمان را چشیدند و به حساب منافقان رسیدند).»

﴿ وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ ۚ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾ [التوبة :۹۸]

«برخی از بادیه‌نشینان (منافق) عرب، چیزی را که (در راه خدا) صرف می‌کنند، زیان می‌دانند (چرا که به ثواب آن ایمان ندارند)، و چشم به راه (حوادث دردناک و) بلایا و مصائب (خوفناکی) هستند که شما را از هر سو احاطه دهند (و له و لوردتان کنند) - بلاها و مصیبتها گریبانگیر خودشان باد - (چون مردمان بدخواه و تنگچشم و منافقی هستند، تیره‌روزیها و ناکامیها و بدبختیها تنها به سراغ آنان می‌رود). خداوند شنوا و دانا است (و لذا نیّات و اقوال و افعال ایشان را می‌داند و می‌شنود).»

اگر منافق باخبر شود که مسلمانی دچار بلا و مصیبتی شده است، فوراً شروع به پخش آن خبر می‌کند و طوری وانمود می‌کند که از این واقعه ناراحت شده است اما دروغ می‌گوید و در دل به آن شاد و خوشحال است.

﴿ إِن تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا ۖ وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا ۗ إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴾ [آل عمران : ۱۲۰]

«اگر نیکی به شما دست دهد (و نعمتی همچون پیروزی و غنیمت بهره‌ی شما گردد) ناراحت می‌شوند، و اگر به شما بدی برسد، شادمان می‌شوند. و اگر (در برابر اذیّت و آزارشان) بردباری کنید و (از دوستی با ایشان) بپرهیزید، حیله‌گری (و دشمنانگی خائنانه‌ی) آنان به شما هیچ زیانی نمی‌رساند، (چه) شکّی نیست خداوند بدانچه انجام می‌دهند احاطه دارد (و قادر به دفع نقشه‌های خائنانه و نیرنگهای اهریمنانه‌ی ایشان از شما است»

نشانه چهلم: چاپلوسی و زبان بازی

﴿ وَإِذَا رَأَيۡتَهُمۡ تُعۡجِبُكَ أَجۡسَامُهُمۡۖ وَإِن يَقُولُواْ تَسۡمَعۡ لِقَوۡلِهِمۡۖ كَأَنَّهُمۡ خُشُبٞ مُّسَنَّدَةٞۖ يَحۡسَبُونَ كُلَّ صَيۡحَةٍ عَلَيۡهِمۡۚ هُمُ ٱلۡعَدُوُّ فَٱحۡذَرۡهُمۡۚ قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُۖ أَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ﴾ [المنافقون: ٤]

«و اگر (سخن) گویند به سخنان‌شان گوش فرا می‌دهی، گویی آن‌ها چوب‌های تکیه داده به دیوارند، هر بانگی را علیه خود می‌پندارند، آن‌ها دشمن (واقعی) هستند، پس از آنان بر حذر باش! الله آن‌ها را بکشد، چگونه (از حق) منحرف می‌شوند؟!».

منافق چاپلوس و زبان باز است و به شکلی حرف می‌زند که مردم فکر کنند از دیگران فهمیده‌تر و عاقل‌تر است. منافق دوست دارد بالاتر از فهم مردم سخن بگوید تا برتری خود را به دیگران تحمیل کند و با این کارها می‌خواهند مردم را فریب دهند.

گـر بـه دریـا در افتـی ای منـافق   ز زشتی کی خورد مار و نهنگت

چـه گـویم بـا تـو ای نقـش مـزوّر   چه معنی گنجد اندر جان تنگت

نشانه چهل ویکم : مسخره کردن دین الله سبحانه وتعالی و سنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

﴿ يَحْذَرُ ٱلْمُنَٰفِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُم بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ ٱسْتَهْزِءُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴾ [التوبة : ٦٤ ، ٦٥]

«منافقان (خدا و آيات و پيغمبر او را در ميان خود به مسخره مي‌گيرند و) مي‌ترسند كه سوره‌اي برضدّ ايشان نازل شود (و علاوه از آنچه مي‌گويند) آنچه را (هم كه) در دل دارند به رويشان بياورد و آشكارش سازد . بگو: هر اندازه مي‌خواهيد مسخره كنيد ، بيگمان خداوند آنچه را كه از آن بيم داريد (و در پنهان داشتنش مي‌كوشيد) آشكار و هويدا مي‌سازد.اگر از آنان (درباره سخنان ناروا و كردارهاي ناهنجارشان) بازخواست كني ، مي‌گويند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلكه با همديگر) بازي و شوخي مي‌كرديم . بگو: آيا به خدا و آيات او و پيغمبرش مي‌توان بازي و شوخي كرد ؟!»

همین طور مسخره کردن به لباس و ریش و هیئت یک مسلمان ، شخص را وارد دایره نفاق و کفر خواهد کرد.

نشانه چهل و دوم : عیب جویی از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

﴿ وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِن لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ﴾ [التوبة :٥٨]

«در میان آنان کسانی هستند که در تقسیم زکات از تو عیبجوئی می‌کنند و ایراد می‌گیرند (و نسبت بی‌عدالتی را به تو می‌دهند! اینان جز به فکر حطام دنیا در اندیشه‌ی چیز دیگری نیستند ، و لذا) اگر بدانان چیزی از زکات داده شود خوشنود می‌شوند و اگر چیزی از آن بدیشان داده نشود هرچه زودتر خشم می‌گیرند (و اخم و تخم می‌کنند).»

نشانه چهل و سوم : اذیت دادن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

﴿ وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ [التوبة :٦١]

«در میان منافقان کسانی هستند که پیغمبر را می‌آزارند و می‌گویند: او سراپاگوش است (و راست و دروغ را می‌شنود و همه‌چیز را باور می‌کند). بگو: (او در نهایت لطف و محبّت به سخنان خوب و بد شما گوش فرا می‌دهد ، ولی به سخن خوب عمل می‌کند و سخن بد را نادیده می‌گیرد و بدان عمل نمی‌کند ، و این) سراپا گوش بودن او به نفع شما است. او به خدا ایمان دارد (و همه‌ی فرموده‌های او را تصدیق می‌کند) و به مؤمنان ایمان دارد (و هرچه بگویند باور می‌کند ، چون معتقد به اخلاص ایشان است) و او برای کسانی که از شما که ایمان آورده‌اند رحمت است (زیرا ایشان را به راستای خداشناسی آورده است و راه بهشت را بدانان نموده است). کسانی که فرستاده‌ی خدا را می‌آزارند ، عذاب دردناکی دارند.»

در زمان حاضر اذیت کردن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ،گوش ندادن به احادیث پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وناسزا گفتن به خود ایشان و همسران او وصحابه وی می باشد.

نشانه چهل و چهارم : پیوسته تا می توانند با مسلمانان دشمنی می کنند

﴿ لَوْ خَرَجُوا فِيكُم مَّا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴾ [التوبة :٤٧]

«اگر آنان همراه شما (برای جهاد) بیرون می‌آمدند ، چیزی جز شرّ و فساد بر شما نمی‌افزودند ، و به سرعت در میان شما حرکت می‌کردند و مشغول آشفتن و گول‌زدن و برگرداندنتان از دین می‌شدند. در میانتان هم کسانی هستند که سخن ایشان را بشنوند (و دعوت تفرقه‌آمیز و فتنه‌برانگیز ایشان را بپذیرند). خداوند ستمگران را خوب می‌شناسد (و از فاسق و فاجر ایشان آگاه و از رفتار آشکار و نهانشان باخبر است).»

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ ﴾ [آل عمران :١١٨]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از غیر خود محرم اسرار برنگزینید ، آنان از هرگونه شر و فسادی در حق شما کوتاهی نمی‌کنند. آنان آرزوی رنج و زحمت شما را (در دل) دارند (و پیوسته در انتظار آنند. نشانه‌های) دشمنانگی از دهان آنان آشکار است ، و آنچه در دل دارند بزرگتر است (از بدسگالیهائی که ظاهر می‌سازند). ما نشانه‌هائی را (که بتوان با آنها دشمن را از دوست باز شناخت) برای شما بیان کردیم اگر اهل عقل و درایت هستید.»

در سنت

نشانه یکم : نه همراه مسلمان هستند نه کافر، بلکه مابین این دو هستند

﴿ مُّذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ ۚ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴾ [النساء :١٤٣]

«در این میان سرگشته و متردّدند. (گاهی به سوی دین می‌روند و گاهی به سوی کفر می‌دوند. زمانی خویشتن را در صف مؤمنان ، و زمانی در صف کافران جای می‌دهند! امّا در حقیقت) نه با اینان و نه با آنان هستند (و گمراه و حیرانند) و هر که را خداوند (بر اثر اعمال زشت و ناپسندش) سرگشته و گمراه کند ، راهی برای او (به سوی سعادت و هدایت) نخواهی یافت.»

«ابْنِ عُمَرَ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَثَلُ الْمُنَافِقِ كَمَثَلِ الشَّاةِ الْعَائِرَةِ بَيْنَ الْغَنَمَيْنِ تَعِيرُ إِلَى هَذِهِ مَرَّةً وَإِلَى هَذِهِ مَرَّةً»

(ابن عمر از رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم روايت می کند كه فرمود : مثل منافق همانند گوسفند سرگردان است بین دو بیشه زار که دفعه ای به این طرف می رود ودفعه ای به این طرف) { أخرجه أحمد (۱۴۳/۲ ، رقم ۶۲۹۸) ، ومسلم (۲۱۴۶/۴ ، رقم ۲۷۸۴) ، والنسائی (۱۲۴/۸ ، رقم ۵۰۳۷) }

نشانه دوم : خلف وعده،خیانت در امانت

«عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ »

(ابو هریره گوید: پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: نشانه منافق سه خصلت است:
۱ - هرگاه سخن گوید دروغ گوید (و دروغ گویی را عادت کرده باشد).
۲ - هرگاه وعده ای دهد به آن وفا نکند
۳ - وقتی که امین قرار داده شود در امانت خیانت کند) { متفق علیه }

نشانه سوم : ناسزا گفتن هنگام دعوا وجنگ

«أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ النِّفَاقِ حَتَّى يَدَعَهَا إِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ»
(عبدالله پسر عمرو گوید: پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: چهار صفت هستند که اگر به تمامی در کسی موجود باشند آن شخص منافق کامل است ، و کسی که یکی از این خصلتها را داشته باشد تا وقتی که آن را ترك می نماید يك صفت منافق در او موجود است ، این چهار صفت عبارتند از:
۱ - هرگاه به عنوان ایمن قرار داده شود ، خیانت کند.
۲ - به هنگام سخن گفتن دروغ بگوید.
۳ - هر وقت عهد و پیمانی ببندد ، آن را نقض کند.
۴ - به هنگام عداوت و دشمنی از حق تجاوز کند و به دروغ و دسیسه و نسبتهای نادرست متوسل شود) { متفق علیه }

نشانه چهارم : از امام علی بدشان می آید

«عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ عَنْ زِرٍّ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيَّ أَنْ لَا يُحِبَّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضَنِي إِلَّا مُنَافِقٌ»

(قسم به آن کسي که دانه ها (دانه هاي روئيدني) را شکافت و ذريه را از نطفه آفريد ، مرا دوست نمي دارد جز مؤمن و کينه ام در دل نمي دارد جز منافق) {مسلم ٧٨ ،احمد جلد ١ صفحه ٨٤ ،سنن ابن ماجه ١١١ وصحيح ابن حبان ٧٠٥٠ }

«عن جابر بن عبد الله قال : والله ما كنا نعرف منافقينا على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم إلا ببغضهم عليا »

(ما منافقين را نمي شناختيم ، جز با اين علامت که با علي کينه داشتند.) { احمد فضايل ٩٧٠ والمعجم الاوسط طبراني ٤٣٠١ }

نشانه پنجم : از انصار بدشان می آید

«قَالَ سَمِعْتُ الْبَرَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْأَنْصَارُ لَا يُحِبُّهُمْ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُهُمْ إِلَّا مُنَافِقٌ فَمَنْ أَحَبَّهُمْ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ»

(براء گويد: پيغمبر - صلى الله عليه وسلم - فرمود: هر كس انصار را دوست داشته باشد مؤمن است و هر كه نسبت به آنها كينه و عداوت داشته باشد منافق است ، كسى كه انصار را دوست داشته باشد خداوند او را دوست دارد ، و كسى كه با انصار كينه و دشمنى داشته باشد خداوند با او عداوت مى ورزد.) { متفق عليه - أخرجه ابن أبى شيبة (۳۹۸/۶ ، رقم ۳۲۳۵۳) . وأخرجه أيضًا : الطيالسى (ص ۹۹ ، رقم ۷۲۸) ، وأحمد (۲۹۲/۴ ، رقم ۱۸۵۹۹) ، والبخارى (۱۳۷۹/۳ ، رقم ۳۵۷۲) ، ومسلم (۸۵/۱ ، رقم ۷۵) ، والترمذى (۷۱۲/۵ ، رقم ۳۹۰۰) }

نشانه ششم : هرگز توانايى جهاد را ندارندو اماده نمى شوند تا جهاد كنند

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَغْزُ وَلَمْ يُحَدِّثْ بِهِ نَفْسَهُ مَاتَ عَلَى شُعْبَةٍ مِنْ نِفَاقٍ»
(از ابوهريره رضي الله عنه روايت است كه رسول صلي الله عليه وآله و سلم فرمود: «كسي كه جهاد نكند و نيت جهاد نداشته باشد، و بميرد؛ بر شاخه اي از نفاق مرده است) {أخرجه أحمد (۳۷۴/۲، رقم ۸۸۵۲) ومسلم (۱۵۱۷/۳، رقم ۱۹۱۰) وأبو داود (۱۰/۳، رقم ۲۵۰۲). وأخرجه أيضًا: البخارى فى التاريخ الكبير (۱۹۱/۶)، والنسائى (۸/۶، رقم ۳۰۹۷)، وأبو عوانة (۴۹۲/۴، رقم ۷۴۵۱)، والحاكم (۸۸/۲، رقم ۲۴۱۸)، والبيهقى (۴۸/۹، رقم ۱۷۷۲۰)}

نشانه هفتم: نمازجمعه نمی خوانند(بدون عذر موجه)

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَرَكَ الْجُمُعَةَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ تَهَاوُنًا بِهَا طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ أي من غير عُذر»
(رسول الله صلي الله عليه وآله و سلم فرمود: كسي كه در سه جمعه (بطور متوالي) از روي سهل انگاري نماز جمعه را ترك كند، خداوند قلب او را مهر (ذلت) مي زند. (سهل انگاري به معني ترك نماز جمعه بدون عذر شرعي مي باشد)) {أخرجه أحمد (۳۳۲/۳، رقم ۱۴۵۹۹)، والنسائى فى الكبرى (۵۱۶/۱، رقم ۱۶۵۷)، وابن ماجه(۳۵۷/۱، رقم ۱۱۲۶)، وابن خزيمة (۱۷۵/۳، رقم ۱۸۵۶)، والحاكم (۴۳۰/۱، رقم ۱۰۸۱)، والبيهقى (۲۴۷/۳، رقم ۵۷۸۱). وأخرجه أيضًا: البيهقى فى شعب الإيمان (۱۰۲/۳، رقم ۳۰۰۴)}

نشانه هشتم: نیامدن برای نماز جماعت وخود را پنهان کردن از آن

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَدْرَكَهُ الْأَذَانُ فِي الْمَسْجِدِ ثُمَّ خَرَجَ لَمْ يَخْرُجْ لِحَاجَةٍ وَهُوَ لَا يُرِيدُ الرَّجْعَةَ فَهُوَ مُنَافِقٌ»

(رسول الله صلي الله عليه وآله و سلم فرمود: هركس كه اذان را بشنود در حالی كه در مسجد باشد سپس خارج شود البته نه برای حاجت ضروری وقصد برگشتن نيز نداشته باشد ، پس او منافق است) { سنن ابن ماجه ۷۲۶ وتحقيق الألباني : صحيح ، الروض النضير (۱۰۷۴) ، الصحيحة (۲۵۱۸) }

نشانه نهم : هيكل وشكل مسلمانان را به خود ندارند

﴿ يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ ﴾ [الرحمن :٤١]

«گناهكاران با قيافه‌هايشان شناخته می‌شوند ، و ايشان با سرها و پاها گرفتار می‌گردند.»

سنن الترمذی جزء ۹ صفحه ۲۹۸ شماره ۲۶۰۸ و الألباني في "السلسلة الصحيحة" ۱ / ۴۹۹

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَصْلَتَانِ لَا تَجْتَمِعَانِ فِي مُنَافِقٍ حُسْنُ سَمْتٍ وَلَا فِقْهٌ فِي الدِّينِ»

(رسول الله صلي الله عليه وآله و سلم فرمود: دو ويژگی هستند كه در منافق جمع نمی شود ،۱.هيكل وحسن سيرت مسلمان ۲. ودرک (صحيح) دين) { سنن الترمذی جزء ۹ صفحه ۲۹۸ شماره ۲۶۰۸ و الألباني في "السلسلة الصحيحة" ۱ / ۴۹۹ }

"حسن سمُت يعنی حسن سيرت - السَّمْت- مص ،- ج سُمُوت: راه و استدلال ، صورت و هيأت اشخاص خيرخواه «ما احْسَنَ سَمْتَ فلان»: چه زيباست هيأت و صورت فلانی ،- عِندَ الْعَامّة: و در زبان متداول بر طرز لباس و پوشيدن جامه ها اطلاق می شود"

نشانه دهم : نیامدن برای نماز عشا وصبح

«عَنْ عُمُومَةٍ لَهُ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَا يَشْهَدُهُمَا مُنَافِقٌ يَعْنِي صَلَاةَ الصُّبْحِ وَالْعِشَاءِ (قَالَ أَبُو بِشْرٍ يَعْنِي لَا يُوَاظِبُ عَلَيْهِمَا)»

(رسول الله صلي الله عليه وآله و سلم فرمود: منافق در دو نماز صبح وعشاء حاضر نمی شوند (ابوبشیر می فرماید یعنی بر جماعت خواندن آن نمازها مواظبت نمی کنند)) { مسند احمد ص ۳۵ش ۱۹۶۷۱ }

نشانه یازدهم : سنگین بودن نماز صبح وعشا

«أَبِي هُرَيْرَةَ ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ - صلى الله عليه وسلم -: لَيْسَ صَلاَةٌ أَثْقَلَ عَلَى الْمُنَافِقِينَ مِنَ الْفَجْرِ وَالْعِشَاءِ ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِيهِمَا لأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْوًا ، لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ الْمُؤَذِّنَ فَيُقِيمَ ثُمَّ آمُرَ رَجُلاً يَؤُمُّ النَّاسَ ، ثُمَّ آخُذُ شُعَلاً مِنْ نَارٍ فَأُحَرِّقَ عَلَى مَنْ لاَ يَخْرُجُ إِلَى الصَّلاَةِ بَعْدُ»

(ابوهریره گوید: پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: هیچ نمازی برای انسانهای منافق از نماز صبح و عشاء سخت تر و سنگین تر نمی باشد ، و اگر می دانستند فضیلت و ثواب این دو نماز تا چه اندازه ای است حتماً برای خواندن آنها با جماعت به مسجد می رفتند و چنانچه به به هیچ وجه برایشان ممکن نمی شد که به مسجد بروند جز با سینه خیز ، باز بخاطر کثرت ثواب آن با سینه خیز می رفتند. و می خواهم به مؤذن دستور دهم تا اذان بگوید و به کسی دستور دهم که امامت نماز را برای مردم بخواند ، آنگاه يك شعله آتش بردارم ، خانه های کسانی

را که برای نماز جماعت نمیند بر روی آنان به آتش بکشم) { متفق عليه- أخرجه أحمـد (۴۲۴/۲ ، رقـم ۹۴۸۲) ، وابـن أبـى شـيبة (۲۹۲/۱ ، رقـم ۳۳۵۱) ، والبخـارى (۲۳۴/۱ ، رقـم ۶۲۶) ، ومسـلم (۴۵۱/۱ ، رقـم ۶۵۱) ، وأبـو داود (۱۵۰/۱ ، رقم ۵۴۸) ، وابن ماجه (۲۵۹/۱ ، رقم ۷۹۱) . وأخرجه أيضًا : ابن خزيمة (۳۷۰/۲ ، رقم ۱۴۸۴) }

نشانه دوازدهم : تاخیر نماز مخصوصا نماز عصر

«حفص بن عبيد الله بن أنس ، قال : سمعت أنس بن مالك ، يقول : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : « ألا أخبركم بصلاة المنافقين ؟ يدع العصر حتى إذا كانت بين قرني الشيطان ، أو على قرني الشيطان ، قام فنقر كنقرات الديك لا يذكر الله فيهن إلا قليلا »
(رسول الله صلي الله عليه وآله و سلم فرمود: آیا به شما درباره شیوه نماز منافقان خبر ندهم ؟نماز عصر را به تاخیر می انزاند تا زمانی که بین دو شاخ شیطان خورشید غروب می کند(تا نزدیک غروب خورشید) آن هنگام بلند شده وهمانند نوک زدن خروس نمازشان را سریع می خوانند والله تعالی را در نمازهایشان یاد نمی کنند مگر اندکی) { صحیح ابن حبان جزء ۲ صفحه ۷ شماره ۲۵۹ }

نشانه سیزدهم : خواندن قرآن ولی ایمان نداشتن به یکی از آیه ها

«أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يَكُونُ خَلْفٌ بَعْدَ سِتِّينَ سَنَةً أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا ثُمَّ يَكُونُ خَلْفٌ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يَعْدُو تَرَاقِيَهُمْ وَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ ثَلَاثَةٌ مُؤْمِنٌ وَمُنَافِقٌ وَفَاجِرٌ قَالَ بَشِيرٌ فَقُلْتُ لِلْوَلِيدِ مَا هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ فَقَالَ الْمُنَافِقُ كَافِرٌ بِهِ وَالْفَاجِرُ يَتَأَكَّلُ بِهِ وَالْمُؤْمِنُ يُؤْمِنُ بِهِ»

(رسول الله صلي الله عليه وآله و سلم فرمود: شصت سال بعد کسانی خواهند آمد که نمازها را ضایع می کنند(نمی خوانند) واز شهوت هایشان پیروی می کنند پس زودی در آتش جهنم انداخته می شوند سپس بعد از آنها کسانی خواهند آمد که قرآن را می خوانند ولی از گلویشان پایین نمی رود(درک نمی کنند) و سه دسته قرآن می خوانند: مومن ومنافق وفاجر

بشیر فرمود به ولید گفتم این سه دسته چه کسانی هستند پس گفت: منافق به آن کافر است وفاجر از آن نان می خورد ومومن به آن ایمان دارد) { احمد صفحه ۴۵۷ شماره ۱۰۹۱۲ وصحیح ابن حبان صفحه ۴ شماره ۷۵۶ }

نشانه چهاردهم : خواندن قران بدون تاثیر کردن در آن

«عَنْ أَنَسٍ عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ الْأُتْرُجَّةِ رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا طَيِّبٌ وَمَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ التَّمْرَةِ لَا رِيحَ لَهَا وَطَعْمُهَا حُلْوٌ وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ الرَّيْحَانَةِ رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ لَيْسَ لَهَا رِيحٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ»

«ابو موسی اشعری گوید: پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: مسلمانی که قرآن می خواند مانند دستنبویی (شمام) است که هم بویش خوب و هم مزه اش لذید و عالی است ، و مسلمانی که قرآن نمی خواند مانند خرمایی است که بو ندارد امّا طعمش شیرین است ، و منافقی که قرآن می خواند مانند ریحانه ای است که بوی خوشی دارد ولی مزه اش تلخ است ، و منافقی که قرآن نمی خواند مانند حنظلی است که بوی خوشی ندارد و طعمش هم تلخ می باشد» { ابی داوود۴۸۲۹ ونسایی مجلد ۸ص۱۲۴ }

«أترجّة: نوعی از خربزه کوچك است که خطهای سبز وسرخ دارد وبویش بسیار مطبوع است که دستنبو نام دارد ، و شمام هم به آن گفته می شود».

نشانه پانزدهم : دچار بلا ومصیبت نمی شود یا در آن تاثیر نمی گذارد

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: " مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الزَّرْعِ , لَا تَزَالُ الرِّيحُ تُفِيئُهُ , وَلَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ يُصِيبُهُ الْبَلَاءُ , وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ كَمَثَلِ شَجَرَةِ الْأَرْزِ لَا يَهْتَزُّ حَتَّى يُسْتَحْصَدَ " لَفْظُ حَدِيثِ ابْنِ بُشْرَانَ , رَوَاهُ مُسْلِمٌ , عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ رَافِعٍ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ»

«مثل المؤمن كمثل الزرع لا تزال الريح تفيؤه و لا يزال المؤمن يصيبه بلاء و مثل المنافق كمثل شجرة الأرز لا يهتز حتى يستحصد» { تخريج السيوطي عن أبي هريرة وتحقيق الألباني (صحيح) انظر حديث رقم : ۵۸۴۲ في صحيح الجامع }

«أَبِي هُرَيْرَةَ - رضي الله عنه - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم -: مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ ، مِنْ حَيْثُ أَتَتْهَا الرِّيحُ كَفَأَتْهَا فَإِذَا اعْتَدَلَتْ تَكَفَّأُ بِالْبَلاَءِ وَالْفَاجِرُ كَالأَرْزَةِ ، صَمَّاءَ ، مُعْتَدِلَةً حَتَّى يَقْصِمَهَا اللهُ ، إِذَا شَاءَ»

(ابو هريره - رضي الله عنه — گويد : پيغمبر - صلى الله عليه وسلم — گفت : انسان ايمان دار مانند شاخه اصل و نرمی است كه اوّلين بار از دانه گندم می رويد ، كه باد بر آن می وزد ، در اثر وزيدن باد شديد به اين طرف و آن طرف خم می شود ، همينكه حركت باد ملايم و معتدل شد راست می ايستد ، مسلمان هم همينطور است ، در مقابل بلا و مصيبت صبر و پايداری می نمايد و با مشكلات مبارزه می كند و از قبول مسئووليتها شانه خالی نمی كند (و اين صبر و پايداری باعث كفاره گناهان او خواهد شد) . امّا انسان كافر مانند شاخه ارزن است كه سفت و غير قابل انعطاف می ايستد (در برابر باد شديد زود شكسته می شود) انسان كافر هم هر وقت كه خداوند بخواهد او را از پای در می آورد (كافر در مقابل بلا و

مصیبت به منظور رضای خدا صبر و بردباری ندارد نمی تواند به هنگام مشکلات مقاومت کند . چون صبر ندارد در برابر گرفتاریها مأجور نمی شود .) { متفق علیه}

«كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ - رضي الله عنه - عَنِ النَّبِيِّ - صلى الله عليه وسلم - ، قَالَ: مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَالْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ ، تُفَيِّئُهَا الرِّيحُ مَرَّةً ، وَتَعْدِلُهَا مَرَّةً وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ كَالأَرْزَةِ ، لاَ تَزَالُ ، حَتَّى يَكُونَ انْجِعَافُهَا مَرَّةً وَاحِدَةً»

ترجمه : کعب بن مالك - رضي الله عنه — گوید : پیغمبر - صلى الله عليه وسلم — گفت : انسان مؤمن مانند شاخه اصل و نرمی است که از دانه گندم می روید ، گاهی باد آن را خم می کند و گاهی راست می ایستد (دارای قدرت و استقامت است) انسان منافق و کافر مانند شاخه ارزن سفت و انعطاف ناپذیر است ، که یکدفعه در اثر باد شدید شکسته و از جای کنده می شود . { متفق علیه }

نشانه شانزدهم : نشانه مخصوص زنان(منافقات)

« المختلعات و المنتزعات هن المنافقات »

(رسول الله صلي الله عليه وآله و سلم فرمود: زناني كه خلع مي كنند (تقاضاي طلاق مي كنند) منافق اند.) { قال الألباني في "السلسلة الصحيحة" ۲ / ۲۱۰ : أخرجه النسائي (۲ / ۱۰۴) و البيهقي (۷ / ۳۱۶) و أحمد (۲ / ۴۱۴) }

«خير نسائكم الودود الولود المواتية المواسية ، إذا اتقين الله ، و شر نسائكم المتبرجات المتخيلات و هن المنافقات لا يدخل الجنة منهن إلا مثل الغراب الأعصم»

(رسول الله صلي الله عليه وآله و سلم فرمود: { قال الألباني في " السلسلة الصحيحة " ۴ / ۴۶۴ : أخرجه البيهقي في " السنن " (۷ / ۸۲) }

وهمچنين رسول الله صلي الله عليه وآله و سلم اين گونه نيز درباره زنان مى فرمايد:

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صِنْفَانِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا قَوْمٌ مَعَهُمْ سِيَاطٌ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ مُمِيلَاتٌ مَائِلَاتٌ رُءُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ لَا يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ وَلَا يَجِدْنَ رِيحَهَا وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ كَذَا وَكَذَا»

دو گروه از اهل دوزخ هستند كه هنوز من آنها را نديده ام (يعني در زمان رسول الله - صلى الله عليه وسلم - بوجود نيامدند) گروه اول كساني هستند كه تازيانه هايي همانند دم گاو در دست دارند و مردم را مورد ضرب قرار مي دهند. گروه دوم زناني كه به ظاهر لباس پوشيده اند ، اما برهنه هستند ، مردم را به سوي خود جذب مي كنند و خود نيز به سوي بيگانگان گرايش دارند ، موهاي شان را مانند كوهان شتر بختي در آورند ، اين گونه خانم ها نه داخل بهشت مي شوند و نه بوي بهشت به مشام شان مي رسد ، در حاليكه بوى بهشت از مسافت چنين و چنان به مشام ميرسد) { (صحيح مسلم – باب النساء الكاسيات العاريات – ص ١٠) }

نشانه هفدهم : زياد حرف مى زند وچانه مى زند
زبان لوس وزبان زبر است
بدون شرم است

إن الحياء والعفاف والعي - عي اللسان لا عي القلب - والفقه : من الإيمان وإنهن يزدن في الآخرة وينقصن من الدنيا وما يزدن في الآخرة أكثر مما ينقصن من الدنيا

وإن الشح والفحش والبذاء من النفاق وإنهن ينقصن من الآخرة ويزدن في الدنيا وما ينقصن من الآخرة أكثر مما يزدن من الدنيا { (سلسله صحيحه آلبانى – ش ٣٣٨١)

«وعن أبي أمامة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحياء والعي شعبتان من الإيمان والبذاء والبيان شعبتان من النفاق»

(حياء و خاموشي دو شاخه از ايمان اند ، فحاشي و دريده دهني دو شاخه از نفاق مي باشند.) (البَذَاء - [بذو] : سخن زشت و ناروا.)) { صحيح الترغيب و الترهيب – ش ٢٦٢٩ }

من مي گويم : هدف ترک فحاشي و زياده روي در گفتگو است. زبان را بايد به جز از حق بازداشت.

«الحياء و العي شعبتان من الإيمان و البذاء و البيان شعبتان من النفاق . تخريج السيوطي (حم ت ك) عن أبي أمامة .»

(حياء و خاموشي دو شاخه از ايمان اند ، فحاشي و دريده دهني دو شاخه از نفاق مي باشند) { تحقيق الألباني (صحيح) انظر حديث رقم : ٣٢٠١ في صحيح الجامع }

حدثنا أحمد بن منيع حدثنا يزيد بن هارون عن أبي غسان مُحَمَّد بن مطرف عن حسان بن عطية عن أبي أمامة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الحياء والعي شعبتان من الإيمان والبذاء والبيان شعبتان من النفاق قال أبو عيسى هذا حديث حسن غريب إنما نعرفه من حديث أبي غسان مُحَمَّد بن مطرف قال والعي قلة الكلام والبذاء هو الفحش في الكلام والبيان هو كثرة الكلام مثل هؤلاء الخطباء الذين يخطبون فيوسعون في الكلام ويتفصحون فيه من مدح الناس فيما لا يرضي الله . { سنن الترمذي ٢٠٢٧- تحقيق الألباني :صحيح إيمان ابن أبى شيبة (١١٨) ، المشكاة (٤٧٩٦ / التحقيق الثانى }

از ابن عمر روايت است كه رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - فرمود: « إنَّ من البيان لسحراً»
(بي ترديد بعضي از بيانها ، سحر آميز است.) { متفق عليه }
«عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ قَدِمَ رَجُلانِ مِنَ الْمَشْرِقِ ، فَخَطَبَا ، فَعَجِبَ النَّاسُ لِبَيَانِهِمَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صلى الله عليه وسلم - : «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا ، أَوْ إِنَّ بَعْضَ الْبَيَانِ لَسِحْرٌ»
(عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: دو نفر از طرف مشرق آمدند و سخنراني كردند. مردم از سخنان آنان ، بسيار متأثر شدند. رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فرمود: «همانا بعضي از سخنان, سحراند)

رسول الله صلي الله عليه وآله و سلم فرمود:
«إن الحياء و الإيمان قرنا جميعا فإذا رفع أحدهما رفع الآخر»
{ تخريج السيوطي (ك هب) عن ابن عمر . تحقيق الألباني (صحيح) انظر حديث رقم : ١٦٠٣ في صحيح الجامع }
«الحياء و الإيمان قرنا جميعا فإذا رفع أحدهما رفع الآخر»
{ تخريج السيوطي(حل ك هب) عن ابن عمر . تحقيق الألباني(صحيح) انظر حديث رقم : ٣٢٠٠ في صحيح الجامع }
«ألحَيَاءُ وَ الإيمَانُ قُرَنَاءُ جَمِيعًا فَإذَا رُفِعَ أحَدُهُمَا رُفِعَ الآخَرُ»
(حياء و ايمان بهم پيوسته و قرين اند ، وقتي يكي ازآن دو بردا شته شد دور گرديد ، ديگري آن نيزبرداشته مي شود.) { رواه الحاكم في المستدرك — ٥٨ }
(ان الله يبغض الفاحش البزى)

نشانه هجدهم : در باطل داناهستند

رسول الله صلي الله عليه وآله و سلم فرمود: «إن أخوف ما أخاف علي أمتي من كل منافق عليم اللسان»
(چیزی که بیشتر از هر چیزی از آن درباره امتم بیم دارم ، منافق دانا و سخنور است.) { روایت احمد در مسندش ١ / ٢٢ ، ۴۴ از حدیث عمر بن خطاب رضي الله عنه }

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُبْغِضُ الْبَلِيغَ مِنْ الرِّجَالِ الَّذِي يَتَخَلَّلُ بِلِسَانِهِ تَخَلُّلَ الْبَاقِرَةِ بِلِسَانِهَا »
(از عبدالله بن عمرو بن عاص .- رضي الله عنهما - .روايت شده است كه پيامبر - صلى الله عليه وآله وسلم - فرمودند: «خداوند ، مرد فصيحي را كه با زبانش ، سخن را هم چون صداي ماده گاو آميخته مي كند (در دهانش پيچ مي دهد ،) مورد غضب خود قرار مي دهد) { قال الألباني في "السلسلة الصحيحة" ٢ / ٥٦٨ : أخرجه أبو داود (٢ / ٣١۴ - ٣١٥) و الترمذي (٢ / ١٣٩) و أحمد (٢ / ١٦٥ ، ١٨٧) }

﴿ أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُم **بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ** أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَٰئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴾ [الاحزاب :١٩]
«آنان نسبت به شما بخیلند (و برای تهیّه‌ی ادوات و ابزار جنگی کمترین کمکی نمی‌کنند) و هنگامی که لحظات بیم و هراس فرا می‌رسد (و جنگجویان به سوی یکدیگر می‌روند و چکاچاک اسلحه‌ی همدیگر را می‌شنوند ، آن چنان ترسو هستند که) می‌بینی به تو نگاه می‌کنند در حالی که چشمانشان بی‌اختیار در حدقه به گردش درآمده است همسان کسی که دچار سکرات موت بوده و می‌خواهد قالب تهی کند. امّا هنگامی که خوف و هراس نماند (و جنگ به پایان رسید و زمان امن و امان فرا رسید) **زبانهای تند و تیز خود را بی‌ادبانه بر شما می‌گشایند** (و مقامات

شجاعت و یاری خویشتن را می‌ستایند ، و پررویانه سهم هر چه بیشتر غنائم را ادّعاء می‌نمایند!) و برای گرفتن غنائم سخت حریص و آزمندند. آنان هرگز ایمان نیاورده‌اند ، و لذا خدا اعمال ایشان را باطل و بی‌مزد می‌کند و این کار برای خدا آسان است.»

﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ﴾ [البقرة :٢٠٤]

«در میان مردم کسی یافته می‌شود که سخن او در (باره‌ی امور و اسباب معاش) زندگی دنیا ، تو را به شگفت می‌اندازد (و فصاحت و حلاوت کلام او ، مایه‌ی اعجاب تو می‌شود) و خدا را بر آنچه در دل خود دارد گواه می‌گیرد (و ادّعاء دارد که آنچه می‌گوید ، موافق با چیزی است که در درون پنهان می‌دارد ، و گفتار و کردارش یکی است). و حال آن که او سرسخت‌ترین دشمنان است.»

نشانه نوزدهم : القراء هستند

«عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِي يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنَّ أَكْثَرَ مُنَافِقِي أُمَّتِي قُرَّاؤُهَا»

(رسول الله صلي الله عليه وآله و سلم فرمود: اکثر منافق های امت من قراء هستند.) (طبق فرموده علما دومعنی دارد: ١- قرآن می خوانند وپول پیدا می کنند ٢- به مردم نشان می دهند که خدا پرست هستند و دنیا را نمی خواهند) { أخرجه ابن المبارك (١٥٢/١ ، رقم ٤٥١) ، وأحمد (١٧٥/٢ ، رقم ٦٦٣٧) ، والطبرانى كما فى مجمع الزوائد (٢٣٠/٦) قال الهيثمى : رواه أحمد والطبرانى ، ورجاله ثقات ، وكذلك رجال أحد إسنادى أحمد ثقات . والبيهقى فى شعب الإيمان (٣٦٣/٥ ، رقم ٦٩٥٩) . وأخرجه أيضا : البخارى فى التاريخ الكبير (٢٥٧/١) . وقال المناوى (٨١/٢) : قال فى الميزان : إسناده صالح . __ سلسله صحيحه آلبانى ٧٥٠) }

درباره اولین استنباط علما دربالا این حديث وجود دارد که اسنادش حسن است که استنباط علما به فرموده رسول الله صلي الله عليه وآله و سلم نزدیک است:

«أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الصَّالِحِيُّ ، أَخْبَرَنَا أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الصَّيْرَفِيُّ ، أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الصَّفَّارُ ، حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْبِرْتِيُّ ، حَدَّثَنَا أَبُو حُذَيْفَةَ ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ خَيْثَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ رَجُلٍ ، أَنَّ عِمْرَانَ بْنَ الْحُصَيْنِ مَرَّ عَلَى رَجُلٍ يَقْرَأُ عَلَى قَوْمٍ ، فَلَمَّا قَرَأَ سَأَلَ ، فَقَالَ عِمْرَانُ : إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، يَقُولُ : **مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَلْيَسْأَلِ اللَّهَ ، فَإِنَّهُ سَيَجِيءُ أَقْوَامٌ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ يَسْأَلُونَ النَّاسَ بِهِ**»

قَالَ أَبُو عِيسَى : هَذَا **حَدِيثٌ حَسَنٌ** ، وَرَوَاهُ عَنْ مَحْمُودِ بْنِ غَيْلانَ ، عَنْ أَبِي أَحْمَدَ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ خَيْثَمَةَ ، عَنِ الْحَسَنِ ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ، وَقَالَ : قَالَ مَحْمُودٌ : هُوَ خَيْثَمَةُ الْبَصْرِيُّ الَّذِي رَوَى عَنْهُ جَابِرٌ الْجُعْفِيُّ ، وَلَيْسَ هُوَ خَيْثَمَةَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ

نشانه های منافق طبق فرموده های صحابه :

نشانه یکم : زیاد مجادله می کنند

حديث موقوف(منظور حديثي است که از قول ، يا فعل يا تقرير صحابي نقل شده باشد ؛ مانند اينكه راوي بگويد: «قال عمر بن خطاب كذا .. » ، يا «فعل علي بن ابي طالب كذا .. » ، يا در حضور ابوبكر صديق چنين كاري انجام شد و ابوبكر آنرا پذيرفت. (علوم الحديث دكتر صبحي صالح)) :

اين گفته ي عمر بن الخطاب رضي الله عنه: «يهدم الإسلام زلة العالم وجدال المنافق بالكتاب ، وحكم الأئمة المضلين»

(لغزش عالم و مجادله منافق با قرآن و حكومت امامان گمراه كننده ، اسلام را نابود مي كند) { دارمي آنرا روايت كرده است ، و شيخ الباني اسناد آنرا صحيح مي داند. (المشكاة ١/ ٨٩) }

«عن أبي أمامة قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : "ما ضل قوم بعد هدى كانوا عليه إلا أوتوا الجدل " . ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه الآية : (ما ضربوه لك إلا جدلا بل هم قوم خصمون)»

(از ابوامامه باهلي رضي الله عنه روايت است كه گويد: رسول خدا (ص) فرمودند: «مَا ضَلَّ قَومٌ بَعدَ هُدىً كَانُوا عَلَيهِ إلَّا أُوتَوا الجَدَلَ»: «هيچ قومي پس از هدايتي كه بر آن بودند گمراه نشدند مگر اينكه دچار جدل و ستيزه جويي شدند» سپس اين آيه را تلاوت كرد: {مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا (٥٨)} (الزخرف: ٥٨): «اين مثل را براي تو نزدند مگر از روي ستيزه جويي») { ترمذي به شماره: ٣٢٥٠ ؛ ابن ماجه به شماره ۴٨ ؛ احمد در مسند خود ، ج ۵ صفحات ٢۵٢ - ٢۵۶ ؛ طبراني در «المعجم الكبير» به شماره: ٨٠۶٧ ؛ و ابن جرير ، ٢۵ - ٨٨ آن را روايت كرده اند. ترمذي آن را حسن دانسته و حاكم در «المستدرک» ، ج ٢ صص ۴۴٧ - ۴۴٨ آن را صحيح دانسته و ذهبي هم با آن موافقت نموده است. — صححه آلبانى مشكاة المصابيح - ١٨٠ }

«عَائِشَةَ - رضي الله عنها - قَالَتْ: تَلاَ رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - هذِهِ الآيَةَ: {هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (٧) _[آل عمران: ٧]» قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم -: فَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ سَمَّى اللهُ فَاحْذَرُوهُمْ»

(عایشه - رضي الله عنها - گوید: پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - آیه ۷ سوره آل عمران را خواند که می فرماید: (او خدایی است که قرآن را بر تو (محمّد) نازل کرده است که بعضی از آیاتش معنی آنها مشخص و روشن است این آیات اصل و مرجع سایر آیات قرآن می باشند ، بعضی دیگر از آیاتش متشابه هستند و دارای چند معنی می باشند که معنی حقیقی آنها را جز خداوند کسی دیگر نمی داند ، امّا کسانی که قلبشان از حق منحرف است به دنبال آیات متشابه هستند ، آنها را مستمسك قرار می دهند تا در دل مسلمانان شبه ایجاد نمایند ، هدفشان برگردانیدن مسلمانان از دین خدا است ، می خواهند این آیات را بر اساس افکار و عقاید فاسد خود تأویل و تفسیر نمایند). عایشه - رضي الله عنها - گوید: پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - گفت: هرگاه کسانی را که به دنبال آیات متشابه هستند دیدید ، بدانید که ایشان همانهایی هستند که خداوند در قرآن آنان را تحت عنوان في قلوبهم زيغ ، یعنی در قلبشان انحراف هست به مردم معرفی کرده است. باید از ایشان دوری جویید) { متفق علیه }

نشانه دوم : روز به روز خراب شدن حال منافق با سیاه شدن قلبش

حذیفه می فرماید : ۴ نوع دل داریم ۱-دل پاک وتمیز است وهمانند این است که چراغ در آن باشد که این دل مسلمان است ۲-دلی است که یک پرده سیاه روی آن است وآن دل کافر است ۳- یک دل هست که مشوش است که آن دل منافق است

نمونه منافق همانند درختی است که خون که کثیف است وارد آن می شود ونمونه ایمان دار همانند درختی است که آب تمیز وارد آن می شود. { مسند امام احمد مجلد ۳ صفحه ۱۷و آلبانی کتاب الایمان ۱۷ }

نشانه سوم : آواز خواندن

ابن مسعود می فرماید : «إِنَّ الْغِناءَ يُنْبِتُ النِّفاقَ فِي الْقَلْبِ» (ترانه و آواز نفاق را در دل مي رويانـد) { بيهقی سنن الكبرا مجلد ٢ صفحه ٢٢٣ و ابن قيم اغاثة اللهفان ٣٥١ }

نشانه چهارم : آماده نبودن برای نماز جماعت

«عَبْدِ اللَّهِ قَالَ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ غَدًا مُسْلِمًا فَلْيُحَافِظْ عَلَى هَؤُلَاءِ الصَّلَوَاتِ حَيْثُ يُنَادَى بِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ شَرَعَ لِنَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُنَنَ الْهُدَى وَإِنَّهُنَّ مِنْ سُنَنِ الْهُدَى وَلَوْ أَنَّكُمْ صَلَّيْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ كَمَا يُصَلِّي هَذَا الْمُتَخَلِّفُ فِي بَيْتِهِ لَتَرَكْتُمْ سُنَّةَ نَبِيِّكُمْ وَلَوْ تَرَكْتُمْ سُنَّةَ نَبِيِّكُمْ لَضَلَلْتُمْ وَمَا مِنْ رَجُلٍ يَتَطَهَّرُ فَيُحْسِنُ الطُّهُورَ ثُمَّ يَعْمِدُ إِلَى مَسْجِدٍ مِنْ هَذِهِ الْمَسَاجِدِ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خَطْوَةٍ يَخْطُوهَا حَسَنَةً وَيَرْفَعُهُ بِهَا دَرَجَةً وَيَحُطُّ عَنْهُ بِهَا سَيِّئَةً وَلَقَدْ رَأَيْتُنَا وَمَا يَتَخَلَّفُ عَنْهَا إِلَّا مُنَافِقٌ مَعْلُومُ النِّفَاقِ وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ يُؤْتَى بِهِ يُهَادَى بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ حَتَّى يُقَامَ فِي الصَّفِّ»

{ صحيح مسلم – باب صلاة الجماعه من سنن الهدى – جزء ٣ – صفحه ٣٨٧ }

«قَالَ عَبْدُ اللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُنَا وَمَا يَتَخَلَّفُ عَنْ الصَّلَاةِ إِلَّا مُنَافِقٌ قَدْ عُلِمَ نِفَاقُهُ أَوْ مَرِيضٌ إِنْ كَانَ الْمَرِيضُ لَيَمْشِي بَيْنَ رَجُلَيْنِ حَتَّى يَأْتِيَ الصَّلَاةَ وَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَّمَنَا سُنَنَ الْهُدَى وَإِنَّ مِنْ سُنَنِ الْهُدَى الصَّلَاةَ فِي الْمَسْجِدِ الَّذِي يُؤَذَّنُ فِيهِ» { صحيح مسلم – باب صلاة الجماعه من سنن الهدى – جزء ٣ – صفحه ٣٨٦ }

(از عبدالله بن مسعود روایت است : کسیکه می خواهد خداوند را ملاقات کند در حالیکه مسلمان است ، پس بر این نمازها که برای آن أذان گفته می شود محافظت کند ، زیرا خداوند برای پیامبر شما سنتهائی که مردم را به راه مستقیم هدایت کند تشریع و قانون گذاری کرده ، و این نمازها جزو این سنتهاست ، و

اگر نمازها را در خانه هايتان خوانديد ، همچنانكه اين متخلف از نماز در خانه اش می خواند ، سنت پيامبرتان را ترك كرده ايد ، و اگر سنت پيامبرتان را ترك كنيد گمراه خواهيد شد ، و مردی كه وضوء را بطور كامل گرفته سپس به طرف مسجدی از اين مساجد بحركت آيد ، خداوند برای هر گامی كه بر می دارد يك نيكی نوشته ، و درجه ای او ثواب و أجر به او إضافه كرده ، و گناهی از گناهان او كاسته می كند ، و در زمان پيامبر - صلى الله عليه وآله وسلم - هيچكس از نماز جماعت تخلف نمی كرد مگر منافقی كه نفاق او ظاهر و آشكار بود ، و در آن زمان دو طرف مرد مريض را می گرفتند تا او را در صف نماز قرار دهند و با جماعت نماز بخواند.)

در روايتي ديگر از مسلم آمده است :

(كه عبدالله گفت : و در زمان پيامبر - صلى الله عليه وآله وسلم - هيچكس از نماز جماعت تخلف نمی كرد مگر منافقی كه نفاق او ظاهر و آشكار بود يا كسی كه مريض بود . و در آن زمان دو طرف مرد مريض را می گرفتند تا او را در صف نماز قرار دهند و با جماعت نماز بخواند . پيامبر - صلى الله عليه وآله وسلم - راه هاي هدايت را بـه مـا تعليم فرمود و از جملـه راه هـاي هـدايت ، نمـاز جماعـت در مسجدي است كه در آن اذان گفته شود .)

نشانه پنجم : تغيير حالت انسان(نزد يک نفر و هم دلسرد شدن از دين)

ابن عمر می فرمايد يک چيزی را در مورد يک نفر می گويی ووقتی پشت كرد جوری ديگرمی گوييم وپيش ديگری يک جور ديگر بخاری ۷۱۷۸وابن ماجه ۳۲۱۰ وقتی می رويم نزد سران وبزرگانمان می گوييم بله ومرد خوبی است ووقتی خارج می شود می گوييم الله نابودت كند واز ابن عمر پرسيدند كه او فرمود ما ان را در زمان پيامبر به منافق بودن قلمداد می كرديم

«عَنْ حَنْظَلَةَ الْأُسَيِّدِيِّ قَالَ وَكَانَ مِنْ كُتَّابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَقِيَنِي أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ كَيْفَ أَنْتَ يَا حَنْظَلَةُ قَالَ قُلْتُ نَافَقَ حَنْظَلَةُ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ مَا تَقُولُ قَالَ قُلْتُ نَكُونُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُذَكِّرُنَا بِالنَّارِ وَالْجَنَّةِ حَتَّى كَأَنَّا رَأْيُ عَيْنٍ فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَافَسْنَا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ وَالضَّيْعَاتِ فَنَسِينَا كَثِيرًا قَالَ أَبُو بَكْرٍ فَوَاللَّهِ إِنَّا لَنَلْقَى مِثْلَ هَذَا فَانْطَلَقْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُلْتُ نَافَقَ حَنْظَلَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَا ذَاكَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ نَكُونُ عِنْدَكَ تُذَكِّرُنَا بِالنَّارِ وَالْجَنَّةِ حَتَّى كَأَنَّا رَأْيُ عَيْنٍ فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِكَ عَافَسْنَا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ وَالضَّيْعَاتِ نَسِينَا كَثِيرًا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنْ لَوْ تَدُومُونَ عَلَى مَا تَكُونُونَ عِنْدِي وَفِي الذِّكْرِ لَصَافَحَتْكُمْ الْمَلَائِكَةُ عَلَى فُرُشِكُمْ وَفِي طُرُقِكُمْ وَلَكِنْ يَا حَنْظَلَةُ سَاعَةً وَسَاعَةً ثَلَاثَ مَرَّاتٍ»

(از « ابي ربعي حنظله بن ربيع اسيدي » يكي از كاتبان پيامبر - صلى الله عليه وسلم - روايت شده است كه گفت : ابوبكر - رضي الله عنه - با من ملاقات كرد و فرمود : حالت چطور است اي حنظله ؟! گفتم : حالم حال منافق است و حنظله منافق شده است ، ابوبكر گفت : سبحان الله ، چه مي گويي ؟! گفتم : نزد پيامبر - صلى الله عليه وسلم - هستيم كه بهشت و جهنم را براي ما توصيف مي كند به طوري كه تصور مي كنيم آنها را با چشم خود مي بينيم و وقتي كه از محضر پيامبر - صلى الله عليه وسلم - بيرون مي رويم ، با زن و فرزند و تجملات و علايق زندگي سر و كار پيدا كرده ، بسياري از حالات معنوي و صفاي دروني و روحي را كه در حضور پيامبر - صلى الله عليه وسلم – داريم ، فراموش مي كنيم و از دست مي دهيم ، ابوبكر - رضي الله عنه – گفت : به خدا سوگند ! ما هم ، چنين حالي داريم و من و ابوبكر به نزد پيامبر - صلى الله عليه وسلم – رفتيم ؛ گفتم : اي رسول خدا ! حنظله دچار نفاق شده است ! پيامبر - صلى الله عليه وسلم – فرمودند : « موضوع چيست ؟ » عرض كردم : اي رسول خدا ! ما ، در حضور تو

هستيم و بهشت و جهنم را به گونه اي براي ما توصيف مي فرمايي كه از شدت يقين تصور مي كنيم آنها را با چشم خود مي بينيم ، اما وقتي از محضر مبارکت خارج مي شويم ، زن و فرزند و علايق دنيا ، طوري ما را به خود مشغول مي كند كه بسياري از فرموده هاي شما را فراموش مي كنيم ، پيامبر - صلى الله عليه وسلم – فرمودند : « سوگند به كسي كه روح من در دست قدرت اوست ، اگر بر آن حالي كه در نزد من و در اثناي ذكر داريد ، بمانيد ، فرشتگان بر فرش هايتان و در ميان راه ، با شما مصافحه مي كنند ، و ليكن اي حنظله ! ساعتي براي دنيا و ساعتي براي خدا » . و سه بار اين را تكرار فرمودند.) { صحيح مسلم – باب فضل دوام الذكر و الفكر فى امور – جزء ١٣ – صفحه ٣٠٣ }

نشانه ششم : هركس با منافقان رفت و آمد داشته باشد و آنان را دوست داشته باشد از آنان است

«عِتْبَانَ بْنِ مَالِكٍ ، وَهُوَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ - صلى الله عليه وسلم - ، مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الأَنْصَارِ ، أَنَّهُ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ - صلى الله عليه وسلم - ، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ أَنْكَرْتُ بَصَرِي ، وَأَنَا أُصَلِّي لِقَوْمِي ، فَإِذَا كَانَتِ الأَمْطَارُ سَالَ الْوَادِي الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ ، لَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ آتِيَ مَسْجِدَهُمْ ، فَأُصَلِّيَ بِهِمْ ، وَوَدِدْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَّكَ تَأْتِينِي فَتُصَلِّيَ فِي بَيْتِي فَأَتَّخِذَهُ مُصَلًّى قَالَ ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ - صلى الله عليه وسلم -: سَأَفْعَلُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ عِتْبَانُ: فَغَدَا رَسُولُ اللَّهِ - صلى الله عليه وسلم - وَأَبُو بَكْرٍ حِينَ ارْتَفَعَ النَّهَارُ ، فَاسْتَأْذَنَ رَسُولُ اللَّهِ - صلى الله عليه وسلم - ، فَأَذِنْتُ لَهُ ، فَلَمْ يَجْلِسْ حَتَّى دَخَلَ الْبَيْتَ ، ثُمَّ قَالَ: أَيْنَ تُحِبُّ أَنْ أُصَلِّيَ مِنْ بَيْتِكَ قَالَ ، فَأَشَرْتُ لَهُ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ الْبَيْتِ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ - صلى الله عليه وسلم - فَكَبَّرَ ، فَقُمْنَا فَصَفَّنَا فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ ؛ قَالَ وَحَبَسْنَاهُ عَلَى خَزِيرَةٍ صَنَعْنَاهَا لَهُ ، قَالَ ، فَثَابَ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ مِنْ أَهْلِ الدَّارِ ذَوُو عَدَدٍ ، فَاجْتَمَعُوا ؛ فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ: أَيْنَ مَالِكُ بْنُ الدُّخَيْشِنِ أَوِ ابْنُ الدُّخْشُنِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: ذلِكَ مُنَافِقٌ لاَ يُحِبُّ

اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ - صلى الله عليه وسلم -: لاَ تَقُلْ ذلِكَ ، أَلاَ تَرَاهُ قَدْ قَالَ لاَ إِلهَ إِلاَّ اللّٰهُ ، يُرِيدُ بِذلِكَ وَجْهَ اللّٰهِ قَالَ: اللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قَالَ: فَإِنَّا نَرَى وَجْهَهُ وَنَصِيحَتَهُ إِلَى الْمُنَافِقِينَ ؛ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ - صلى الله عليه وسلم : فَإِنَّ اللّٰهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لاَ إِلهَ إِلاَّ اللّٰهُ ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللّٰهِ»

(عتبان بن مالك يكى از اصحاب رسول - صلى الله عليه وسلم - و شركت كننده در جنگ بدر كه از قبيله انصار بود ، پيش پيغمبر - صلى الله عليه وسلم - رفت و گفت: اى رسول خدا! چشمانم ضعيف و كم نور شده است و امام جماعت و پيشنماز قوم خودم مى باشم ، وقتى كه باران ميىد سيل در دره اى كه بين منزل من و منزل ايشان است جارى مى گردد ، نمى توانم به مسجد آنان بروم و نماز را براى ايشان به امامت بخوانم ، اى رسول خدا! دوست دارم بيايى در منزل من نماز بخوانى ، تا جايى را كه شما در آن نماز مى خوانى مصلى (و محل نماز) خود قرار دهم ، پيغمبر - صلى الله عليه وسلم - به او فرمود: انشاء الله بعداً اين كار را انجام مى دهم ، عتبان گويد: روز بعد پيغمبر - صلى الله عليه وسلم - با ابو بكر به هنگامى كه مدتى از طلوع خورشيد گذشته بود آمدند ، اجازه وارد شدن خواست و به او اجازه دادم ، در هيچ جايى توقف ننمود تا اينكه وارد منزل شد ، آنگاه فرمود: دوست دارى در كجاى خانه ات نماز بخوانم ؟ عتبان گويد به نقطه اى از منزل اشاره كردم ، پيغمبر بلند شد و تكبير نماز را گفت و ما هم بلند شديم و صف را تشكيل داديم ، پيغمبر - صلى الله عليه وسلم - دو ركعت نماز خواند و سلام داد ، عتبان گويد: پيغمبر - صلى الله عليه وسلم - را براى صرف غذايى كه از گوشت كوبيده برايش آماده كرده بوديم نگهداشتيم. عده فراوانى از اهالى محل هم آمدند و همه در آنجا جمع شدند ، يكى از آنان گفت: مالك بن دخيشن يا پسر دُخْشُن كجا است (و چرا اينجا نيست ؟) بعضى از آنها گفتند: مالك منافق است ، خدا و پيغمبر خدا را دوست ندارد ، پيغمبر - صلى الله عليه وسلم - فرمود: چنين حرفى را نگوييد مگر نمى بينى كه كلمه توحيد (لا اله الّا الله) را مى گويد: و منظورش توحيد و رضاى خدا است ، آن مرد گفت: خدا و پيغمبر خدا از همه عالم

ترند ، ولی ما مالك را می بینیم که دل و محبتش با منافق ها است ، پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: کسی که محض رضای خدا کلمه لا اله الّا الله را بگوید ، خداوند سوختن او را بر آتش حرام می نماید.) { بخاری ۶۸۶ ومسلم ۲۶۴ }

اقرار وسکوت رسول الله صلی الله علیه وسلم ازحرف آخر آن دو صحابه نشانه آن است که اگر انسان مواظب نباشد با این کار منافق می شود وپیامبر نفرمود هرکس با منافقان بگردد وبا آنان باشد منافق نیست بلکه آنان را برحذر کرد از حکم منافق دادن.

نشانه هفتم : دفاع کردن از منافقان نشانه منافق است

(عایشه - رضي الله عنها - همسر پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - درباره افترایی که عدّه ای به او نسبت دادند و گفتند آنچه را که گفتند ، می گوید: معمولاً پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - وقتی می خواست سفر کند در بین همسرانش قرعه می کشید ، قرعه به اسم هر یك بیرون ممد او را همراه خود می برد ، به یکی از غزوه ها که می رفت در بین ما قرعه انداخت و قرعه به اسم من درآمد ، من با پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - به مسافرت رفتم و این زمانی بود که آیه حجاب نازل شده بود ، من در کجاوه نشسته بودم و به مسافرت خود ادامه دادیم تا پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - از این غزوه فارغ شد و به سوی مدینه برگشت ، در دو مرحله ای مدینه قرار گرفتیم ، هنگام شب حرکت لشکر را اعلام کردند ، آنگاه بلند شدم برای انجام قضای حاجت رفتم ، از لشکر دور شدم ، وقتی که کارم تمام شد ، به سوی شترم برگشتم در این اثنا دست به سینه ام زدم دیدم گردن بندم که از مهره های ظفاری بود ، بندش پاره گردیده و گم شده است ، برگشتم و به دنبال آن می

گردیدم این جستجو مرا به تأخیر انداخت ، در این فاصله عدّه ای که مأمور کجاوه من بودند و آنرا بر شتر من قرار می دادند میند و آن را بر شترم سوار می کنند ، چنین می پندارند که من داخل کجاوه نشسته ام ، چون معمولاً زنان در آن زمان سبك وزن بودند ، هنوز چاق و پرگوشت و سنگین وزن نشده بودند چون غذای کمی می خوردند ، پس برای کسانی که کجاوه را بر پشت شتر گذاشتند جای تعجّب نبود که چرا این کجاوه سنگین نیست ، منهم در آن وقت کم سن بودم ، بنابراین این جماعت شتر و کجاوه مرا با خود می برند و می روند ، وقتی گردن بندم را پیدا کردم ، که لشکر حرکت کرده بود ، به محل اقامت لشکر برگشتم دیدم که هیچ کسی در آنجا نمانده است ، در جایی که قبلاً در آن اقامت داشتم نشستم ، می دانستم این جماعت که بفهمند من در کجاوه نیستم به سوی من برمی گردند ، در جای خود نشسته بودم خواب بر من غلبه کرد ، خوابیدم ، صفوان ابن معطل سلمی ذکوانی (یکی از اصحاب) که دنبال جیش حرکت می کرد (تا وسایل جا مانده و یا افتاده در مسیر حرکت لشکر را پیدا نماید ، و به صاحبانش مسترد دارد) سایه یك انسان خوابیده را از دور می بیند ، به نزد من مید ، وقتی که مرا از نزدیك می بیند ، مرا می شناسد چون قبل از نزول حجاب مرا دیده بود ، و با صدای (انّا لله وانّا إلیه راجعون) مرا بیدار کرد ، وقتی بیدار شدم صورتم را با لباسهایم پوشاندم ، قسم به خدا کلمه ای با هم صحبت نکردیم ، و به جز صدای (انّا لله وانّا إلیه راجعون) حرفی از او نشنیدم ، از شترش پایین آمد ، آنرا خواباند ، و بر دست آن فشار آورد (تا شتر کاملاً آرام گیرد و سینه اش به زمین وصل شود) آن وقت منهم بلند شدم و بر آن شتر سوار گردیدم ، صفوان هم به راه افتاد و افسار شتر را می کشید ، تا در وسط گرمای ظهر به لشکر رسیدیم دیدیم که لشکر در حال استراحت است.

عایشه - رضي الله عنها - گوید: بعد از این جریان به هلاکت رسیدند کسانی که به هلاکت رسیدند (یعنی مرتکب افتراء به حرم رسول الله شدند) ، کسی که عامل

اصلی این افتراء بود و نقش اساسی را به عهده داشت ، عبدالله بن أُبی بن سلول (منافق معروف) بود.

عروه یکی از راویان این حدیث گوید: به من خبر رسید که مفتریان می رفتند این بهتان را در نزد عبدالله بن أُبیّ بن سلول شایع می کردند ، و از آن سخن می گفتند ، او هم به آنان گوش می داد و آن را تأیید می نمود ، مردم را به بحث درباره آن تشویق می کرد. عروه می گوید: در بین سایر کسانی که در این تهمت شرکت داشتند تنها اسم حسان بن ثابت و مسطح بن اثاثه و حمنه دختر جحش (که هر سه از اصحاب بودند) ذکر شده است ، و بقیه جماعتی ده الی بیست نفری بودند که در این افتراء شرکت داشتند. و سر دسته آنان در این افتراء عبدالله بن أُبیّ بن سلول بود. عروه گوید: عایشه دوست نداشت نزد او به حسان بن ثابت (یکی از تهمت کنندگان) ناسزا گفته شود ، چون حسان که شاعر بود ، پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - را تعریف می کرد در یکی از اشعارش چنین می گوید: همانا پدرم و پدر و مادر پدرم و ناموسم را به خاطر حفظ ناموس محمّد از شرّ شما ، فدا می نمایم.

عایشه - رضي الله عنها - گوید: به مدینه برگشتیم ، همینکه به آنجا رسیدم یك ماه مریض شدم ، در این اثنا مردم سرگرم بحث و گفتگو درباره تهمت آن چند نفر تهمت زننده بودند ، ولی من از جریان بی خبر بودم و چیزی از آن نمی دانستم ، تنها چیزی که مرا به شك انداخته بود این بود که محبّت و لطفی که قبلاً به هنگامی که مریض می شدم از پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - می دیدم این بار نمی دیدم ، تنها وقتی که به منزل من ممد سلام می کرد و می گفت: چطور هستی ؟ از منزل خارج می شد ، این رفتار پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - مرا به شك منداخت (که برای چه لطف و محبّت گذشته را ندارد ؟) از این بلا و فتنه اطّلاعی نداشتم تا هنگامی که مقداری بهبود یافتم و با مادر مسطح (یکی از تهمت زنندگان) برای قضای حاجت) از منزل بیرون آمدیم و به سوی مکانی به نام (مصانع) که خارج از شهر مدینه قرار داشت و به صورت مستراح عمومی بود

رفتیم ، ما زنان تنها شبها برای قضای حاجت بیرون ممدیم ، به آنجا می رفتیم ، در آن موقع مستراحها را نزدیك منزل نمی ساختند ، مانند اعراب قدیمی در خارج از شهر قضای حاجت می کردند ، از اینکه مستراحها در کنار منزل ما باشد ناراحت بودیم ، سرانجام من با مادر مسطح که دختر ابورهم بود خارج شدیم ، ابورهم هم پسر مطلب پسر عبدمناف بود.

مادر مادر مسطح هم دختر صخربن عامر خاله ابوبکر صدّیق بود ، و مسطح پسر اثاثه پسر عباد پسر عبدالمطلب بود ، (در نتیجه مسطح یکی از مفتریان از جهت مادر خاله زاده ابوبکر صدّیق ، پدر عایشه بود و از جنبه پدر یکی از عموزاده های پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - بود) عایشه گوید: بعد از تمام شدن قضای حاجت ، من و امّ مسطح به سوی منزل مراجعت کردیم ، در بین راه امّ مسطح پایش در لباسش گیر کرد و افتاد ، سپس برخاست و گفت: خدا مسطح (پسرش) را بدبخت کند ، به او گفتم: حرف بسیار بدی گفتی ، چطور به کسی ناسزا می گویی که در جنگ بدر حضور داشته است ؟ گفت: خانم مگر نشنیده ای که او چه افترایی کرده است ؟ گفتم: چه گفته است ؟ آنگاه بهتان آن جماعت مفتری را به من خبر داد ، عایشه گوید: وقتی که این خبر را شنیدم مرض دیگری بر مرضم افزوده شد ، همینکه به منزل برگشتم ، پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - پیش من آمد و سلام کرد ، گفت: چطور هستی ؟ به پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - گفتم: اجازه می دهی که به نزد پدر و مادرم برگردم ؟ می خواستم به نزد ایشان بروم و از جریان دقیقاً باخبر شوم ، پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - به من اجازه داد ، وقتی به منزل پدرم برگشتم ، به مادر گفتم: ای مادر! مردم چه می گویند ؟ مادرم گفت: دخترم خودت را ناراحت مکن ، قسم به خدا کمتر زنی بوده که مثل تو زیبا و پیش شوهرش محبوب ، و دارای هووهای متعدّد باشد نسبت به او تهمت های فراوان نگفته باشند.

گفتم: سبحان الله ، چطور مردم چنین بهتانی می زنند؟! تمام آن شب تا صبح گریه کردم ، اشکهایم خشك نمی شد ، و حتّی ذرّه ای خواب به چشمم نیامد ، صبح هم که بلند شدم باز شروع به گریه کردم.

عایشه - رضي الله عنها - گوید: در این موقع وحی متوقف شده بود ، پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - علی بن ابی طالب و اُسامه بن زید را دعوت کرد و از ایشان سؤال کرد و با او در مورد جدایی از خانواده اش (عایشه) مشورت نمود ، اُسامه آنچه درباره پاکی و مبرّا بودن خانواده پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - (عایشه) می دانست و میزان اخلاص و وفای خود را نسبت به پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - اعلام کرد و گفت: خانواده ات نگهدار ، قسم به خدا جز خیر و صلاح درباره او چیزی نمی دانیم ، امّا علی گفت: ای رسول خدا! خدا تنها این زن را برای شما خلق نکرده است ، زنان دیگر فراوانند ، از جاریه ای که او را خدمت می کند جریان را بپرس او به شما راست می گوید: پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - بریره (همان جاریه) را خواست و به او گفت: ای بریره! چیزی را از عایشه مشاهده کرده ای که شما را به شك اندازد؟ بریره گفت: قسم به کسی که شما را به حق فرستاده است ، هیچ حرکت ناپسند و عیبی از او ندیده ام جز اینکه دختری است کم سن وقتی که خمیر درست می کند ، می خوابد و مرغها و حیوانهای اهلی میند و آنرا می خورند.

عایشه - رضي الله عنها - گوید: همان روز پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - بلند شد و بر بالای منبر رفت و درباره عبدالله بن اُبیّ (منافق) نظرخواهی کرد و گفت: ای جماعت مسلمانان! کدامیك از شما راجع به کسی که نسبت ناروا به خانواده من می دهد و مرا بدینوسیله اذیت می نماید ، مرا حق به جانب می داند؟ اگر او را مجازات کنم چه کسی مرا معذور می داند؟ قسم به خدا من جز خیر و پاکی از همسر خود ندیده ام ، مردی را با او ذکر می نمایند که جز خیر و صلاح از او ندیده ام و هیچگاه تنها داخل منزل من نشده است ، مگر همراه من. عایشه گوید: وقتی که پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - این را گفت ، سعدبن معاذ برادر بنی عبداشهل

بلند شد ، گفت: ای رسول خدا! من به شما حق می دهم و شما را معذور می دانم ، اگر این شخص از قبیله (خودم) اوس باشد من گردنش را می زنم ، اگر از قبیله برادران خزرجی ما است دستور بدهید تا گردنش را بزنیم ، ولی یك نفر از قبیله خزرج که مادر حسان (یکی از مفتریان) دختر عمویش بود بر روی زانویش بلند شد ، او سعد بن عباده رئیس قبیله خزرج بود و قبلاً انسان صالحی بود ، ولی تعصّب و احساسات قبیله ای بر او غلبه کرده و به سعدبن معاذ گفت: دروغ می گویی ، قسم به خدا نمی توانی او را بکشی و جرأت کشتن او را نداری ، اگر از قبیله خودت باشد ، دوست نداری او را بکشی ، همینکه سعدبن عباده این سخنان را گفت: **اسیدبن حضیر که پسر عموی سعدبن معاذ بود بلند شد و به سعدبن عباده گفت: تو دروغ می گویی، قسم به خدا او را می کشیم، تو منافق هستی و از منافق دفاع می کنی** ، عایشه گوید: دو قبیله اوس و خزرج رودرروی هم قرار گرفتند حتّی نزدیك بود با هم بجنگند ، و پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - هنوز بر بالای منبر بود ، تلاش می کرد آنان را آرام نماید ، تا اینکه جماعت ساکت شدند و پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - ساکت شد. من تمام آن روز گریه می کردم ، و اشك می ریختم و یك لحظه هم نخوابیده بودم.

عایشه - رضي الله عنها - گوید: پدر و مادرم نزد من بودند ، در حالی که دو شب و یك روز پشت سرهم گریه می کردم و اشك می ریختم ، لحظه ای نخوابیده بودم ، حتّی می گفتم: شاید از شدّت گریه جگرم پاره پاره شود ، در این هنگام یك زن انصاری اجازه ورود خواست ، به او اجازه دادم نشست و با من شروع به گریه کرد ، در این اثنا که ما گریه می کردیم ، پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - وارد شد و بر ما سلام کرد و نشست و....)

نشانه هشتم : جاسوسی کردن

«عَلِيٍّ - رضي الله عنه - قَالَ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - ، أَنَا وَالزُّبَيْرَ وَالْمِقْدَادَ بْنَ الأَسْوَدِ قَالَ: انْطَلِقُوا حَتَّى تَأْتُوا رَوْضَةَ خَاخٍ ، فَإِنَّ بِهَا ظَعِينَةً ، وَمَعَهَا كِتَابٌ ، فَخُذُوهُ مِنْهَا فَانْطَلَقْنَا ، تَعَادَى بِنَا خَيْلُنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الرَّوْضَةِ فَإِذَا نَحْنُ بِالظَّعِينَةِ فَقُلْنَا: أَخْرِجِي الْكِتَابَ فَقَالَتْ: مَا مَعِي مِنْ كِتَابٍ فَقُلْنَا: لَتُخْرِجَنَّ الْكِتَابَ أَوْ لَنُلْقِيَنَّ الثِّيَابَ فَأَخْرَجَتْهُ مِنْ عِقَاصِهَا فَأَتَيْنَا بِهِ رَسُولَ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - فَإِذَا فِيهِ: مِنْ حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ ، إِلَى أُنَاسٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ، مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ ، يُخْبِرُهُمْ بِبَعْضِ أَمْرِ رَسولِ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - فَقَالَ رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم -: يَا حَاطِبُ مَا هذَا قَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ لاَ تَعْجَلْ عَلَيَّ إِنِّي كُنْتُ امْرَءًا مُلْصَقًا فِي قُرَيْشٍ ، وَلَمْ أَكُنْ مِنْ أَنْفُسِهَا وَكَانَ مَنْ مَعَكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ ، لَهُمْ قَرَابَاتٌ بِمَكَّةَ يَحْمُونَ بِهَا أَهْلِيهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ ؛ فَأَحْبَبْتُ ، إِذ فَاتَنِي ذَلِكَ مِنَ النَّسَبِ فِيهِمْ ، أَنْ أَتَّخِذَ عِنْدَهُمْ يَدًا يَحْمُونَ بِهَا قَرَابَتِي وَمَا فَعَلْتُ كُفْرًا وَلاَ ارْتِدَادًا ، وَلاَ رِضًا بِالْكُفْرِ بَعْدَ الإِسْلاَمِ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم -: لَقَدْ صَدَقَكُمْ فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللهِ دَعْنِي أَضْرِبْ عُنُقَ هذَا الْمُنَافِقِ قَالَ: إِنَّهُ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا ، وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللهَ أَنْ يَكُونَ قَدِ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ ، فَقَالَ: اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ»

(علی - رضي الله عنه - گوید: پیغمبر - صلى الله عليه وسلم - من و زبیر و مقداد بن اسود را احضار کرد ، فرمود: بروید تا به محلی به نام روضه خاخ (محلّی است در بین مکّه و مدینه) می رسید ، زنی به نام ظعینه در آنجا است ، نامه ای همراه دارد ، آن نامه را از او بگیرید ، ما رفتیم ، اسبهایمان را به سرعت راندیم تا به روضه رسیدیم همینکه به آنجا رسیدیم دیدیم آن زن که نامش ظعینه بود در آنجا است ، به او گفتیم: نامه ای که همراه داری بیرون بیاور ، گفت: من نامه ای همراه ندارم ، گفتیم: اگر نامه را به ما ندهی لباسهایت را از تن بیرون موریم ، آن زن نامه را در میان موهای سرش بیرون آورد ، نامه را به سوی پیغمبر - صلى الله عليه وسلم - آوردیم ، در نامه نوشته شده بود: از حاطب بن ابی بلتعه به سوی جماعتی از مشرکین اهل مکّه ، حاطب قسمتی از اسرار پیغمبر - صلى الله عليه

وسلم - را به مشرکین نوشته بود ، پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - گفت: ای حاطب! این نامه چیست ؟ حاطب گفت: ای رسول خدا! در این مورد نسبت به من عجله مکن ، من انسانی هستم که نسبتی با قریش ندارم ، و از قبیله دیگری به میان ایشان آمده ام ، ولی مهاجرین دیگری که با شما هستند ، نزدیکان و خویشانی در مکّه دارند که به وسیله آنان خانواده و اموال خود را محفوظ می کنند ، من کسی را در آنجا ندارم ، گفتم: حال که من در آنجا قوم و خویشی ندارم باید کاری بکنم تا در نزد قریش وسیله ای به دست آورم و خانواده خود را بدینوسیله حفظ نمایم این کار را به خاطر کفر و برگشت از دین اسلام و رضایت به کفر بعد از ایمان به اسلام انجام نداده ام ، پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - گفت: حاطب به شما راست گفت. عمر - رضي الله عنه - گفت: ای رسول خدا! **اجازه بدهید تا گردن این منافق را بزنم** ، پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - گفت: حاطب در جنگ بدر شرکت کرده است ، شما نمی دانید اهل بدر چقدر باعظمت می باشند ، مسلّماً خداوند بر تمام اعمال ایشان آگاه است ، با وجود این در مورد بدریان می فرماید: هرچه می خواهید بکنید ، من شما را مورد عفو قرار داده ام) {مسلم ۲۴۹۴بخاری ۴۲۷۴ }

ای مومنان بدانید که باید از نفاق بترسیم

این فرموده حذیفه را به یاد داشته باش ای مسلمان و مومن:

«عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ إِنَّمَا كَانَ النِّفَاقُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَمَّا الْيَوْمَ فَإِنَّمَا هُوَ الْكُفْرُ بَعْدَ الْإِيمَانِ»

(حذیفه می فرماید که نفاق در زمان رسول الله صلی الله علیه آله وسلم نفلق بود ولی امروزه نفاق کفر بعد از ایمان است) { بخاری ۷۱۱۴ }

ابن ابی ملیکه می فرماید به خدمت ۳۰ نفر از صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم رسیدم که همگی از نفاق می ترسیدند. { بخاری ۴۶ }

حسن بصری می فرمود مومن از نفاق می ترسد ولی منافق نمی ترسد. { بخاری ۴۷}

حذیفه می فرماید پناه بگیرید به الله سبحانه وتعالی از خشوع نفاق ، پرسیدند خشوع نفاق چیست فرمود: یعنی نشانه ترس دربدنش معلوم باشد اما در دلش نه
اما تظاهر به خشوع عبارت است از این که انسان جوارح خود را به حالت تصنعي و ظاهري فروتن کند اما قلبش غافل باشد ، و بعضي از اصحاب رسول الله - صلی الله علیه وسلم - مي گفتند: «أعوذ بالله من خشوع النفاق» گفته شد: خشوع نفاق چيست ؟ گفتند: آن است که جسم فروتن و دل غافل باشد. بندة فروتن خدا کسي است که آتش شهوات خود را خاموش کرده و دود آن شهوات از دلش خارج شده است ، پس دلش مي تابد و صاف مي شود و نور عظمت و بزرگي خداوند در آن مي درخشد و به سبب ترس از خدا و خشوع در مقابل وي شهوات مي ميرند ، اعضاي بدن احساس آرامش مي کنند ، دل مملو از آرامش و طمأنينه مي شود و فرمانبردار و مطيع خواهد شد و همانند زميني که آب در آن نفوذ کند کاملاً تسليم مي شود. و نشانة آرامش اين است که به خاطر عظمت خدا ، در کمال ذلت و خواري چنان سجده اي مي کند که سرش را بلند نمي کند.

صحابه می فرمایند که از دو چیز برحذر باشید:

۱. به منافق نباید گفت سرورم

" لا تقولوا للمنافق : سيدنا ؛ فإنه إن يك سيدكم ؛ فقد أسخطتم ربكم عز وجل " { صحيح-قال الألباني في " السلسلة الصحيحة " ۳ / ۳۷۸ }

" إذا قال الرجل للمنافق يا سيد فقد أغضب ربه تبارك و تعالى "

(زمانی که هرکس به مرد منافقی بگوید ای سرورم همانا الله تبارک وتعالی را خشمگین کرده است) { ابو داوود مجلد ۲ صفحه ۳۱۱ و مسند احمد مجلد ۵ صفحه ۳۴۱ }

۲. نباید بی خود وپیوسته به کسی بگوییم تومنافقی

ابوذر - رضي الله عنه - آورده است که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرموده است: «لَا يَرْمِي رَجُلٌ رَجُلًا بِالْفُسُوقِ وَلَا يَرْمِيهِ بِالْكُفْرِ إِلَّا ارْتَدَّتْ عَلَيْهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبُهُ كَذَلِكَ»

(مردي به مردي تهمت فسق نزند و به او تهمت كفر نزد كه اگر آن شخص كافر نباشد آن كلمة [كفر] به خودش بر مي گردد [يعني خودش كافر مي شود])

«عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ الْيَوْمَ شَرٌّ مِنْهُمْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانُوا يَوْمَئِذٍ يُسِرُّونَ وَالْيَوْمَ يَجْهَرُونَ»

(حذیفه می فرماید منافقان امروز بسیار خراب ترند که در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهانی بود ولی امروز آشکارا منافق اند) { بخاری ۷۱۱۳ }

دعای صحیح برای دوری از نفاق

«انس - رضي الله عنه - روايت نموده ، كه گفت: رسول خدا ص چنين مى گفت: (اللهم انى اعوذبك من العجز و الكسل ، و اعوذبك من القسوة ، والغفلة و العيلة و الذلة والمسكنة ، و اعوذبك من الفسوق والشقاق والنفاق والسمعة والرياء ، و اعوذبك من الصمم ، والبكم والجنون والجذام و سى ء الاسقام) ، ترجمه: «بار خدايا ، من به تو از ناتوانى و سستى پناه مى برم ، و به تو از سخت دلى ، غفلت ، فقر ، ذلت و درويشى پناه مى برم ، و به تو از فسق ، شقاق ، نفاق ، خودنگرى و شهرت و ريا پناه مى برم. وبه تو از كرى ، گنگى ، ديوانگى ، جذام و امراض بد پناه مى برم»

حدیث های ضعیف در مورد نفاق برای دانستن آنها واستناد نکردنشان به عنوان صحیح:

١- ۴ دوست داشتنی در دل منافق جمع نمی شود ابوبکر وعمر وعثمان وعلی
٢- حسان جداکننده منافق ومسلمان است یعنی منافق از آن بدش می اید و مسلمان او را دوست دارد
٣- دوست داشتن ابوبکر وعمر نشانه ایمان است و متنفر بودن از آنها نشانه نفاق است
۴- دوری از زنا نشانه ایمان است و زنا کردن نشانه نفاق
۵- عربی حرف بزنید تا نفاق در دلتان نروید
۶- مال دنیا شاهنگ منافقان است
٧- منافق نماز ضحی وسوره کافرون را نمی خواند
٨- تاثیر گرفتن از چیزی به دست خود منافق است
٩- گریه منافق از عقلش است اما مسلمان از دلش
١٠-متنفر بودن از عرب نشانه نفاق است
١١-سه کس هستند که کسی جز منافق به آنها استهزا نمی کند: ریش سفید مسلمان و عالم وامام عادل
١٢-از دوچیز امتم می ترسم یکی اینکه مسلمانان به خاطر شهوات روستا نشین شوند ومنافق قرآن را یاد بگیرد
١٣- از امتم در سه چیز می ترسم : غلط عالم وجدال منافق در قرآن وبه دروغ دانستن قضا وقدر
١۴-ذکر الله سبحانه وتعالی را زیاد بگویید تا منافقان به شما بگویند ریاکارید
١۵- دعای پروردگارا دلم را ازنفاق وعملم از ریا وزبانم از دروغ نجات ده
١۶-نشانه بین ما ومناقان این است که آنان آب زمزم سیر نمی خورند. این حدیث اختلاف است بین علما که بعضی از علما می گویند این حدیث

صحیح است اما الله اعلم که به ضعیف نزدیک است ودر هر صورت من آن را درمیان احادیث ضعیف ذکر کرده ام.

در آخر حدیثی زیبا وخواندنی از رفتار منافقان از گفته صحابی گرامی کعب بن مالک:

«كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ - رضي الله عنه – قَالَ : لَمْ أَتَخَلَّفْ عَنْ رَسُولِ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - ، فِي غَزْوَةٍ غَزَاهَا ، إِلاَّ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ غَيْرَ أَنِّي كُنْتُ تَخَلَّفْتُ فِي غَزْوَةِ بَدْرٍ ، وَلَمْ يُعَاتِبْ أَحَدًا تَخَلَّفَ عَنْهَا إِنَّمَا خَرَجَ رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - يُرِيدُ عِيرَ قُرَيْشٍ حَتَّى جَمَعَ اللهُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّهِمْ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ وَلَقَدْ شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - ، لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ حِينَ تَوَاثَقْنَا عَلَى الإِسْلاَمِ وَمَا أُحِبُّ أَنَّ لِي بِهَا مَشْهَدَ بَدْرٍ ، وَإِنْ كَانَتْ بَدْرٌ أَذْكَرَ فِي النَّاسِ مِنْهَا . كَانَ مِنْ خَبَرِي أَنِّي لَمْ أَكُنْ قَطُّ أَقْوَى وَلاَ أَيْسَرَ حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْهُ فِي تِلْكَ الْغَزَاةِ وَاللهِ مَا اجْتَمَعَتْ عِنْدِي قَبْلَهُ رَاحِلَتَانِ قَطُّ ، حَتَّى جَمَعْتُهُمَا فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ وَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - ، يُرِيدُ غَزْوَةً إِلاَّ وَرَّى بِغَيْرِهَا حَتَّى كَانَتْ تِلْكَ الْغَزْوَةُ غَزَاهَا رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - ، فِي حَرٍّ شَدِيدٍ ، وَاسْتَقْبَلَ سَفَرًا بَعِيدًا ، وَمَفَازًا ، وَعَدُوًّا كَثِيرًا فَجَلَّى لِلْمُسْلِمِينَ أَمْرَهُمْ لِيَتَأَهَّبُوا أُهْبَةَ غَزْوِهِمْ فَأَخْبَرَهُمْ بِوَجْهِهِ الَّذِي يُرِيدُ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَ رَسُولِ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - كَثِيرٌ وَلاَ يَجْمَعُهُمْ كِتَابٌ حَافِظٌ (يُرِيدُ الدِّيوَانَ) . قَالَ كَعْبٌ: فَمَا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَتَغَيَّبَ إِلاَّ ظَنَّ أَن سَيَخْفَى لَهُ ، مَا لَمْ يَنْزِلْ فِيهِ وَحْيُ اللهِ وَغَزَا رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - ، تِلْكَ الْغَزْوَةَ ، حِينَ طَابَتِ الثِّمَارُ وَالظِّلاَلُ وَتَجَهَّزَ رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ فَطَفِقْتُ أَغْدُو لِكَيْ أَتَجَهَّزَ مَعَهُمْ فَأَرْجِعُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا فَأَقُولُ فِي نَفْسِي : أَنَا قَادِرٌ عَلَيْهِ فَلَمْ يَزَلْ يَتَمَادَى بِي ، حَتَّى اشْتَدَّ بِالنَّاسِ الْجِدُّ فَأَصْبَحَ رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - ، وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ وَلَمْ أَقْضِ مِنْ جَهَازِي شَيْئًا فَقُلْتُ : أَتَجَهَّزُ

بَعْدَهُ بِيَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ ، ثُمَّ أَلْحَقهُمْ فغَدَوْتُ بَعْدَ أَنْ فصَلوا ، لأَتَجَهَّزَ ، فَرَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا ثُمَّ غَدَوْتُ ثُمَّ رَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا فَلَمْ يَزَلْ بِي حَتَّى أَسْرَعوا ، وَتَفَارَطَ الْغَزْوُ وَهَمَمْتُ أَنْ أَرْتَحِلَ فَأُدْرِكَهُمْ وَلَيْتَنِي فَعَلْتُ فَلَمْ يُقَدَّرْ لِي ذَلِكَ فَكُنْتُ ، إِذَا خَرَجْتُ فِي النَّاسِ ، بَعْدَ خرُوجِ رَسُولِ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - ، فَطفْتُ فِيهِمْ ، أَحْزَنَنِي أَنِّي لاَ أَرَى إِلاَّ رَجُلاً مَغْمُوصًا عَلَيْهِ النِّفَاقُ ، أَوْ رَجلاً مِمَّنْ عَذَرَ اللهُ مِنَ الضُّعَفَاءِ وَلَمْ يَذْكُرْنِي رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - حَتَّى بَلَغَ تَبُوكَ فَقَالَ ، وَهُوَ جَالِسٌ فِي الْقَوْمِ بِتَبُوكَ : مَا فَعَلَ كَعْبٌ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَلِمَةَ : يَا رَسُولَ اللهِ حَبَسَهُ بُرْدَاهُ وَنَظَرُه فِي عِطْفِهِ فَقَالَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ : بِئْسَ مَا قُلْتَ وَاللهِ يَا رَسُولَ اللهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ إِلاَّ خَيْرًا فَسَكَتَ رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - تحية طيبة وبعد قَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ: فَلَمَّا بَلَغَنِي أَنَّهُ تَوَجَّهَ قَافِلاً ، حَضَرَنِي هَمِّي وَطَفِقْتُ أَتَذَكَّرُ الْكَذِبَ ، وَأَقُولُ : بِمَاذَا أَخْرُجُ مِنْ سَخَطِهِ غَدًا وَاسْتَعَنْتُ عَلَى ذَلِكَ بِكُلِّ ذِي رَأْيٍ مِنْ أَهْلِي فَلَمَّا قِيلَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - قَدْ أَظَلَّ قَادِمًا ، زَاحَ عَنِّي الْبَاطِلُ ، وَعَرَفْتُ أَنِّي لَنْ أَخْرُجَ مِنْهُ أَبَدًا بِشَيْءٍ فِيهِ كَذِبٌ ، فَأَجْمَعْتُ صِدقَهُ وَأَصْبَحَ رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - قَادِمًا وَكَانَ ، إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ ، بَدَأَ بِالْمَسْجِدِ ، فَيَرْكَعُ فِيهِ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ جَلَسَ لِلنَّاسِ فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ ، جَاءَهُ الْمُخَلَّفُونَ ، فَطَفِقُوا يَعْتَذِرُونَ إِلَيْهِ ، وَيَحْلِفُونَ لَهُ وَكَانوا بِضْعَةً وَثَمَانِينَ رَجُلاً فَقَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم — عَلاَنِيَتَهُمْ ، وَبَايَعَهُمْ ، وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ ، وَوَكَلَ سَرَائِرَهُمْ إِلَى اللهِ فَجِئْتُهُ فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، تَبَسَّمَ تَبَسُّمَ الْمُغْضَبِ ثُمَّ قَالَ تَعَالَ فَجِئْتُ أَمْشِي ، حَتَّى جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لِي مَا خَلَّفَكَ أَلَمْ تَكُنْ قَدِ ابْتَعْتَ ظهْرَكَ فَقُلْتُ : بَلَى إِنِّي ، وَاللهِ لَوْ جَلَسْتُ عِنْدَ غَيْرِكَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا ، لَرَأَيْتُ أَنْ سَأَخْرُجُ مِنْ سَخَطِهِ بِعُذْرٍ وَلَقَدْ أُعْطِيتُ جَدَلاً وَلَكِنِّي ، وَاللهِ لَقَدْ عَلِمْتُ لَئِنْ حَدَّثْتُكَ الْيَوْمَ حَدِيثَ كَذِبٍ ، تَرْضَى بِهِ عَنِّي ، لَيُوشِكَنَّ اللهُ أَنْ يُسْخِطَكَ عَلَيَّ وَلَئِنْ حَدَّثْتُكَ حَدِيثَ صِدْقٍ تَجِدُ عَلَيَّ فِيهِ ، إِنِّي لأَرْجُو فِيهِ عَفْوَ اللهِ لاَ وَاللهِ مَا كَانَ لِي مِنْ عُذْرٍ وَاللهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَقْوَى ، وَلاَ أَيْسَرَ مِنِّي ، حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْكَ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - : أَمَّا هذَا ، فَقَدْ صَدَقَ فَقُمْ حَتَّى يَقْضِيَ اللهُ فِيكَ فَقُمْتُ وَثَارَ رِجَالٌ مِنْ

بَنِي سَلِمَةَ ، فَاتَّبَعُونِي فَقَالُوا لِي : وَاللهِ مَا عَلِمْنَاكَ كُنْتَ أَذْنَبْتَ ذَنْبًا قَبْلَ هذَا وَلَقَدْ عَجَزْتَ أَنْ لاَ تَكُونَ اعْتَذَرْتَ إِلَى رَسُولِ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - بِمَا اعْتَذَرَ إِلَيْهِ الْمُتَخَلِّفُونَ قَدْ كَانَ كَافِيَكَ ذَنْبَكَ اسْتِغْفَارُ رَسُولِ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - لَكَ فَوَاللهِ مَا زَالُوا يُؤَنِّبُونِي ، حَتَّى أَرَدْتُ أَنْ أَرْجِعَ فَأُكَذِّبَ نَفْسِي ثُمَّ قلْتُ لَهُمْ : هَلْ لَقِيَ هذَا مَعِي أَحَدٌ قَالُوا : نَعَمْ رَجُلاَنِ قَالاَ مِثْلَ مَا قُلْتَ ، فَقِيلَ لَهُمَا مِثْلُ مَا قِيلَ لَكَ فَقُلْتُ : مَنْ هُمَا قَالُوا : مُرَارَةُ بْنُ الرَّبِيعِ الْعَمْرِيُّ ، وَهِلاَلُ بْنُ أُمَيَّةَ الْوَاقِفِيُّ فَذَكَرُوا لِي رَجُلَيْنِ صَالِحَيْنِ ، قَدْ شَهِدَا بَدْرًا ، فِيهِمَا أُسْوَةٌ فَمَضَيْتُ حِينَ ذَكَرُوهُمَا لِي . وَنَهى رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - الْمُسْلِمِينَ عَنْ كَلاَمِنَا ، أَيُّهَا الثَّلاَثَةُ ، مِنْ بَيْنِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ فَاجْتَنَبَنَا النَّاسُ ، وَتَغَيَّرُوا لَنَا ، حَتَّى تَنَكَّرَتْ فِي نَفْسِي الأَرْضُ ، فَمَا هِيَ الَّتِي أَعْرِفُ فَلَبِثْنَا عَلَى ذَلِكَ خَمْسِينَ لَيْلَةً فَأَمَّا صَاحِبَايَ ، فَاسْتَكَانَا ، وَقَعَدَا فِي بُيُوتِهِمَا ، يَبْكِيَانِ وَأَمَّا أَنَا فَكُنْتُ أَشَبَّ الْقَوْمِ ، وَأَجْلَدَهُمْ فَكُنْتُ أَخْرُجُ فَأَشْهَدُ الصَّلاَةَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ ، وَأَطُوفُ فِي الأَسْوَاقِ وَلاَ يُكَلِّمُنِي أَحَدٌ وَآتِي رَسُولَ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - فَأُسَلِّمُ عَلَيْه ، وَهُوَ فِي مَجْلِسِهِ بَعْدَ الصَّلاَةِ فَأَقُولُ فِي نَفْسِي : هَلْ حَرَّكَ شَفَتَيْهُ بِرَدِّ السَّلاَمِ عَلَيَّ ، أَمْ لاَ ثُمَ أُصَلِي قَرِيبًا مِنْهُ ، فَأُسَارِقُهُ النَّظَرَ فَإِذَا أَقْبَلْتُ عَلَى صَلاَتِي ، أَقْبَلَ إِلَيَّ وَإِذَا الْتَفَتُّ نَحْوَهُ ، أَعْرَضَ عَنِّي حَتَّى إِذَا طَالَ عَلَيَّ ذَلِكَ مِنْ جَفْوَةِ النَّاسِ ، مَشَيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ جِدَارَ حَائِطِ أَبِي قَتَادَةَ ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّي ، وَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَوَاللهِ مَا رَدَّ عَلَيَّ السَّلاَمَ فَقُلْتُ : يَا أَبَا قَتَادَةَ أَنْشُدُكَ بِاللهِ هَلْ تَعْلَمُنِي أُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ فَسَكَتَ فَعُدْتُ لَهُ ، فَنَشَدْتُهُ فَسَكَتَ فَعُدْتُ لَهُ فَنَشَدْتُهُ ، فَقَالَ : اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ فَفَاضَتْ عَيْنَايَ ، وَتَوَلَّيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ الْجِدَارَ . قَالَ : فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي بِسُوقِ الْمَدِينَةِ ، إِذَا نَبَطِيٌّ مِنْ أَنْبَاطِ أَهْلِ الشَّامِ ، مِمَّنْ قَدِمَ بِالطَّعَامِ يَبِيعُهُ بِالْمَدِينَةِ ، يَقُولُ : مَنْ يَدُلُّ عَلَى كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ فَطَفِقَ النَّاسُ يُشِيرُونَ لَهُ حَتَّى إِذَا جَاءَنِي ، دَفَعَ إِلَيَّ كِتَابًا مِنْ مَلِكِ غَسَّانَ فَإِذَا فِيهِ : أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ صَاحِبَكَ قَدْ جَفَاكَ وَلَمْ يَجْعَلْكَ اللهُ بِدَارِ هَوَانٍ ، وَلاَ مَضْيَعَةٍ فَالْحَقْ بِنَا نُوَاسِكَ فَقلْتُ لَمَّا قَرَأْتُهَا : وَهذَا أَيْضًا مِنَ الْبَلاَءِ فَتَيَمَّمْتُ بِهَا التَّنُّورَ فَسَجَرْتُهُ بِهَا حَتَّى إِذَا مَضَتْ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً مِنَ الْخَمْسِينَ ، إِذَا رَسُولُ اللهِ -

صلى الله عليه وسلم - يَأْتِينِي فَقَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْتَزِلَ امْرَأَتَكَ فَقُلْتُ : أُطَلِّقُهَا أَمْ مَاذَا أَفْعَلُ قَالَ : لاَ بَلِ اعْتَزِلْهَا ، وَلاَ تَقْرَبْهَا وَأَرْسَلَ إِلَى صَاحِبَيَّ مِثْلَ ذَلِكَ فَقُلْتُ لامْرَأَتِي : الْحَقِي بِأَهْلِكِ ، فَكُونِي عِنْدَهُمْ حَتَّى يَقْضِيَ اللهُ فِي هذَا الامْرِ قَالَ كَعْبٌ : فَجَاءَتِ امْرَأَةُ هِلاَلِ بْنِ أُمَيَّةَ ، رَسُولَ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - ، فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ هِلاَلَ بْنَ أُمَيَّةَ شَيْخٌ ضَائِعٌ ، لَيْسَ لَهُ خَادِمٌ فَهَلْ تَكْرَهُ أَنْ أَخْدُمَهُ قَالَ : لاَ وَلكِنْ لاَ يَقْرَبْكِ قَالَتْ : إِنَّهُ ، وَاللهِ مَا بِهِ حَرَكَةٌ إِلَى شَيْءٍ وَاللهِ مَا زَالَ يَبْكِي مُنْذُ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ ، إِلَى يَوْمِهِ هذَا فَقَالَ لِي بَعْضُ أَهْلِي : لَوِ اسْتَأْذَنْتَ رَسُولَ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - فِي امْرَأَتِكَ ، كَمَا أَذِنَ لاِمْرَأَةِ هِلاَلِ بْنِ أُمَيَّةَ أَنْ تَخْدُمَهُ فَقُلْتُ : وَاللهِ لاَ أَسْتَأْذِنُ فِيهَا رَسُولَ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - وَمَا يُدْرِينِي مَا يَقُولُ رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - ، إِذَا اسْتَأْذَنْتهُ فِيهَا ، وَأَنَا رَجُلٌ شَابٌّ فَلَبِثْت بَعْدَ ذَلِكَ عَشْرَ لَيَالٍ ، حَتَّى كَمَلَتْ لَنَا خَمْسُونَ لَيْلَةً ، مِنْ حِينَ نَهى رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - عَنْ كَلاَمِنَا فَلَمَّا صَلَّيْتُ صَلاَةَ الْفَجْرِ ، صُبْحَ خَمْسِينَ لَيْلَةً ، وَأَنَا عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِنَا فَبَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي ذَكَرَ اللهُ ، قَدْ ضَاقَتْ عَلَيَّ نَفْسِي ، وَضَاقَتْ عَلَيَّ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ سَمِعْتُ صَوْتَ صَارِخٍ ، أَوْفَى عَلَى جَبَلِ سَلْعٍ ، بِأَعْلَى صَوْتِهِ : يَا كَعْبُ بْنَ مَالِكٍ أَبْشِرْ قَالَ: فَخَرَرْتُ سَاجِدًا ، وَعَرَفْتُ أَنْ قَدْ جَاءَ فَرَجٌ وَآذَنَ رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - بِتَوْبَةِ اللهِ عَلَيْنَا ، حِينَ صَلّى صَلاَةَ الْفَجْرِ فَذَهَبَ النَّاسُ يُبَشِّرُونَنَا ، وَذَهَبَ قِبَلَ صَاحِبَيَّ مبَشِّرُونَ ، وَرَكَضَ إِلَيَّ رَجُلٌ فَرَسًا ، وَسَعَى سَاعٍ مِنْ أَسْلَمَ ، فَأَوْفَى عَلَى الْجَبَلِ وَكَانَ الصَّوْتُ أَسْرَعَ مِنَ الفَرَسِ فَلَمَّا جَاءَنِي الَّذِي سَمِعْتُ صَوْتَهُ يُبَشِّرُنِي نَزَعْتُ لَهُ ثَوْبَيَّ ، فَكَسَوْتُهُ إِيَّاهُمَا بِبُشْرَاهُ وَاللهِ مَا أَمْلِكُ غَيْرَهُمَا يَوْمَئِذٍ وَاسْتَعَرْتُ ثَوْبَيْنِ ، فَلَبِسْتُهُمَا وَانْطَلَقْتُ إِلَى رَسُولِ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - فَيَتَلَقَّانِي النَّاسُ فَوْجًا فَوْجًا ، يُهَنُّونِي بِالتَّوْبَةِ يَقُولُونَ : لِتَهْنِكَ تَوْبَةُ اللهِ عَلَيْكَ . قَالَ كَعْبٌ : حَتَّى دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - جَالِسٌ حَوْلَهُ النَّاسُ فَقَامَ إِلَيَّ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللهِ يُهَرْوِلُ ، وَهَنَّانِي وَاللهِ مَا قَامَ إِلَيَّ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ غَيْرَهُ وَلاَ أَنْسَاهَا لِطَلْحَةَ . قَالَ كَعْبٌ : فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَى رَسُولِ اللهِ - صلى

اللّه عليه وسلم - ، قَالَ رَسُولُ اللّهِ - صلى اللّه عليه وسلم - ، وَهُوَ يَبْرُقُ وَجْهُهُ مِنَ السُّرُورِ : أَبْشِرْ بَخَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْكَ مُنْذُ وَلَدَتْكَ أُمُّكَ قَالَ : قُلْت أَمِنْ عِنْدِكَ يَا رَسُولَ اللّهِ أَمْ مِنْ عِنْدِ اللّهِ قَالَ : لاَ بَلْ مِنْ عِنْدِ اللّهِ وَكَانَ رَسُولُ اللّهِ - صلى اللّه عليه وسلم - ، إِذَا سُرَّ اسْتَنَارَ وَجْهُهُ ، حَتَّى كَأَنَّهُ قِطْعَةُ قَمَرٍ وَكُنَّا نَعْرِفُ ذلِكَ مِنْهُ فَلَمَّا جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللّهِ إِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ أَنْخَلِعَ مِنْ مَالِي صَدَقَةً إِلَى اللّهِ وَإِلَى رَسُولِ اللّهِ قَالَ رَسُولُ اللّهِ - صلى اللّه عليه وسلم - : أَمْسِكَ عَلَيْكَ بَعْضَ مَالِكَ ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ قُلْتُ : فَإِنِّي أُمْسِكُ سَهْمِي الَّذِي بِخَيْبَرَ . فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللّهِ إِنَّ اللّهَ إِنَّمَا نَجَّانِي بِالصِّدْقِ ، وَإِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ لاَ أُحَدِّثَ إِلاَّ صِدْقًا مَا بَقِيتُ فَوَاللّهِ مَا أَعْلَمُ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَبْلاَهُ اللّهُ فِي صِدْقِ الْحَدِيثِ ، مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللّهِ - صلى اللّه عليه وسلم - ، أَحْسَنَ مِمَّا أَبْلاَنِي مَا تَعَمَّدْتُ ، مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللّهِ - صلى اللّه عليه وسلم - إِلَى يَوْمِي هذَا ، كَذِبًا وَإِنِّي لأَرْجُو أَنْ يَحْفَظَنِي اللّهُ فِيمَا بَقِيتُ . و أَنْزَلَ اللّهُ عَلَى رَسُولِهِ - صلى اللّه عليه وسلم - { لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ إلي قوله: وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ } [التوبة: ۱۱۷ — ۱۱۹]. فَوَاللّهِ مَا أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَةٍ قَطُّ ، بَعْدَ أَنْ هَدَانِي لِلإِسْلاَمِ ، أَعْظَمَ فِي نَفْسِي مِنْ صِدْقِي لِرَسُولِ اللّهِ - صلى اللّه عليه وسلم - أَنْ لاَ أَكُونَ كَذَبْتُهُ ، فَأَهْلِكَ كَمَا هَلَكَ الَّذِينَ كَذَبُوا فَإِنَّ اللّهَ قَالَ لِلَّذِينَ كَذَبُوا ، حِينَ أَنْزَلَ الْوَحْيَ ، شَرَّ مَا قَالَ لأَحَدٍ فَقَالَ ، تَبَارَكَ وَتَعَالَى { سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ ... إلي قوله : فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۹۶) } [التوبة: ۹۵ — ۹۶] . قَالَ كَعْبٌ : وَكُنَّا تَخَلَّفْنَا ، أَيُّهَا الثَّلاَثَةُ ، عَنْ أَمْرِ أُولَئِكَ الَّذِينَ قَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللّهِ - صلى اللّه عليه وسلم - ، حِينَ حَلَفُوا لَهُ ، فَبَايَعَهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ وَأَرْجأَ رَسُولُ اللّهِ - صلى اللّه عليه وسلم — أَمْرَنَا ، حَتَّى قَضَى اللّهُ فِيهِ . فَبِذلِكَ قَالَ اللّهُ وَعَلَى الثَّلاَثَةِ الَّذِينَ ... } وَلَيْسَ الَّذِي ذَكَرَ اللّهُ مِمَّا خُلِّفْنَا عَنِ الْغَزْوِ ، إِنَّمَا هُوَ تَخْلِيفُهُ إِيَّانَا ، وَإِرْجَاؤُهُ أَمْرَنَا ، عَمَّنْ حَلَفَ لَهُ ، وَاعْتَذَرَ إِلَيْهِ ، فَقَبِلَ مِنْهُ»

(كعب بن مالك - رضي اللّه عنه — گويد : در تمام غزوه هايى كه پيغمبر - صلى اللّه عليه وسلم - در آن حضور داشت شركت داشتم و از آنها غايب نشده بودم به

جز غزوه تبوك ، البتّه در غزوه بدر هم غایب بودم ولی پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - هیچ کسی را به خاطر شرکت نکردن در غزوه بدر مورد توبیخ و لوم قرار نداد . چون وقتی پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - از مدینه به سوی بدر خارج شد ، هدفش این بود که کاروان قریش را مورد حمله قرار دهد ، ولی خداوند مسلمانان و کافران را بدون وعده قبلی با هم روبرو ساخت . کعب - رضي الله عنه — گوید : من در شب پیمان عقبه در مکّه با پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - بر دین اسلام پیمان بستیم ، هیچگاه آرزو نمی کردم بگویم : ای کاش من به جای شرکت در شب عقبه در غزای بدر شرکت می کردم ، هر چند غزای بدر در نزد مردم بافضیلت تر و معروف تر بود . اتفاقاً در حالی از جنگ تبوك تخلف نمودم که هیچگاه تا این اندازه قدرتمند و دارای امکانات نبودم ، قسم به خدا قبلاً هیچوقت دو شتر نداشتم ، ولی دو شتر را برای این غزوه آماده کرده بودم ، معمولاً پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - به هر غزوه که می رفت مقصد خود را از دیگران پنهان می داشت ، تا اینکه غزوه تبوك پیش آمد ، که در گرمایی شدید اقدام به جنگ طولانی و سفر بیابانی و روبرو شدن با دشمنان فراوان نمود ، و قبلاً مسلمانان را از مقصد خود باخبر ساخت ، جریان را برایشان روشن کرد ، تا خود را کاملاً برای این جنگ مهم آماده کنند ، در این جنگ تعداد مسلمانان به اندازه ای زیاد بودند که دفتر ثبت نام گنجایش اسم آنان را نداشت ، کعب گوید : به اندازه ای تعداد شرکت کننده فراوان بود که هر کس خود را پنهان می کرد ، گمان می برد کسی نمی فهمد که او غایب است و خود را پنهان کرده است ، مگر وحی درباره غیبت او نازل شود . پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - در فصلی به این جنگ رفت که میوه ها و سایه ها لذّت بخش شده بودند ، برای آن جنگ خود را مجهز ساخته بود و مسلمانان هم همراه او مهجز بودند ، من صبحها شروع به کار می کردم تا با مسلمانان آماده شوم ، ولی وقتی بر می گشتم می دیدم که هیچ کاری را انجام نداده ام ، با خود می گفتم : مهم نیست من می توانم هر وقت بخواهم خود را آماده نمایم ، همینطور به این بی تصمیمی ادامه دادم تا اینکه

مسلمانان کاملاً آماده شدند . پیغمبر با مسلمانانی که همراه او بودند عازم شد ، ولی من هنوز هیچگونه آمادگی نداشتم ، گفتم : یکی دو روز بعد از پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - خود را آماده می کنم ، آنگاه خودم را به ایشان می رسانم بعد از اینکه پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - و مسلمانان از مدینه دور شدند باز هم دست به کار شدم تا خود را آماده نمایم ، باز وقتی که برگشتم دیدم هیچ کاری را نکرده ام ، این بی تصمیمی ادامه داشت تا مسلمانان پیش رفتند و از دسترس خارج گشتند ، تصمیم گرفتم که سوار شوم و خود را به مسلمانان برسانم ، ای کاش که این تصمیم را عملی می کردم ، امّا این کار برایم مقدور نشد ، نرفتم ، وقتی بعد از رفتن پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - به میان مردم می رفتم و در بین ایشان آمد و رفت می کردم ، تنها چیزی که بیش از همه مرا ناراحت می کرد این بود ، هر کسی را که می دیدم ، یا آثار نفاق بر او نمایان بود ، یا جزو اشخاص ضعیف و مریضی بود که از جانب خدا معذور بودند . در این مدّت پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - یادی از من نکرده بود ، تا وقتی که به تبوك می رسد ، در آنجا در میان مسلمانان می نشیند ، می فرماید : چرا کعب این کار را کرد ؟! یك نفر از بنی سلمه می گوید : ای رسول خدا ! لباسهای قیمتی و غرور نفسی او را از شرکت در این جنگ بازداشت ، ولی معاذ بن جبل در جوابش می گوید : حرف بدی زدی ، ای رسول خدا ! قسم به خدا جز خیر و صلاح چیزی از کعب ندیده ام ، پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - سکوت می نماید . کعب بن مالك - رضي الله عنه — گوید : وقتی که به من خبر رسید که پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - به سوی مدینه بر می گردد غم و ناراحتی بر من سایه انداخت ، خواستم یك عذر دروغین را آماده کنم ولی می گفتم : چطور می توانم فردا از گناه آن نجات پیدا کنم ؟ در این مورد از هر انسانی فهمیده ای از نزدیکان خود کمك گرفتم و با آنان مشورت کردم . وقتی گفتند : پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - نزدیك است وارد مدینه شود ، تمام فکر و خیالات باطل از من دور شد ، دانستم که نمی توانم با دروغ از این مشکل رستگار شوم ، بنابراین تصمیم گرفتم هرچه صداقت و حقیقت است به

پیغمبر - صلی الله علیه وسلم – بگویم ، پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - به مدینه برگشت ، معمولاً وقتی که از سفر مراجعت می کرد ، اوّل به مسجد می رفت و دو رکعت نماز می خواند ، سپس در بین مردم می نشست ، وقتی که به مسجد آمد ، نماز را خواند و نشست ، کسانی که غیبت کرده بودند ، به نزد او آمدند ، شروع به معذرت خواهی کردند ، برایش قسم می خوردند که معذور بوده اند ، تعداد غائبین در این جنگ هشتاد و چند نفری بودند ، پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - عذرهای ظاهری آنان را پذیرفت و با ایشان تجدید بیعت کرد ، از خدا خواست تا آنان را ببخشاید ، نیّت قلبی و حقیقت امر ایشان را به خدا واگذار نمود ، منهم به نزد پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - رفتم وقتی که بر او سلام کردم با حالت خشمگینانه تبسمی کرد ، گفت : بیا جلو ، منهم جلو رفتم تا اینکه در بین دستانش نشستم ، گفت : چرا غیبت کردی ؟ مگر شتر را نخریده بودی ؟ وسیله سواری نداشتی ؟ گفتم : چرا داشتم ، ای رسول خدا ! من در بحث و مجادله قدرتی دارم فکر می کنم ، به جز تو با هر کسی مباحثه کنم می توانم او را راضی نمایم ، امّا می دانم قسم به خدا اگر اکنون با عذرهای دروغین تو را راضی نمایم ، خداوند تو را بر من خشمگین خواهد کرد ، اگر حقیقت و صداقت را به تو بگویم شاید که از من عصبانی شوی ، ولی امیدوارم خداوند به واسطه این صداقت مرا عفو نماید ، قسم به خدا من هیچ عذری نداشتم ، و هرگز مانند وقتی که غیبت کردم قوی و ثروتمند نبوده ام ، پیغمبر - صلی الله علیه وسلم – گفت : امّا این راست می گوید ، گفت : بلند شو ، تا خداوند در حق شما حکم خواهد نمود ، بلند شدم ، عدّه ای از مردان بنی سلمه هم بلند شدند و به دنبال من آمدند ، می گفتند : قسم به خدا ما نمی دانیم که تو قبل از این جریان گناهی کرده باشی . چرا نتوانستی مانند دیگرای برای پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - عذرخواهی کنی ؟ وقتی مانند آنان عذرخواهی می کردی پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - برای این گناهت از خدا طلب مغفرت می نمود . این مردان دست از سرکوبی و سرزنش من بر نمی داشتند ، تا اینکه خواستم به حضور پیغمبر - صلی الله علیه وسلم -

برگردم وخودم را تکذیب نمایم (و عذرهای دروغین بیان کنم) سپس به این مردان گفتم : آیا کس دیگری هست که مانند من هیچ عذری نیاورده باشد ؟ گفتند : بلی ، دو نفر عین سخنان شما را گفتند : همان جواب شما را شنیدند ، گفتم : این دو نفر چه کسانی هستند ؟ گفتند: مراره بن ربیع عمری و هلال بن امیّه واقفی می باشند ، دو نفری که هر دو صالح و از حاضرین در جنگ بدر و نمونه صداقت و پاکی بودند ، وقتی که اسم این دو نفر را شنیدم رفتم (و برای معذرت خواهی به نزد پیغمبر - صلی الله علیه وسلم – برنگشتم) . پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - دستور داد تا مسلمانان در بین تمام متخلفین با ما سه نفر حرف نزنند ، مردم از ما دوری کردند ، و نسبت به ما تغییر موضع دادند ، تا جایی که زمین در برابر چشمانم دگرگون شده بود همان زمینی نبود که قبلاً آن را می شناختم ، پنجاه شب بر این حالت باقی ماندیم ، امّا دو نفر رفیقم در این مدّت عاجزانه در منزل نشسته بودند و گریه می کردند ، من که از ایشان جوان تر و قوی تر بودم از منزل بیرون می رفتم و با مسلمانان حاضر نماز می شدم ، و در بازار می گشتم ، امّا کسی با من حرف نمی زد ، وقتی که پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - بعد از نماز می نشست به نزد او می رفتم ، و بر او سلام می کردم ، با خود می گفتم : آیا پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - لبهایش را به جواب سلامم تکان داد یا خیر ؟ سپس در نزدیکی پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - شروع به نماز می کردم ، گوشه چشمم را به طرف او میانداختم ، می دیدم هرگاه که به نماز روی می کنم پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - روی به من می نماید ، هرگاه به طرف پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - روی می کنم ، روی از من می گرداند ، بی توجّهی پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - نسبت به ما باعث بی میلی و فشار بیشتر از جانب مسلمانان شد ، در حالی که سرگردان می گشتم ، از دیوار باغ ابو قتاده که پسرعمویم بود بالا رفتم و بر او سلام کردم ، او که به نزد من از هر کس دیگری عزیزتر بود قسم به خدا جواب سلام مرا نداد ، گفتم : ای ابو قتاده ! شما را به خدا قسم می دهم آیا می دانی که من خدا و رسول خدا را دوست دارم ؟ ولی ابو

قتاده سکوت کرد ، نزد او نشستم ، باز او را قسم دادم ، باز سکوت کرد ، باز نشستم و مجدداً او را قسم دادم ، این بار گفت : خدا و رسول خدا از همه عالم تر می باشند ، اشك از چشمانم جاری شد ، از نزد ابو قتاده برگشتم ، و از دیوار باغ بالا آمدم . کعب - رضي الله عنه — گوید : در این فاصله هنگامی که در بازار مدینه می گشتم ، دیدم یکی از کشاورزان اهل شام که گندم و جو را برای فروش به مدینه آورده بود ، می گوید : چه کسی می تواند کعب بن مالك را به من نشان دهد ؟ مردم به سوی من اشاره کردند ، آن کشاورز به نزد من آمد ، نامه ای را از پادشاه غسان به من داد که نوشته بود : به من خبر رسیده است که دوست شما (منظورش پیغمبر - صلی الله علیه وسلم — بود) نسبت به شما ظلم کرده است ، خداوند نمی خواهد که شما در جایی باشی که مورد اهانت قرار گیری و حقّت ضایع شود ، پس به نزد ما بیا ما احترامت را محفوظ می داریم . وقتی که نامه را خواندم گفتم : این هم یك آزمایش دیگر است ، آن نامه را در تنور انداختم و آن را سوزاندم ، تا اینکه چهل شب از مجموع پنجاه شب گذشت ، دیدم که یك نفر از جانب رسول خدا آمد ، گفت : پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - به تو دستور می دهد که از همسرت دوری نمایی ، گفتم : او را طلاق دهم ؟ یا چه کار کنم ؟ گفت : او را طلاق مده ولی با او نزدیکی مکن و از او دور شو . عین همین دستور را به دو نفر رفیقم هم داده بود ، به زنم گفتم : به منزل پدرت برگرد و پیش خانواده ات بمان تا ببینم خداوند در این مورد چه حکمی نازل می نماید ، کعب گوید : زن هلال بن امیه (یکی از این سه نفر) به نزد پیغمبر - صلی الله علیه وسلم — رفت ، گفت : ای رسول خدا ! هلال بن امیه پیرمردی است افتاده ، خدمتگزاری هم ندارد ، اگر من او را خدامت کنم ناراحت می شوی ؟ پیغمبر - صلی الله علیه وسلم — گفت : مانعی ندارد ، ولی نباید به شما نزدیك شود ، آن زن گفت : این موضوع به هیچوجه پیش نمی آید ، و نمی تواند از جای خود حرکت کند ، چون از روزی که به این ناراحتی مبتلا شده است دائماً در حال گریه و زاری بسر می برد ، بعضی از افراد فامیل هم به من گفتند : تو هم بهتر است

برای زنت از پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - اجازه بگیری همانطوری که اجازه زن هلال بن امیه را داد تا به هلال خدمت کند ، گفتم : قسم به خدا در این مورد از پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - طلب اجازه نمی کنم چون نمی دانم وقتی که از او اجازه بخواهم چه جوابی به منی که جوان هستم می دهد ، ده روز دیگر صبر کردم تا پنجاه شب تمام با این ناراحتی بر ما گذشت ، نماز صبح را که خواندم پنجاه شب کامل گذشته بود ، سپس بر روی یکی از بامهای خود نشسته بودم ، همانگونه که خداوند می فرماید ، جانم به تنگ آمده بود ، زمین با این همه وسعتی که داشت بر من تنگ شده بود ، ناگاه صدای بلند يك نفر را که از کوی سلع (کوه معروف است در مدینه) بالا رفته بود شنیدم که با تمام قدرت بانگ می زد و می گفت : ای کعب بن مالك ! مژده بده ، کعب گوید : فوراً به سجده افتادم دانستم که گشایشی نازل شده است . پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - به هنگام نماز صبح به مردم اعلام کرده بود که خداوند توبه ما (سه نفر) را قبول کرده است ، مردم شروع به مژده دادن به ما کردند ، و مژده دهندگان به سوی دو رفیقم رفتند ، يك اسب سوار هم باعجله به نزد من آمد ، يك نفر از بنی سلم با سرعت از کوه بالا رفت و صدای او قبل از آمدن اسب سوار به من رسید ، وقتی آن مردی که صدایش را شنیدم و به من مژده می داد به نزد من آمد ، دو پارچه بردی که به تن داشتم از تنم درآوردم و به مژدگانی به او دادم ، قسم به خدا لباس دیگری نداشتم ، دو برد را به عاریه گرفتم و پوشیدم به سوی پیغمبر - صلی الله علیه وسلم – رفتم ، دیدم مردم دسته دسته به استقبال من می آیند ، و قبول توبه را به من تبریك می گویند ، می گفتند : قبول توبه شما از جانب خدا بر شما مبارك باد . کعب - رضي الله عنه – گوید : رفتم تا اینکه داخل مسجد شدم ، دیدم که پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - نشسته است و مردم هم در اطرافش می باشند ، دیدم که طلحه بن عبیدالله با عجله به سوی من می آید و به من تبریك می گوید ، قسم به خدا در بین مهاجرین به جز طلحه کسی به استقبال من نیامد ، من هرگز این محبّت طلحه را فراموش نمی کنم . کعب - رضي

الله عنه – گوید : وقتی که بر پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - سلام کردم در حالی که صورتش از سرور و شادی برق می زد فرمود : شاد باش به این روزی که بهترین روزهای عمر تو است ، گفتم : ای رسول خدا ! این مژده از جانب شما است یا از جانب خدا ؟ گفت : خیر ، از جانب خدا است ، معمولاً وقتی که پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - خوشحال می شد ، صورتش نورانی می شد و انسان تصوّر می کرد که یك پارچه ماه است و هر وقت خوشحال می شد ما می فهمیدیم ، وقتی که در بین دستانش نشستم گفتم : ای رسول خدا ! یکی از نشانه های توبه من این است که تمام مالم را در راه خدا و رسول خدا صدقه می نمایم ، پیغمبر - صلی الله علیه وسلم – فرمود : بهتر است مقداری از ثروتت را برای خودت نگهداری ، گفتم : تنها سهمی که از خیبر به من رسیده است برای خودم نگه می دارم ، گفتم : ای رسول خدا ! خداوند تنها به وسیله صداقت مرا نجات داد ، و یکی از توبه های من این است که در تمام عمرم به جز راستی دروغ نگویم ، قسم به خدا نمی دانم هیچیك از مسلمانان مانند من در امر صداقت مورد رحم خداوند قرار گرفته باشد ، از وقتی که در خدمت پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - تعهّد کردم که هرگز دروغ نگویم ، تا به حال عمداً دروغی نگفته ام ، امیدوارم که خداوند در بقیه عمرم نیز مرا از دروغ محفوظ نماید .

خداوند آیه های ۱۱۶ ـ ۱۱۹ سوره توبه را بر پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - نازل نمود که می فرماید : { إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۱۶) لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ (۱۱۷) وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۱۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۱۱۹) } [التوبة : ۱۱۶ – ۱۱۹] » .

« همانا خداوند توبه پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - را پذیرفت که به منافقان اجازه داد تا در غزا شرکت نکنند ، و توبه مهاجرین و انصار را پذیرفت که به هنگام سختی و تنگنا (غزوه تبوك) از او پیروی کردند ، بعد از اینکه نزدیك بود عدّه ای از آنان (به واسطه شدّت کارزار) قلبشان متمایل گردد (و منحرف شوند) امّا خداوند توبه آنان را پذیرفت و خداوند نسبت به ایشان رؤوف و مهربان است . خداوند توبه سه نفری که پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - قضاوت درباره ایشان را به تأخیر انداخت و زمین با وسعتی که دارد بر آنان تنگ شده بود و از شدّت غم و اندوه جانشان به تنگ آمده بود ، فکر می کردند که جز خدا پناهی از عذاب الهی ندارند ، پذیرفت ؛ توبه کنندگان باید به سوی خدا برگردند ، همانا خداوند توبه پذیر و مهربان است ، ای ایمان داران از گناه پرهیز کنید و به سوی خدا برگردید ، همیشه در رفتار و ایمان و عهد و پیمان با صادقین باشید » . کعب - رضي الله عنه – گوید : قسم به خدا از روزی که مسلمان شده ام به عقیده من خداوند نعمت بزرگتر از آن سخنی که به پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - گفتم به من نداده است ، چون اگر عذر دروغین می آوردم مانند کسانی که همین کار را کردند به هلاکت می رسیدم ، خداوند به هنگام نزول وحی درباره این دروغگویان شدیدترین چیزی که نسبت به کسی باید گفته شود ، گفته است ، و می فرماید : { سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۹۵) يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۹۶) [التوبة: ۹۵ – ۹۶] .

« وقتی که از جنگ (تبوك) به سوی مدینه برگشتید منافقینی که از شرکت در آن غیبت کرده اند برای شما قسم می خورند (و عذر دروغین می آورند) تا تو را راضی کنند و ایشان را مورد عقاب قرار ندهی ، از این منافقین دوری کن ، به راستی پلید هستند ، جای ایشان جهنم است ، این هم جزای اعمال ناپسند آنان است ، قسم می خوردند تا شما را راضی کنند اگر شما هم از آنان راضی شوید ، خداوند هرگز از انسانهای فاسق راضی نخواهد شد » . کعب - رضي الله عنه –

گوید : ما سه نفر از کسانی که به نزد پیغمبر - صلی الله علیه وسلم – رفتند ، به دروغ قسم خوردند و پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - قسم ایشان را قبول نمود و با آنان تجدید بیعت نمود و برای ایشان طلب مغفرت کرد ، پیروی نکردیم ، ولی پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - کار ما سه نفر را به تأخیر انداخت تا خداوند در حقّ ما قضات کند . در این مورد خداوند می فرماید : توبه سه نفری که به تأخیر انداخته شد ، پذیرفته شد . منظور خداوند از تخلّف در این آیه ، تأخیر پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - در قضاوت درباره ماست ، چرا که پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - ما را از کسانی که قسم می خوردند و برایش معذرت می آوردند جدا نمود ، مقصود تخلّف ما از جنگ نمی باشد) { متفق علیه }

شکست بزرگ(عاقبت منافقان)

انسان منافق با اعمال مزدورانه خود ، درهای رحمت خداوند را بر روی خود بسته و درهای عذاب را به روی خود باز می‌کند:

﴿ يَوۡمَ يَقُولُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلۡمُنَٰفِقَٰتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱنظُرُونَا نَقۡتَبِسۡ مِن نُّورِكُمۡ قِيلَ ٱرۡجِعُواْ وَرَآءَكُمۡ فَٱلۡتَمِسُواْ نُورٗاۖ فَضُرِبَ بَيۡنَهُم بِسُورٖ لَّهُۥ بَابُۢ بَاطِنُهُۥ فِيهِ ٱلرَّحۡمَةُ وَظَٰهِرُهُۥ مِن قِبَلِهِ ٱلۡعَذَابُ ﴾ [الحديد: ١٣]

«روزي كه مردان منافق و زنان منافق به مؤمنان مي‌گويند: (با شتاب به سوي بهشت حركت نكنيد و) منتظرمان بمانيد تا از نور شما فروغ و پرتوي (به ما بتابد و از آن) استفاده كنيم! بديشان گفته مي‌شود: به عقب برگرديد (و مجدّداً به دنيا برويد) و نوري به دست بياوريد! در اين حال ناگهان ديواري ميان آنان زده مي‌شود كه دري دارد . داخل آن (كه به طرف مؤمنان است) رو به رحمت است (كه بهشت و نعمت سرمدي است) و خارج آن (كه به طرف منافقان است) رو به عذاب است (كه دوزخ و نقمت ابدي است)».

﴿ يُنَادُونَهُمۡ أَلَمۡ نَكُن مَّعَكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ وَلَٰكِنَّكُمۡ فَتَنتُمۡ أَنفُسَكُمۡ وَتَرَبَّصۡتُمۡ وَٱرۡتَبۡتُمۡ وَغَرَّتۡكُمُ ٱلۡأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَآءَ أَمۡرُ ٱللَّهِ وَغَرَّكُم بِٱللَّهِ ٱلۡغَرُورُ ﴾ [الحديد: ١٤]

«منافقان ، مؤمنان را صدا ميزنند ، مگر ما (در دنيا) با شما نبوديم ؟ مي‌گويند: بلي ! وليكن (با نفاق) ، خويشتن را گرفتار بلا كرديد ، و چشم به راه (مرگ پيغمبر ، و نابودي مسلمانان ، و برچيده شدن اسلام) مانديد و (درباره حقانيت دعوت پيغمبر و قرآن و وجود معاد و رستاخيز) شك و ترديد ورزيديد ، و آرزوها و پندارها شما را گول زد ، تا اين كه فرمان خدا (دائر بر مرگتان) در رسيد و اهريمن (بدكاره و نفس امّاره‌ى) فريبكار ، شما را در برابر فرمان خدا فريب داد».

افزايش قلب مرض

﴿ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴾ [البقرة : ١٠]

«در دلهايشان بيمارى (حسودى و كينه‌توزى با مؤمنان) است و خداوند (نيز با يارى دادن و پيروز گرداندن حق) بيمارى ايشان را فزونى مى‌بخشد ، و عذاب

دردناکی (در دنیا و آخرت) به سبب دروغگوئی و انکارشان در انتظارشان می‌باشد.»

استهزا کردن الله سبحانه وتعالی به انان

﴿ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴾ [البقرة :١٥]

خداوند ایشان را مسخره می‌نماید و آنان را رها ساخته تا کورکورانه به سرکشی خویش ادامه دهند.

غرق کردن در گناه

﴿ فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُم بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَن تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴾ [النساء :٨٨]

«شما (ای مؤمنان) چرا درباره‌ی منافقان دو دسته شده‌اید (و می‌گوئید: آیا آنان جزو مؤمنان یا از زمره‌ی کافرانند؟ صحیح است با آنان بجنگیم یا نجنگیم؟ قابل هدایتند یا اهل شقاوتند؟) و حال آن که خداوند به سبب اعمالشان (افکار) آنان را واژگونه کرده و به قهقراء برگردانده است (و فرودگاه دلشان خراب گشته است و آمادگی فرود طائر قدسی ایمان را از دست داده است). آیا می‌خواهید کسی را هدایت نمائید که خداوند (بر اثر کردار زشتش) گمراهش کرده است (و نعمت هدایت را از او گرفته است)؟ هر که را خدا گمراه کند، راهی برای او (به سوی هدایت) نخواهی یافت.»

مهر زدن بر دل

﴿ وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِندِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ﴾ [محمد :١٦]

«در میان منافقان کسانی هستند که به سخنانت گوش فرا می‌دهند، امّا هنگامی که از نزد تو بیرون می‌روند، به کسانی (از علمای صحابه) که (از سوی خدا) بدیشان علم و دانش بخشیده شده است، می‌گویند: این مرد الآن چه گفت؟! (آنچه می‌گوید بی‌ارزش و یاوه است!) آنان کسانیند که خداوند بر دلهایشان مهر نهاده است، و از هواها و هوسهایشان پیروی می‌کنند.»

﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴾ [المنافقون :٣]

«این (نفاق و دروغگوئی و بازداشتن از دین) بدان خاطر است که (نخست با زبان) ایمان آورده‌اند و سپس (با دل) کافر شده‌اند، پس بر دلهایشان مهر نهاده شد، و ایشان دیگر (حقیقت را درک نمی‌کنند، و از ایمان چیزی) نمی‌فهمند.»

فاسق شدن

﴿ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾ [الحشر :١٩]

«و همسان کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند، و خدا هم خودشان را از یاد خودشان برد! آنان بیرون روندگان (از حدود شرائع الهی) و خارج شوندگان (از دائره‌ی ایمان) هستند.»

درک نکردن نفع خود

﴿ وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُم مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُم بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ ﴾ [التوبة :١٢٧]

«و هرگاه آنان (در مجلس پیغمبر باشند و) سوره‌ای نازل گردد، برخی به برخی می‌نگرند (و با اشاره به همدیگر می‌فهمانند که) آیا کسی شما را می‌بیند (و متوجّه ما می‌باشد؟ همین که اطمینان یافتند مؤمنان به سخنان پیغمبر سرگرم و سراپا گوشند) آن وقت (از مجلس) بیرون می‌روند (و ندای هدایت را نمی‌شنوند. چراکه

تحمّل شنیدن پیام آسمانی را ندارند و از ایمان و ایمانداران بیزارند). از آنجا که قوم بی‌دانش و نفهمی هستند، خداوند دلهایشان را (از حق) بگردانیده است.»

الله سبحانه وتعالی خودشان را ازیادشان برده است:

﴿ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾ [الحشر :١٩]

«و همسان کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند، و خدا هم خودشان را از یاد خودشان برد! آنان بیرون روندگان (از حدود شرائع الهی) و خارج شوندگان (از دائره‌ی ایمان) هستند.»

جهاد در برابرشان

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴾ [التحريم :٩]

«ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن (تا ایشان را از کفر و نفاق به دور داری) و بر آنان سخت بگیر و (با ایشان خشن باش. این مجازات کنونی ایشان است، و در آخرت) جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرنوشت و چه زشت جایگاهی است!»

لعنت شده اند

﴿ وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴾ [التوبة :٦٨]

«خداوند به مردان و زنان منافق، و به همه‌ی کافران وعده‌ی آتش دوزخ داده که جاودانه در آن می‌مانند، و دوزخ برای (عِقاب و عذاب) ایشان کافی است. (علاوه از آن) خدا آنان را نفرین و از رحمت خود به دور داشته و دارای عذاب همیشگی خواهند بود.»

﴿ مَّلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا ﴾ [الاحزاب :٦١]
«(آن وقت ایشان) نفرین شدگان و (از رحمت خدا محروم و) رانده شدگانند. هر کجا یافته شوند ، گرفته خواهند شد و پیاپی به قتل خواهند رسید.»

جایگاهشان همانند شیطان است

﴿ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ﴾ [النساء :١٤٥]

«بیگمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائین‌ترین مکان آن هستند و هرگز یاوری برای آنان نخواهی یافت (تا به فریادشان رسد و آنان را برهاند). »

آن منافق با موافق در نماز — از پی استیزه آید ، نی نیاز

در نماز و روزه و حج و زکات — با منافق مؤمنان در برد و مات

مؤمنان را برد باشد عاقبت — بر منافق مات اندر آخرت

هر یکی سوی مقام خود رود — هر یکی بر وفق نام خود رود

در پایان:

سپاس کسی را که هرچیزی را با نظم واندازه وحکمتش آفرید وهرچیزی به او وابسته ونیازمند است وسپاس او را که بنده فقیرش نسبت به خودش(الله) را یاری

رساند تا آن را به اتمام برساند.ای برادر وخواهر گرامی هرکسی کارش برای غیر الله باشد ،عملش مردود است وفضل و رحمت الله شامل حال اونمی گردد ،ما را از دعای خیرتان بی نصیب نگردانید ،الله همه ما وشما را در فردوس زیبایش جمع گرداند و علم ما و شما را بیافزاید آمین رب العالمین.

پروردگارا تمامی اعمالمان را صالح وخالص کن

ودر آن هیچ سهمی برای غیرخودت قرارمده

پروردگارا زندگیمان را همراه باسعادت کن و مرگمان را در راهت ؛شهادت کن

ودرصفحه کردارمان نیکی هایمان را فراوان بنما

پروردگارا ای زنده ای که پایداری ، ماشهادت در راهت را خواهانیم

که با آن از ما راضی وخشنود شوی

وصلی الله وسلم علی نبینا مُحَمَّد وعلی اله وصحبه اجمعین

نوشته: عبدالله بن عمر

۱۴۳۵/۳/۱۰ هجری

منابع :

۱. تفسیر نور ، دکتر مصطفی خرم دل

۲. کیمیای سعادت ، امام مُحَمَّد غزالی

۳. مثنوی معنوی ، جلال الدین مُحَمَّد بلخی